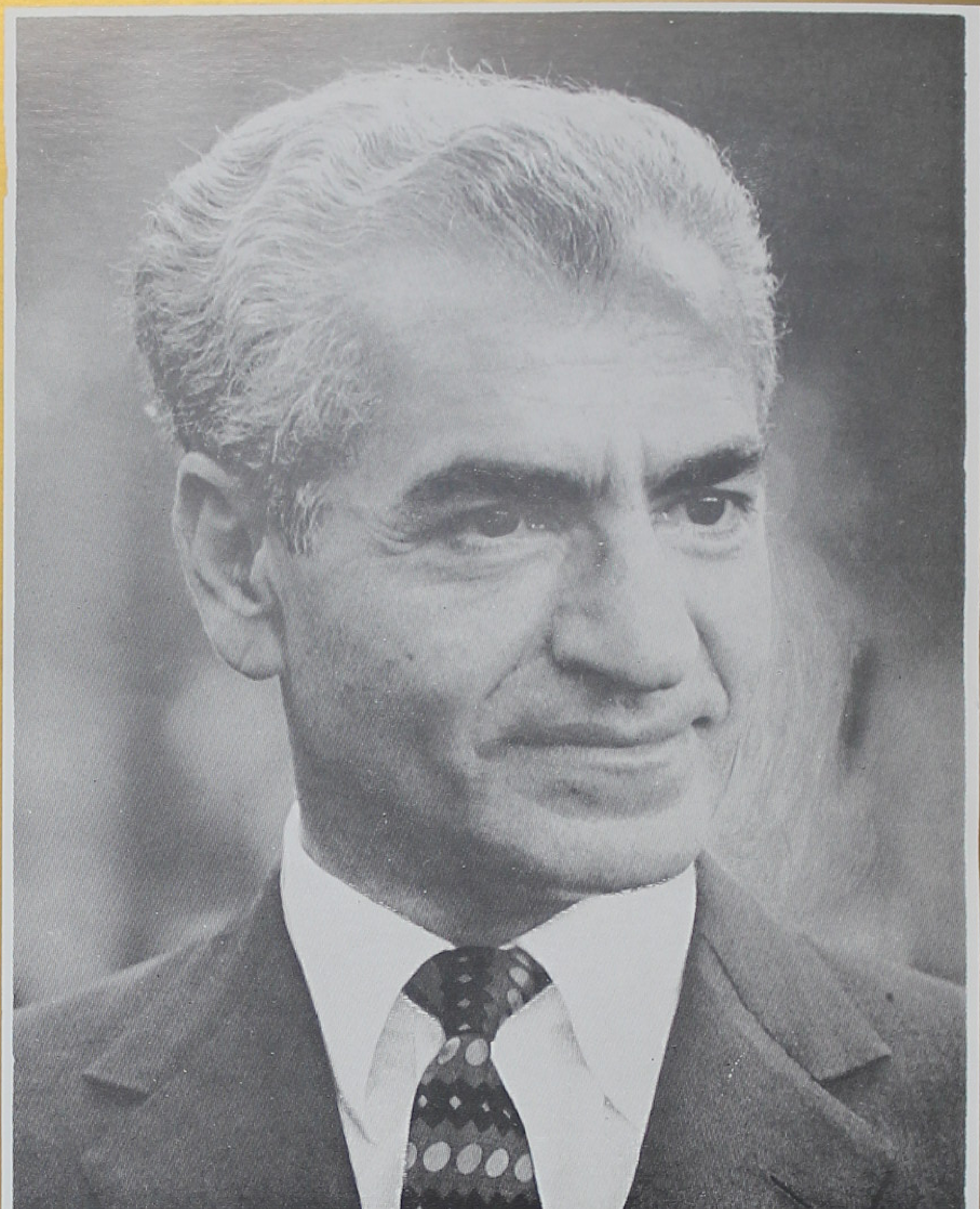


سلسلهٔ انتشارات انجمن آثار ملی

«۶۷»

# عهد اردشیر

پژوهندهٔ عربی:

استاد احسان عبّاس

برگرداننده بفارسی:

س. محمّدعلی امام شوشتری

تهران ۱۳۴۸

از این کتاب تعداد یکهزار نسخه در چاپخانه بهمن چاپ وصحافی گردید
شماره ثبت در دفتر مخصوص کتابخانه ملی ۸۹۸ مورخ ۴۸/۱۰/۲۴

# سرآغاز

## بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

«از اردشیر شاه شاهان به شهریارانی که پس از او
شاه ایرانند درود و تندرستی باد»

(آغاز متن ، عهد اردشیر ، صفحهٔ ۶۲ کتاب)

پس از سپاس بی اندازه باستان ملکوتی خالق بیهمتا و درود فراوان بر پیمبر بزرگ اسلام
و اسلامیان (ص)

در پرتو عنایات خجسته شهریار خداپرست و ملت دوست ایران اعلیحضرت همایون
**محمدرضا شاه پهلوی شاهنشاه آریامهر** یکی از کهن ترین و گرانقدرترین نمودارهای
اندیشهٔ ژرف و فرهنگ ریشه دار و ارزشمند ایران و ایرانی بوسیلهٔ چاپ و نشر کتاب حاضر بمعرض
افاضهٔ دانش پژوهان و دوستداران آثار و مفاخر این کشور باستانی گذارده میشود .

کتاب «عهد اردشیر» حاوی اصول و دستورهای بس دقیق پادشاهی و کشورداری و
سیاستمداری و در زمرهٔ نخستین نمونه هائی از اندیشه و نوشته های ایرانیان بشمار میاید که در آغاز دوران

اسلامی بزبان عربی ترجمه شده است و در روزگار اسلامی بدان ارج فراوان نهاده اند ( صفحهٔ ۴۸ کتاب ) .

چگونگی نسخهٔ اصلی بزبان پهلوی و ترجمهٔ آن بزبان عربی در دیباچه هائی که بوسیلهٔ دانشمندان گرامی استاد احسان عبّاس رئیس کرسی ادبیات و تاریخ عرب در دانشگاه بیروت ( بدست آورندهٔ نسخهٔ عربی کتاب ، و سید محمد علی امام شوشتری سرپرست بخش عربی کتابخانهٔ پهلوی ( مترجم کتاب بزبان پارسی ) ، نوشته شده است توضیح گردیده و با بررسی آنها بخوبی میتوان بدرجهٔ اهمیت سخنانی که در این کتاب گرد آمده است پی برد و اثری را که فرهنگ عهد ساسانی در فرهنگ ایران و دنیای اسلام داشته است بهتر دریافت .

همانطور که در دیباچه و مقدمهٔ کتاب توضیح داده شده است متن اصلی کتاب در دسترس نمانده و ترجمه ای از آن بزبان عربی موجود بود که خوشبختانه بتازگی استاد احسان عبّاس بر اثر دست یافتن به نسخهٔ خطی کتاب دیگری که گویا کتاب ( الغرّه [1] ) باشد ( صفحهٔ ۵۱ ببعد کتاب ) توانسته است متن ترجمه را با تحقیق و انتقاد شایسته در سال ۱۹۶۷ میلادی ( برابر ۱۳۴۶ شمسی )

---

(۱) - نسخهٔ خطی کتاب « الغرّه » در کتابخانهٔ خانوادهٔ زرکلی ZARKALI از خانواده های معروف لبنان است که مانند خانواده های قدیمی دانش پرور سایر کشورهای خاورزمین به گرد آوری کتابها و آثار هنری و فرهنگی دلبستگی داشته اند و بدین قرار اثری از پیشینهٔ فرهنگ کهن ایرانیان در کتابخانهٔ خانوادگی زرکلی محفوظ مانده است .

بنام «عهد اردشیر» در بیروت چاپ و منتشر نماید که اینک ترجمه فارسی آن به کوشش قابل ستایش

دانشمند محترم آقای امام شوشتری بر طبق نظر و سفارش انجمن در دسترس علاقه مندان بدینگونه آثار

قرار میگیرد.

انجمن آثار ملی بدینوسیله از توجه و علاقه هر دو عنصر شریف و دانشمند سپاسگزار بوده

و امیدوار است در انجام چنین خدمات ارزنده و ثمربخش تاریخی و معنوی توفیق روزافزون

نصیب داشته باشند و دنیای دانش را بیش از پیش بهره مند کوششها و پژوهشهای خود سازند.

در عصر درخشان کنونی که کشور شاهنشاهی ایران به پیشوائی شاهنشاه خردمند و دانادل خود

دوران تحول بس شگرف و شگفت آمیزی را میگذراند بجا خواهد بود با توجه بآنچه در کتاب «عهد

اردشیر» آمده است[۲] نگاهی به نمونه ای از اندیشه های خردمندانه فرزندان پیشین این سرزمین افکنده

شده باشد تا از طرفی پاس حرمت اینگونه آثار که از جمله هدفهای دیرین همه دوستداران یادگارهای

فرهنگی ایران است صورت پذیرد و از طرف دیگر بهتر معلوم آید که اگر این اندیشه ها راه و رسم

پادشاهی و کشورداری را در دوران شاهنشاهی ساسانی نشان میداده پس از افول آن شاهنشاهی

نیز سرمشق تدبیر و سیاست جهان اسلام قرار گرفته است، چگونه افکار و ابتکارات شاهنشاه امروز ایران

---

(۲)- درباره این نوع آثار که از عهد ساسانیان باقی مانده است ضمن مقاله دانشمند گرامی آقای علی سامی زیر عنوان «ادبیات و شعر و تاریخ نویسی در عصر ساسانی» در مجله هنر و مردم شماره ۸۴ مهرماه ۱۳۴۸ اطلاعات مفید و جامعی مرقوم گردیده است و علاقه مندان بخوبی میتوانند از آن بهره مند شوند.

هم در مراکز علمی و مجامع بین المللی دنیای کنونی مورد استقبال و ستایش عناصر ژرف بین گیتی قرار دارد و افکار تابناک پیشوای جهان بین این کشور کهنسال در عصر حاضر پرتو افکن دنیای قدیم و جدید شده است .

باشد که ایران جاویدان در همه زمان کانون فرهنگ و راهنمائیهای حکیمانه و پیشگام اندیشه های نغز حقیقت جوئی و انسان دوستی پایدار و برقرار باناد .

بمنّه وکرمه

انجمن آثار ملی

## دیباچه ترجمان

در باره ارج اندرزنامه اردشیر بابکان ، در چهار سده‌ای که رشته شهریاری ایران بدست جانشینان اردشیر بوده است و نیز تأثیر اندیشه‌هایی که دراین کتاب فراهم آمده است، درپخته کردن فکر سررشته داران حکومت اسلامی ، بویژه ارزشمندی آن میان گروه وزیران و دبیران که بمنزله استخوان بندی آن حکومت بوده‌اند، پژوهشگر دانشمند متن عربی سخنان سودمندی گفته است که ما ترجمه همه آنها را آورده‌ایم و نیازی نیست در این باره چیزی بگوییم . لیکن بجا میدانیم پاره‌ای ملاحظات را بر آنچه پژوهنده متن عربی یاد کرده است، بیافزاییم . ملاحظاتی که ژرف‌بینی در آنها ، گمان دارم ، در بررسی تاریخ اندیشه‌ها و آرمانهای کشورداری (سیاست مدن) وروشن ساختن گوشه‌هایی از پیشرفت این علم در ایران ، برای پژوهشگران سودمند تواند افتاد .

باید یادآوری کرد اردشیر بابکان نه از آنجهت که بنیاد گذار یك دودمان بزرگ شاهنشاهی بوده است که زمان شهریاری آن دودمان در ایران بیش از چهارصد سال پاییده ، از مردان نامدار تاریخ جهان بشمار میآید ، بلکه چون دارای خوی‌های ویژه‌ای از دلیری و پشتکار و پافشاری در کارها وخویشتن‌داری در برابر دشواریها و خردمندی و هوشمندی است ، اگر نام او را در رده مردان بزرگ جهان بشمار آوریم ، از راه راستی دور نشده‌ایم . پژوهنده متن عربی اندرزنامه درباره شخصیت اخلاقی

اردشیر بررسیهایی کرده است و ما چون سخن او را ترجمه کرده‌ایم وآنرا خواهید خواند در این زمینه بیش ازاین چیزی نخواهیم گفت . لیکن دوست میدارم چند نکته را بر گفته‌های پژوهنده متن عربی اندرزنامه اردشیر بیافزایم که در پیشاپیش آنها این نکته قرار دارد .

میگویند : چون خاندان اردشیر از سررشته‌داران دینی بوده‌اند ، بنیادگذار دودمان ساسانی در چنگال تعصب مذهبی گرفتار بوده و به انگیزه همین احساس است که آن آزادی مذهبی را که درایران زمان‌اشکانیان روان بوده برانداخته است و دین زردشت را آیین رسمی کشور قرار داده و به موبدان و هیربدان نیرو بخشیده تا به پیروان دیگر دینها سخت گیرند و دست آن گروه را چنان باز گذاشته بوده که آزادی عمل را از پیروان دیگر دینها گرفته بودند .

درتاریخ ، مانند هرجای دیگر، باید ازدلیل بهمان‌اندازه که دلالت دارد بهره گرفت تا به‌حقیقت نزدیك شد . درست‌است اردشیر از یك خاندان مذهبی برخاسته‌است ونیاکانش سرپرستی پرستشگاه ناهید را دراستخر فارس بدست میداشته‌اند، لیکن او چنان‌که بارها در اندرزنامه‌اش گفته است ، دین‌را بنیاد زندگی اجتماعی میدانسته است . از این‌رو شهریاری (حکومت) و دین را دو برادرهمزاد شمرده است که بی‌نیاز ازیکدیگرنتوانند بود.

اردشیر چنانکه ازکردار و گفتارش هویداست ، دین را راهی برای نظم‌کارهای اجتماعی این جهان میدانسته است نه وسیله‌ای برای کسب ثواب در جهان دیگر . چنانکه در همه اندرزنامه او جز در یکجا بعنوان دعا ، اشاره‌ای به‌روزرستاخیز

نکـرده است . و تازه معلوم نیست این اشاره از ترجمان عربی بحکم اقتضای محیط اسلامی بر اصل افزوده گردیده یا نه .

هر کس در رفتار اردشیر هنگام شهریاری او غور کند و نیز بسخنانی که در اندرزنامه‌اش در باره دین و کسانی کـه بنام دین در جامعه بر میخیزند و از راه دلسوزی به دین میخواهند «سرداریهای نهانی‌وآشکار» برای خـود فراهم سازند ، ژرف بنگرد، خیلی‌زود خواهد دریافت که هواخواهی اردشیر از دین برای آن است که در جامعه یك سامان فکری پی‌ریزی کند و از پدیدآمدن سرداریهای گوناگون جلو گیرد .[۱]

اردشیر دین را یك‌آیین اجتماعی میداند که بایدتکیه گاه شهریاری (حکومت) باشد . درآن روزگار بـرای اداره کردن ملت‌ها بر پایه یك شیوه اجتماعی وسیاسی ویژه ، هنوز درجهان حزبهای مشخص جدا ازدین، مانند امروزپدید نیامده بود ودین بویژه در مشرق‌زمین،آیینی بود برای راه‌بردن‌زندگی اجتماعی مردم . روشن است در میان دین‌های کهن ، دین زردشت کـه به بهبود کار این جهـان بیش از جهـان دیگر مینگریسته است و جنبه‌های مثبت وعملی درآن فراوان بود ، به‌جهت چنین‌آرمانی شایسته‌تر بوده است .

راه یگانه‌کردن گروهی از مردم بنام یك ملت ، شرکت داشتن ایشان در یك رشته اندیشه‌ها وآرمانهاست . زیراآدمیان را مانند آجرها و سنگها در یك ساختمان یا تیکه‌های تخته در یك در، نمی‌توان با ملاط یا میخ به یکدیگر پیوست و از ایشان چیز یگانه‌ای پدید آورد . ملاطی که گروهی از افـراد مردم را

---

۱ــ اندرزنامه بند: ۲۹

به یکدیگر پیوسته میکند و از ایشان یك ملت پدید میآورد ، اشتراك در یك رشته چیزهای اندیشگی است و هرچه این گونه رشته‌ها و پیوندهای اندیشکی درمیان مردمی استوارتر باشد، بنیاد یگانگی آنان محکمتر خواهد بود و درهنگام پیش آمدن خطرها بهتر توانند نیروی خود را رویهم بریزند و در برابر خطرها با هم ایستادگی نمایند و همدستانه با خطر نبرد کنند و یگانگی ملی خود را نگه دارند .

اردشیر با هوش اجتماعی بسیار تیزی که داشته است ، بر زیانهای بزرگی که در مردمی از پراکنده دلی و پریشان اندیشی پدید تواند آمد ، نیك آگاه و از بودن چنین حالی درایران سخت بیمناك بوده است وچنانکه ازسخنان گوناگون او واندرزنامه‌اش دریافته میشود ، سخت میکوشیده مردم را تا آنجاکه تواند شد ، یکدل و همدست سازد . دراین زمینه از اردشیر سخنان بسیاری بازمانده است که هر کدام دلیلی برای اثبات نظر ما است. ازجمله در سخنرانی روز تاجگذاری در پاسخ خجسته بادگویندگان بر همین نکته تکیه کرده و همدستی و یگانگی ملت ایران راکه از پرتو شهریاری اوفراهم آمده بوده است، نعمتی خدایی میشمارد. «خداوند رحمتش را فرود آورد وما را همداستان کردونعمتش راکامل ساخت ...» [1]

آثار دلبستگی اردشیر بهمدل ساختن و همدست کردن مردم ایران و نفرت او از پراکندگی و چندستگی ، همه‌جا از ازسخنانی که دربسیاری از کتابهای تاریخ‌ازاین شهریارخردمند باقی مانده است ، به چشم میخورد .

عبدالله‌بن‌مسلم معروف به‌ابن‌قتیبه دینوری از کتاب کارنامه

---

۱ــ سخنان گوناگون اردشیر شماره : ۱۵

چنین باز گو کرده است :

«در کارنامه‌های ایرانیان آمده است ، چون‌کار شهریاری براردشیر استوار شد مردم را فـراهم آورد و خطابه‌ای رسا بر آنان خـواند و همگان را بفرمانبرداری و همدستی با یکدیگر اندرز داد و از سرکشی و نافرمانی برحذر داشت و ایشان را به چهار گروه بهر کرد . حاضران او را نماز بردند و یکی از آنان در پاسخ سخنان شاهنشاه چنین گفت :

«شهریارا . تا ماه وخـورشید می‌چرخند کشور و شاهیت همواره مانند رودها و دریاها بر افزودن باد تا اینکه همه روی زمین زیـر چتر شهریاری تو درآید و فرمانت درهمه‌جا روان گردد .

«شهریارا. فروغت چون خورشید درهمه‌جا تابیده وبهمه ما رسیده و مهربانیت مهرآسا بهمگان پاکیز گی بخشیده است . تو ما را پس ازآنکه پراکنده بـودیم همدست ساختی و سخنمان یکی کردی و دلهایمان را که ازکینه یکدیگر لبریز بود ، بهم پیوستی وآتشهایی کـه در میانه ما سخت زبانه میکشید خاموش ساختی. ازاین رو نیکی‌هایت‌را نتوان برشمردن و ویژگی‌هایت راباز گفتن .»

گمان‌دارم‌همین‌دو روایت‌کافی‌است که نشان دهدنتیجه‌ای که اردشیر از دین میخواسته است ، چه بوده ؟.

بنظر من نمی‌توان بنیاد گذارشهریاری ساسانیان را، بسبب آنکه از پریشان اندیشی و دسته دسته شدن مـردم ایران سخت میترسیده است، براین‌کار سرزنش کرد واورا « متعصب» نامید . سپس گناه خشك‌مغزیها وزشتکاریهایی‌را که احیاناً درطول‌تاریخ

از برخی موبدان زردشتی سر زده است ، همه بگردن او بار کرد.

بی‌شك اردشیر رهبری ایران‌دوست بوده و میهن خود را بیش ازخودش دوست میداشته است و انگیزه او در کوشش‌های چندین ساله‌اش و رنجهای بسیاری که درراه یگانه‌ساختن‌ایران و برانداختن پراکندگی‌ها از این سرزمین کشیده است ، همین خیم ایران‌دوستی‌اوست. اردشیر معتقد است که شاه نبایدبازمانده ننگها ویادگارپستیها شود. باید درهنگام روآوردن بلاهامردانه بکوشد و ازنثار کردن جان خود درراه شهریاری و کشورش‌نیز دریغ نکند .

در هوشمندی وایران‌دوستی او همین بس که نیك‌دریافته بود : در هر ملتی کـه پریشان‌اندیشی‌و چنددستگی رواج یافت، همین حالت سرآغاز زبونی و نابودی‌آن ملت است .ازاین‌رو با تأکید بسیار میگوید :

«بدانید نبرد شما با ملتهای‌دشمن پیش‌ازاینکه باخوبهای زشتی که درمردم خودتان هست نبرد کنید ، نه از نیکوراهبری بلکه زیانکاری است . چگونه میتوان با دلهـای ناهمداستان و دستهایی که دشمن یکدیگرند به‌جنگ دشمن شتافت وپیروزشد؟[1]

اگر بـرای فرزانگی اردشیر هیچ دلیل دیگری دردست نداشته باشیم ؛ همین یك اندرز بسیار ارزنده سیاسی واجتماعی، کفایت میکند که ما اورا در صف پیشوایان دانا و دلسوز تاریخ بشمارآوریم . اردشیر دریافته بود که هر حکومت نیازمند است بر یـك‌آرمانی تکیه داشته باشد تا آن آرمان مردم را یکدل و همدست سازد وهواخواه حکومتی کند که پشتیبان‌آرمان‌مشترك

---

۱ــ اندرزنامه بند: ۱۲

ایشان است . او نیك فهمیده بود : از فراهم آمدن مردمی با اندیشه‌های گوناگون ونداشتن زبان یگانه ومیراث مشترك تاریخی وآرمان مشترك در زیر چیرگی یك فرمانروایی ، هرچند آن فرمانروایی نیرومند و دژکامه باشد ، ملت یگانه پدید نیاید وآن مردم که تنها با زور حکومت در ظاهر یکی شده‌اند لیکن بهم جوش نخورده‌اند، ملت یگانه‌ای بشمار نیایند... بلکه بنیاد چنین حکومتی دیر یازود فروخواهد ریخت وپاره‌های آن مانند آجر های ساختمانی که روی هم خشکه چین شده‌اند ، از یکدیگر پراکنده خواهد گردید .

این نکته امروز از بدیهیات آیین زندگی و کشورداری است . لیکن درجهان زمان اردشیر بابکان که بیشتر مردم جهان هنوز در ژرفهای جنگلها و بن مغاکها بحال وحشیگری میزیسته‌اند ، دریافت که این گونه نکات باریك علمی وارج نهادن به‌آنها ، نشانه هوش بسیار ودانشمندی فرمانروایی است که آنها را دریافته بود .

رویدادها درجهان، همانگونه که اردشیر دراندرزنامه‌اش پیش‌بینی کرده است ، تکرار می‌شود .کاری که او درایران انجام داده وخدمتی که بملیت‌واستقلال ایرانیان کرده‌است، همان است که بنیادگذار دودمان صفوی پس از سیزده قرن دیگر درایران انجام‌داد.هرچند ازین یکی نیز بنام افروختن آتش‌تعصب‌مذهبی بد می گویند .

دراندرزنامه‌اردشیر که‌زمینه گفتگوی‌ماست،علاوه‌برآنچه پژوهنده دانشمند متن عربی در دیباچه کتاب بآنها اشاره کرده است ، نکته‌های باریك و باارزشی در زمینه کشورداری و جامعه

شناسی دیده می‌شود، که امروز نیز در اداره کردن کشور و راهنمایی ملتها، می‌توان از آنها بهره گرفت.

**در مثل :**

تقسیم وقت شبانه‌روز برای کارها ومشخص کردن وقت مناسب برای هر کار که درحقیقت همان داشتن برنامه است، یکی ازاین نکته‌های ارجدار است.

درتاریخ‌سیستان آمده‌است که یعقوب‌لیث برنامه‌یکماهه‌ای برای‌کارهای خود پدید می‌آورد. چنانکه در جای دیگری گفته‌ام[1] این سردار نامی ایران که خود را از نواده‌های اردشیر می‌دانسته است، اصل تقسیم زمان و برنامه‌ریزی برای‌کارها را از اصول کشورداری درایران باستان گرفته است.

توجه بسیار اردشیر بزیانهایی که از بیکاری برمی‌خیزد، خواه گروه‌جنگیان بیکارمانند یا سررشته‌داران‌دینی یا گروه‌های دیگرملت، نیز از نکات بسیار دلکش اندرزنامه است.[2]

اردشیر دعوت‌های دینی را از بزرگترین آفت‌ها برای شهریاری می‌شمرده‌است ودربرابر کسانی که بنام‌دین‌زمینه‌سازی برای دسته‌بندی میکنند، بکاربردن زوررا جایزنمی‌داندتا مبادا سبب گرمی بازارآن گونه عوام‌فریبان گردد. اوبرای جلوگیری از رخنه کردن کسانی که میکوشند بدست‌آویز دین در دل مردم رخنه کنند، دست‌یازیدن به نیرنگ را سفارش میکند و دستور می‌دهدآنگونه‌کسان را بنام دین‌ساز (بدعت گذار) درمیان‌مردم رسوا کنند تا خرقه فریبنده زرق ایشان‌را ازراه‌آلوده‌شدن‌بمال

---

۱ـ نشریه ایران‌شناسی ۱: ۸

۲ـ اندرزنامه بند: ۱۲

ومتاع این جهانی لکه‌دارسازند.[۱]

سراسراندرزنامه ازاین گونه‌نکات‌باریك اجتماعی وسیاسی پر است واگر چنانکه‌آقای احسان عباس نوشته است این‌سندرا قانون اساسی ایـران در روزگار ساسانی بنامیم، سخن گزافی نگفته‌ایم.

همچنین بی‌شك اندرزنامه اردشیر در سامان‌بخشیدن به حکومت درزمان خلفاء و پخته‌کردن اندیشه فرمانروایان آن حکومت درکشورداری ونیز رهنمایی‌کارداران آن درکارهااثر فراوان داشته است...

در اینجا بجاست ایـن نکته را نیز بگفتگو گذاریم: آیا مطالب سیاسی واجتماعی واخلاقی که در اندرزنامه اردشیردیده میشود، همه زاییده مغز اردشیراست؟وآیا بایدتاریخ پدیدآمدن همه این اندیشه‌ها را در میانه سالهای (۲۲۶ تا ۲۴۰) میلادی انگاشت؟.

هرچند درانتساب اندرزنامه به اردشیرتردیدی نمی‌توان کرد، اما بنظر ما همان‌گونه‌که ادعای پدیدآمدن یك درخت تنومند وباروردرلحظه‌کوتاهی‌اززمان،چون‌مخالف‌آیین‌طبیعت است پذیرفتنی نیست، نمی‌توان‌پذیرفت همه اندیشه‌های اخلاقی وکشورداری‌واجتماعی که دراین کتاب فراهم‌آمده است،سراسر از ابتکارات اردشیر و زاییده مغز اوباشد. بی گمان بیشترمطالب اندرزنامه ازکتابهای پیشین ایـرانی برداشته شده‌است. نهایت آنکه اردشیرحاصل‌آزمونهای فراوان خود را برآنها افزوده و نیز دید سیاسی واجتماعی اوبشیوه نگارش‌اندرزنامه رنگ خاص

۱ــ اندرزنامه بند: ۶

زمان حکومت جدید را بخشیده است. چنانکه خود اردشیر در چندین جای کتاب به‌این مطلب خستویده و بگفته‌های پیشینیان استناد می‌جوید.

می‌دانیم از کارهای بد اردشیر که نمی‌توان از آن گذشت، حذف بیشتر رویدادهای شهریاری چهارصد و هفتاد و پنج ساله خاندان اشکانی از سالنامه‌های رسمی کشوراست و منحصر کردن تاریخ این روزگار دراز که سراسر آن پراز پهلوانی‌های افتخار آمیز مردم ایران است، در چند سطر.

همین کار کینه‌توزانه سبب شده است که نویسندگان شرقی از روزگار درازشهریاری اشکانیان و دلاوری‌های افتخارآمیز ایشان در جنگ با سلوکیان و رومیان ناآگاه مانند و چنین پندارند که ایران‌درزمان اشکانیان‌بدست «ملوك طوایف» افتاده بوده وشهریاری مرکزداری نداشته است.

دیگر ازکارهای زشت اردشیر دست‌بردی است که‌بفرمان او بخاطر کم‌اثر کردن یك باور عامیانه دردل مردم، بسالشماری ایران زده‌اند. این دستبرد سبب شده‌است که میان نسخه‌های خداینامه بگفته حمزه پورحسن اصفهانی، چندان اختلاف‌پدید آید که هیچکدام با دیگری برابر نشود وهمه‌آنها با حساب‌زیج های فلکی وجدول‌های ستاره‌شناسی نیز ناجور گردد.

با آگاهی که ازاین دوکار اردشیر داریم، چگونه بد گمان نشویم هنگامی که بفرمان‌اوخواسته‌اندمتن‌اوستای‌اشکانی‌رامرتب سازند وشرح کنند، برخی از بخشها و یا عبارتهایی از آن را که شامل اندیشه‌های دینی و فلسفی ناهماهنگی با روش حکومت جدید بوده است نیانداخته، یا دیگر گون نساخته‌اند؟.

چیزی که این بدگمانی را هرچه بیشتر نیرومند میسازد، آن است که ازروزگار اشکانیان آثار نوشته‌ای ازدانش وفرهنگ وحکمت ایـران باز نمانده است ودراین بخش ازتاریخ ما یك بریدگی آشکاردیده می‌شود. ابن‌ندیم تنها ازچند داستان‌روزگار اشکانی (ملوك طوایف) نام‌میبرد که درآغازهای روزگار اسلامی ازپهلوی بعربی ترجمه شده‌است[1] تاآنجا که گویی هرچه‌از آثار مدنی وفرهنگی‌داریم ، همه ازآن روزگارساسانی است ودراین دوره پـدیـد آمده است درحالی که درلابلای همین اندرزنامه سخنانی می‌بینیم که ازبودن کتابهایی درزمینه اخلاق و حقوق و کشورداری پیش ازروزگارساسانیان ما راآگاه میسازد ونیزدر لابلای کتابهایی که ازنویسندگان روم در بـاره تاریخ روزگار اشکانی بازمانده است ، نشانه‌هایی‌ازوجود اندیشه‌های بلندعلمی وفرهنگی درایران زمان‌اشکانی‌دیده میشود.

آنچه این حدس را نیرو می‌بخشد برخاستن دانشمندان‌و فرزانگانی‌است‌مانندیصان‌ومرقیون‌وجرجیوس‌ومانی. برخاستن اینان دراین‌زمان‌نشان‌می‌دهد که درروزگاراشکانی‌بویژه‌دردوره اخیرآن، بازارفلسفه ودانش گرم‌بوده وقطعاً برای بحث‌وگفتگو های علمی‌آموزشگاههایی‌درشهرهای بزرگ وجود داشته‌است. بویژه کـه دراین روزگار آزادی عقیده حتی درکار دین رواج داشت ودرهرجاآزادی روان باشد،زمینه برای پیشرفت‌کارهای علمی وفرهنگی‌آماده‌تراست .

ایـرانیان در روزگاراشکانی با مردم آسیای باختری و رومیان‌درزمانیکه تمدن وفرهنگ روم دارای‌درخشندگی‌بوده،

۱ـ الفهرست : ۴۳۶ (چ ، قاهره)

خواه در زمان صلح وخواه در زمان جنگ، رابطه داشته‌اند. چگونه میتوان پذیرفت که آیین مهری و اندیشه‌های اخلاقی و فلسفی آن از ایران به‌روم رفته و تا جزیره انگلیس گسترده شده لیکن از اندیشه‌ها ودانش‌وفرهنگ رومی پرتوی به‌ایران نتابیده است؟

قطعاً در ایران عصر اشکانی کتابهای بسیاری درزمینه اخلاق وسیاست‌مدن‌واقسام‌دیگر حکمت‌بوده‌واندرزنامه‌اردشیر فشرده‌ای از کتابهای پیشین درزمینه کشورداری و اخلاق است که اردشیر حاصل آزمون های خود را بر آنها افزوده است. بهترین دلیل برای اثبات این نظر سخن خود اردشیر است که در چند جای اندرزنامه اززبان «شاهان پیشین» و «پیشینیان ما» برای استوار کردن‌رای‌خود، سخنان ارج‌داری را بازگو کرده است.

بااین‌حال، هرچند چنانکه گفتم نمیتوان پذیرفت که همه اندیشه‌هایی که درشکم اندرزنامه‌آمده است ازآن اردشیر بابکان وتراویده ازمغز اواست، باز بایدپذیرفت که طرزفکر اردشیر در زمینه‌های کشورداری‌واخلاقی‌درنوشتن‌اندرزنامه اثربسیار کرده است ونیزتجربه‌های فراوان او در این زمینه‌ها بمطالب کتاب رنگ وجلای ویژه‌ای بخشیده است.

باید بگویم که هیچکدام ازملاحظاتی که بنام‌حقیقت‌جویی تااینجابرشته‌نوشتن کشیده‌ام،ازارزش‌اندرزنامه که‌دررده‌بهترین کتابهای بازمانده ازایران باستان است، چیزی نخواهدکاست. زیرا این کتاب ارجدار دست‌کم نماینده این مطلب تواند بود که دانش کشورداری وشهریاری درایران باستان تا چه ترازگاهی بالارفته‌بوده‌وبرخلاف آنچه‌ناآگاهان‌پنداشته‌اند، چرخ حکومت

درایران برپایه خودکامگی نمی گردیده ونیروی فرمانروایان در چنبر آیینهاو سنتها پابسته بوده است .

درزمینه ارزش متن هایی که‌ازترجمه عربی اندرزنامه‌مانده است، پژوهنده دانشمند متن عربی آنچه نیاز به‌پژوهشگری بوده است ، انجام داده‌اند ولازم نیست‌نویسنده بر آنها چیزی بیفزایم. چیزی که باید دراینجا بر گفته‌های ایشان افزودآن است: بیشتر تیکه‌هایی که بشکل سخنان کوتاه درزمینه کشورداری ( سیاست مدن) در کتابهای‌فارسی پس‌ازاسلام مانند: سیاست‌نامه‌نظام‌الملك، مرزبان‌نامه حتی گلستان و بوستان سعدی ودیگرها آمده است ، بیشتر ازسرچشمه‌های عربی گرفته شده که بر گشت همه‌آن کتابها دراین زمینه‌ها ، به‌کتابهای‌روزگارساسانی است. چنانکه پیشینهٔ بسیاری ازاین گونه اندیشه‌ها را در اندرزنامه اردشیر می‌بینید.

دراین کتابها سخن‌بیشتر بشکل‌مسائل‌اخلاقی مطلق‌درقالب گفته‌های پندآمیز ریخته شده‌است وازجنبه‌های سیاسی‌وتاریخی پاك‌لخت گردیده تاآنجا که خواننده ناپژوهشگر ازخواندن این کتابها چنین گمان‌میکندکه همه‌آن مطالب ازتراویده‌های‌مغزی نویسندگان‌آن کتابهاست .درحالیکه بودن پیشینه بسیاری ازآن اندیشه‌ها دراندرزنامه اردشیر، ما را بقدمت عمرهر کدام ازآن اندیشه‌ها آگاه میسازد .

رفتارنویسندگان آنگونه کتابها ، خواه در عربی و خواه درفارسی، که‌مطالب‌را ازجنبه‌های سیاسی وکشورداری‌وتاریخی لخت کرده‌وبشکل اندرزهای‌مطلق‌درآورده‌اند، دشواری‌بزرگی درفهم تاریخ پیدایش وپیشرفت دانشهاپدیدآورده است. بابودن این دشواری، باز اگربرخی جوانان دانش‌پژوه همتی بنمایند و

درسرچشمه‌های تاریخی و ادبی درزمینهٔ کشف زمان پیدایش و راه پیشرفت اندیشه‌های اجتماعی واخلاقی در کتابهای فارسی و عربی جستجو کنند ، گوشه‌هایی از تاریخ تمدن و فرهنگ کهن این سرزمین را روشن خواهند کرد که بسیارافتخارآمیز خواهد بود .

تاریخ‌حقیقی،تاریخ پیدایش‌وپیشرفت اندیشه‌های‌آدمیان درهریك ازرشته‌های دانش وفرهنگ انسانی است.رویدادهایی که سراسر کتابهای تاریخ بویژه کتابهای پیشین‌را پر کرده‌است، اگردرست‌هم‌نگهداری‌شده باشد، قالبهایی کوچك‌است که برخی ازاندیشه‌های خودخواهانه‌آدمیان درآنها نهاده شده‌است .

نکتهٔ دیگری که باید دراینجا برآنچه گـذشت بیفزایم‌آن است : شعرهایی که در شاهنامه فردوسی زیـر عنوان اندرزنامه اردشیرآمده است ، ازآن عیبی که درباره کتابهای‌اخلاقی‌وادبی دیگر گفتم ، پاکیزه نیست. وماچون درمنش استاد فرزانه‌طوس خوی امانت‌جویی بسیاری‌را سراغ داریم، نسبت بدرستی‌انتساب ۱۱۲ بیتی که‌زیرعنوان اندرزنامه اردشیر درشاهنامه‌دیده‌میشود، دچارتردید شده‌ایم . برای نویسنده این گمان‌پدیدآمده است که بسا دیگری ازروی یکی از اندرزنامه‌های پس‌ازاسلام که‌خلاصه شده وازجنبه‌های تاریخی و کشورداری لخت گردیده بوده این داستان را سروده وبرشاهنامه استاد فرزانهٔ طوس افزوده‌است .

آنچه این گمان را نیرو می‌بخشد اینها است :

آ ـ شعرهای اندرزنامه‌ازدیدگاه زیبایی‌ورسایی‌واستواری همسنگ شعرهای دیگرشاهنامه نیست و بیتهای نازیبا وتاریك‌و پیچیده حتی بیتهایی که در وزن وقافیه عیبی دارد درآنها بسیار

است تا آنجا که زبان آنها از زبان فردوسی بدور می‌نماید.

ب- در این شعرها واژه‌های سنگین عربی مثلا « عهد » بمعنی وصیت و اندرز بکاررفته است که بودن آنها نشان می‌دهد گوینده اشعارمطلب را ازیك متن خلاصه شده عربی یا فارسی سده‌های پنجم وششم برداشته است .

ج-درترجمه‌قدیم‌عربی‌شاهنامه (ترجمه‌بنداری) اندرزنامه دیده نمیشود

د-مهمتر از همه اینها اینکه در شعرهایی که زیر عنوان اندرزنامه درشاهنامه‌آمده است ، ازیکسوبرخی نکته‌های‌اخلاقی در چندجا تکرارشده است ، از دیگرسو همهٔ بخشهای‌سیاسی و کشورداری چنان حذف شده است که مطلب بشکل یك وصیت ساده‌ای درآمده که پدری برای پسر خود نوشته نه یك اندرز سیاسی که روزگاران‌درازی بمثابه قانون اساسی‌شهریاری‌بزرگی مانند شاهنشاهی ساسانیان بوده است.

بنظر من انتساب شعرهای اندرزنامه بحکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی خیلی شك بردار است و جا دارد کسانیکه در زمینهٔ شاهنامه بررسی میکنند درباره این نکته نیزجستجو کنند تا درستی یا نادرستی این حدس روشن گردد .

***

درپایان برخود بایا میدانم از کوششهای ارزش‌دار استاد دانشمند لبنانی که اندرزنامهٔ اردشیربابکان را پژوهیده وبشکل بسیار زیبا ودرستی دردسترس ما نهاده‌اند، بنام هم‌میهنان‌خود سپاسگذاری کنم وازخداوند بزرگ مسئلت دارم همواره‌ایشان را درراه خدمت بفرهنگ ودانش کامروا سازد.

بی گمان کار ایشان در استوارساختن پیوندهای تاریخی که میان ما و برادران ضادگوی ما از دیرزمان پایدار است، تأثیر نیکی خواهد داشت.

در اینجا باید از توجه شورای محترم انجمن آثار ملی بویژه تیمسار سپهبد آق‌اولی رئیس ارجمند انجمن که با چاپ این کتاب در رده‌ی نشریات انجمن آثار ملی موافقت کرده‌اند سپاسگزاری کنم.

ونیز از استاد دانشمند آقای دکتر صدیقی که هنوز افتخار آشنایی با ایشان را از نزدیك نداشته‌ام و ایشان کار مرا درجلسه شوری ستوده‌اند، سپاسگزارم.

عکس اردشیر را که در آغاز کتاب چاپ شده و از روی سکه این شاهنشاه برداشته گردیده، بانوی دانشمند خانم دکتر بیانی سرپرست بخش سکه‌های موزه ایران باستان باختیارم نهاده‌اند. از لطف ایشان سپاسگزارم.

تهران تیرماه ۱۳۴۷

**س. محمدعلی امام‌شوشتری**

# اندرزنامه اردشیر بابکان

## سرسخن پژوهنده

## تعریفی کوتاه از اردشیر

اردشیر در تاریخ ایران جایگاه بسیار والایی دارد. او کسی است که حکومت ملوك طوایف را برانداخت و شاهنشاهی ایران را بازگردانید و اجزاء کشور را بهم پیوست و آنرا گسترده کرد و شکوهی را که ایران در روزگار کورش بزرگ و داریوش داشت، باردیگر برای آن کشور بازآورد. دین زردشت را نیرومند کرد و بآیینهای آن جانی تازه دمید و نیروی سیاسی بزرگی از راه همدست ساختن ایرانیان با یکدیگر برای ایشان فراهم ساخت.

اردشیر بنیادگذار شاهنشاهی دودمان ساسانی است که شهریاران آن دودمان یکی پس از دیگری تا ظهور دین مبین اسلام، رشته پادشاهی ایران را بدست داشته‌اند. اردشیر را بواسطه کارهای بزرگی که در یگانه‌ساختن ایران انجام داده است همدست کننده «الجامع» لقب داده بودند[1]. و این لقب نشانه یگانگی است که اردشیر در کشور ایران پدید آورده بود. ونیز بهمین جهت است که پادشاهی اردشیر را، شهریاری همداستان «ملك الاجتماع» نامیده بودند.[2]

در اینجا برآن نیستم در باره تبار اردشیر سخن درازی گویم یا چگونگی پرورش و بالش او را در کودکی و جوانی

۱- البدء والتاریخ ۳: ۱۵۶ ۲- التنبیه والاشراف : ۹۹

بنویسم ویا از کارهای جنگی و اصلاحات گوناگون وی یاد کنم. تنها بر آنم که دراین مختصر سخنان کوتاهی را بنویسم که برای کتابی که اندرزنامه اردشیر «عهد اردشیر» نام دارد، همچون مقدمه‌بایسته‌ای است. زیرا هر کسی که آگاهی‌های گسترده‌ای‌در باره زندگی‌وکارهای اردشیر بخواهد، تواند خواسته خویش را بآسانی در سرچشمه‌های عربی بدست آورد.[1]

دراین کتابها چهره روشنی از اردشیر توانید دید هرچند سیمای او درآنها از رنگ داستانسرایها پاکیزه نیست.

یکی از انگیزه‌هایی که شرح حال اردشیر در این کتابها به گستردگی یادگردیده است، تکیه داشتن نویسندگان آنها در بسیاری از جاها بر سرچشمه‌های فراوان ایرانی است[2] بویژه آنکه خود اردشیر دررهبری تألیف این کتابها دستی داشته است و چنانکه مسعودی ما را آگاه ساخته، اردشیر همهٔ رفتارها و گفتارها ورویدادها وجنگهای زمان خودرا مینگاشت وآنچه‌را مربوط به پیش ازاو بود بدور ریخت تا فراموش گردد و تنها یادگارها و رویدادهای زمان او در کتابها بازماند.

اردشیر پور بابك بر اردوان آخرین پادشاه ملوك طوایف (منظور پژوهندهٔ متن عربی اردوان پنجم، اشك بیست وهشتم، آخرین شاهنشاه اشکانی است. ت) شورید و شهریاری‌رااز دست او گرفت ودوازده سال را درجنگ باپادشاهان کوچك و دولت روم و ارمنستان سپری کرد تا توانست دولتی نیرومند دارای

۱ـ به تاریخ طبری ج ۲:۳۷-۴۲ (چاپ اروپا ۱: ۸۱۲-۸۲۲)، غررالسیر: ۴۷۲-۴۷۰، مروج‌الذهب، ج۱:۲۴۵ به‌بعد، الاخبارالطوال:۴۳، سنی‌ملوك‌الارض: ۴۲ نگریسته شود. منظور نویسنده سرسخن ازسرچشمه‌های ایرانی، کتابهای پهلوی روزگار ساسانی است.

۲ـ التنبیه والاشراف: ۱۹۶

مرزهای نشان‌دار ومشخص بنیاد گذارد .

پس از آن اردشیر به نیك ساختن کارهای درونی کشور روی‌آورده است.چون بیادآوریم که سراسر روزگارفرمانروایی اردشیر پانزده سال بوده است ، آن‌گاه توانیم دریافت که‌اردشیر چه کوششهای پیگیری در راه پی‌ریزی حکومت و والا ساختن کشور خود کرده است .

یعقوبی که شرح کوششهای اردشیر را در سخنان کوتاهی یاد کرده ، چنین گفته است :

«شهریاری او (اردشیر) دراستخر بود. برخی‌شهرستانهای پارس دربرابر او ایستادگی کردند. اردشیر با آنها جنگید وآن شهرستانها را گشود . پس باصفهان رفت و ازآنجا بخوزستان و ازآنجا به میشان[1]، آنگاه به پارس بازگشت و با پادشاهی بنام اردوان جنگیدواورا کشت بس‌به‌جزیره[2]و ارمنستان‌وآذربایجان روی‌آورد. سپس به «سواد عراق[3]» آمد ودرآنجا نشیمن گرفت. آنگاه به خراسان لشگر کشید و شهرستانهایی ازآن را گشود»[4]

چـون اردشیر از این کارها آسوده گشت بر تخت زرین نشست و تاج بر سر نهاد و بزرگان و تودهٔ مردم را بار داد .

۱ــ میشان که در کتابهای عربی بشکل « میسان » یادگردیده واروپاییان آنرا بشکل « میسن » و از ریشه یونانی پنداشته‌اند ، شهرستانی بوده درخاور بصره کنونی و مرکز آن در زمان ساسانیان شهری بوده است کـه نام آن در کتابهای جغرافیا بشکل « مذار » یادگردیده است .ت

۲ــ در کتابهای جغرافیایی سده‌هـای میانه ، بخش شمالی عراق راکه سامره به بالا است « الجزیره » نامیده‌اند . چنانکه خوارزمی‌درمفاتیح‌العلوم آورده : ایرانیان‌آنرا « میانرودان» وگاهی « سورستان » می‌نامیده‌اند .

۳ــ اعراب سرزمین‌میانه‌عراق به‌ویژهٔ پیرامون کوفه وقادسیه‌را«السواد» می‌نامیده‌اند . منظور پژوهنده شهرتیسفون است که اردشیر درنزدیك‌آن‌شهری بنام « ویه اردشیر » بنیاد نهاده است .ت ۴ــ تاریخ یعقوبی ۱:۱۵۹

باشندگان او را بشاهنشاهی درود گفتند و کامیابی او را آرزو کردند واورا ستودند. آنگاه اردشیر بآنان گفت: خداوند رحمت خود را بر ما فرو فرستاد و سخنمان را یکی کرد ونعمت خویش را بر ما ارزانی داشت و مرا نماینده‌اش بر زمین و بندگانش فرمود تاکارهای دین و پادشاهی راکه دو برادر توأم‌اند استوار سازم وآیین داد و نیکوکاری را پایدار کنم».

کردار اردشیر همواره گفتار اورا براست می‌داشت. اودر شهریاری همت خود رادر زمینه بهبودکارهای دین ونیك‌ساختن شیوه اداره کشور و استوار کردن پایه‌های جهانداری و مالیات گیری و زنده کردن کتابها و گستردن دانش در کشوربکارمیبرد.

بزرگترین شاخه ازکارهای اردشیر که در جهانداری نظر اورا بخود می کشید ،کارهای دینی بود. زیرا میدیدکه ارج دین زردشت درروزگار ملوك طوایف ازمیان رفته است . ازاین‌روی برآن شدآیین زردشت را بهر وسیله که شدنی‌باشد،باردیگرزنده کند . اردشیر فرمان داد هرجا بتهایی بود بشکستند و هرجا نگاره‌ای برانداختند . ودر سراسر کشورآتشکده‌ها بنیاد نهاد و فرمان دادآتش آتشکده‌هایی که درروزگارملوك‌طوایف‌خاموش شده بود،از نور روشن سازند.

اردشیرفرمان دادآموزشهای زردشت را همه دریك کتاب فراهم‌آورند تا درکارهای‌دینی سرچشمهٔ شایای اعتمادی‌دردست باشد و همگان بآن گردن گذارند . زیرا اسکندر بخشی‌ازکتاب مشهور زردشت را که اوستا «ابستاق» نام داشت سوزانیده بود. اردشیر همه ایرانیان را درخواندن‌شکلی ازآن که‌آنرا «اسناد؟»

---

۱ـ غررالسیر : ۴۸۰

۱ـ G,Rawlinson,The seventh Great oriental Manorchy p.57

۱ـ تاریخ یعقوبی ۱: ۳۵۹

می‌نامیدند یك سخن کرد . مغان از روزگار اردشیر جز آن شکل شکلی دیگری از آن کتاب را نمی‌خوانند.[۱]

مقصود اردشیر از این کار این بود که ایرانیان را که پیش از برخاستن او دسته دسته‌شده بودند، بریك آیین یگانه همداستان کند. برای رسیدن باین آرمان از مغان سراسر شاهنشاهی انجمنی پدیدآورد و از میان هزاران موبد که از همه جای کشور فراهم آمده بودند ، هفت تن را برگزید که موبد بزرگ یا ( موبدان موبد ) برآنان سروری داشت و این هفت تن باید آنچه را از آموزشهای زردشت نیاز دارند ، فراهم آورند .

درآن زمان زبان اوستا کهنه شده‌بود وجز با تعلیم گرفتن فهمیده نمی‌شد و ناچارآن کتاب را بایستی تفسیر کرد و برآن شرح نوشت . از اینجا بود که سررشته‌داران دینی نیاز دیدند شرحهایی بر اوستا نویسند .

این تفسیرها نخستین تفسیری که براوستا نوشته‌شده‌است، نبود . خود زردشت برای کتاب اوستا تفسیری نوشتند بوده است که آنرا «زند» نامیده‌اند و این تفسیررا تفسیر دیگری است که آنرا «پازند» نامند[۲]

اردشیر برای اینکه جنبشی را که درکار دین پدید آورده بود ، استوار سازد به سررشته‌داران دین نیروی بسیاری بخشید وایشان را در فرمانروایی شرکت میداد . و در هر جای کشور موبدانی گماشت تا بر روان‌شدن کارها برابر دستورهای دینی نگرا باشند.

---

۱- مروج‌الذهب ۱:۲۲۹-۲۳۰ البدء والتاریخ۳:۱۴۶. واژه «اسناد» که دراینجا از روی نسخه‌های عربی‌نقل گردیده است صورت شکسته‌ای‌ازواژه « یسنا » است‌که بمعنی آیه ودعا است .ت

۲- غررالسیر : ۴۸۵، مروج الذهب ۱ : ۲۳۰

اردشیر به مردم گوشزد میکرد که دین و دولت توأم‌اند. یا چنانکه در اندرزنامه‌اش آمده است: بدانید که دین‌وشهریاری دوبرادر توأم‌اندکه هیچیك بی‌همزاد خود نتواند سرپا بایستد. دین بنیاد و ستون شاهی بوده و پس‌ازآن شهریاری نگهبان‌دین شده است. بس شهریاری ناچار به بنیاد خود نیاز دارد ودین به نگهبان خود. زیراآنچه نگهبانی ندارد تباه است وآنچه‌بنیادی ندارد ویران.»[1]

اردشیر نامه‌های بسیار بکارگزاران خویش می‌نوشته و ایشان را به نگهداری دین و روان کردن دستورهای آن فرمان می‌داده است.[2]

اردشیر درگرما گرم بازاری که برای دین پدیدآورده‌بود، دانش را از یاد نبرده است. او فرمان داده بود نسخه‌های کتاب‌های پزشگی و ستاره‌شناسی را جمع‌آوری کنند و برای فراهم‌ساختن آنها پولهای بسیاری خرج کرده است.

اگر اردشیر ارتش را ویژه عنایت خود ساخته بود جای شگفتی نیست. زیرا وی درجنگهای بسیارش که خود درکانون[3] آنها میافتاد، ارزش ارتش‌را ازراه تجربه دریافته بود. ازاین‌رو می‌کوشید دولت دارای ارتشی‌نیرومند وانبوه باشد. «پس‌فرمان داد خداوند هرکس را پسری داد باوآیین سپاهی گری‌وسواری یاد دهد وچون هنر سپاهی گری و گونه‌ها و فن‌های‌آنرا یکایك بیاموخت، اورا بدرگاه پادشاه بفرستند، تا دبیر سپاه نام اورا در دفتر ثبت کند و حقوق و روزیش را بفراخور دهد. و چون

۱ــ اندرزنامه بند: ۴

۲ــ البدء والتاریخ ۳: ۱۵۶

۳ــ مروج‌الذهب ۱: ۲۳۰ البدء والتاریخ ۳: ۱۵۶

پیشامدی رخ‌دادیا جنگی برپا شد درزیر درفش سپاهبد به‌میدان جنگ‌شتابد».

«اردشیر برهرهزار تن از این اسواران، موبدی که در کارها آزموده و بر احوال مردم آگاه بود بر گماشت. واین موبد نگرای ارزشمندی اسواران بود وبیدار دلیری‌ها وجانبازی‌های ایشان، وشاه راآگاه میساخت که کدام یك ترسو و کدام دلیراست و شاه پس از آگاهی برحال ایشان، دلیران را گرامی میداشت و نامشان در دفتر سپاه نوشته میشد. و نام کسانی راکه ترس نشان داده بودند از دفتر می‌انداخت وایشانرا ازکاری که کرده بودند بازخواست می‌کرد. اردشیر چندان این شیوه را دنبال کرد تا ارتشی فراهم آورد که جهان را پرمیکرد وازشمار برترشده‌بود»[۱]

سرافرازی ایجاد کارهای عمرانی زیاد و استوارکردن آیین‌ها و روشهای اداری نیز به اردشیر بر میگردد. او هشت شهر بنیاد نهاده وکشور را به‌شهرستانهایی چند بخش کرده و در آنها آیین‌های مالیاتی را بسامان ساخته بود.

مسعودی می‌گوید: اردشیر هفت پایگاه مقرر داشته بود. پایگاه نخستین، وزیر (بزرگ فرمذار) بود. پس موبد موبدان که سررشته‌دارکارهای دین بود وداوردادوران «قاضی‌القضاة» که برهمهٔ هیربدان نیز سروری داشت. ونیز چهار اسپاهبذ‌معین کرد که هرکدام مأمور اداره‌کردن بخشی ازکشور بود و هر اسپاهبذ را جانشینی بود که آنرا مرزبان می‌خواندند.[۲]

---

۱- شاهنامه ۲: ۵۶. التاج فی‌اخلاق‌الملوك: ۱۶۷-۱۶۸. این موبدان بمنزله ماموران‌سیاسی‌ارتشها بوده‌اندکه امروز نیزدر برخی‌دولتها وجوددارند.

۲- مروج‌الذهب ۱: ۲۴۵ - ۲۴۶. در سازمان حکومت اسلامی پایگاه اسپاهبذی را «امارة‌الحرب» و پایگاه مرزبانی را «امارة‌الصلوة» ترجمه کرده بودند. ت

چون اردشیر نگه‌داری نیروی دولت و گستردن داد را برای خود والاترین آرمان گرفته بود، همواره در بدست آوردن این آرمان بیشتر بجاسوسانی تکیه داشت که آنانرا نهانی بهمه جای کشور گسیل کرده بود.

اردشیر در روان ساختن دادگری روشی داشت که هرگز از آن رو بر نمی‌تافت. روش اورا این گفته‌اش بما باز می گوید: «بر شهریار است که بسیار دادگر باشد. زیرا دادگستری پایه همهٔ نیکیهاست. داد باروی استواریست که زنجیرهٔ شهریاری را از گسیختن و تباه‌شدن نگه میدارد. بدانید که نخستین نشانه سست شدن هر شهریاری زدوده شدن دادگری از آن شهریاری است».

ما نمی‌توانیم چنین گیریم، کردار اردشیر از گفتار او بدور بوده است. زیرا نیك‌رفتاری اردشیر درزمان خودش نیز بسیار مشهور بوده وپادشاهانی که پس‌ازوی آمده‌اند، می کوشیدند رفتار اردشیر را سرمشق رفتار خود گیرند.[۱]

دلبستگی اردشیر بدادگری باحکومت نیرومند او واینکه اردشیر چنین باور داشت که نماینده خدا برروی زمین است، و شهریاری او یك بخشش خداوندی است، منافاتی ندارد.

اردشیر مردم‌رادرچهار گروه‌سامان‌بخشیده‌بود که‌اینهایند[۲]:

۱- ثمارالقلوب: ۱۸۷. ابان لاحقی کارنامه اردشیررا ازپهلوی به عربی ترجمه کرده بوده است. الفهرست ابن‌الندیم: ۱۱۹. ابان لاحقی از شاعران روزگار عباسی ومعاصرهارون ومأمون است و متهم به مانیگری بوده وابونواس اهوازی‌که خود نیز به این‌آیین‌شهرت دارد اورا باین اتهام هجوکرده. شعر ابونواس در باره آبان از سندهایی است‌که باور پیروان مانی‌رانسبت‌به موسی و عیسی نشان میدهد. ت

۲- منظور از اسواران که در عربی بشکل «اساوره» جمع بسته می‌شود افسران و فرماندهان سپاه است نه هرسوار عادی. ت

ا. اسواران.[1]
ب. موبدان‌وهیربدان که‌اداره کردن آتشکده‌ها با اینها بود.
ج. پزشگان و دبیران و اخترشناسان.
د. کشاورزان و پیشه‌وران و مانندگان ایشان.
اینان گروههایی‌اند که اردشیر در اندرزنامه‌اش از ایشان نام می‌برد وازانتقال گروهی به گروهی دیگر بیم نشان می‌دهد. اردشیر بیم خود را از جابجاشدن این گروهها دراین سخن‌نشان داده است.

هیچ چیز درآسیب‌زدن بشهریاری چون جابجاشدن‌افراد یکی از این گروهها به پایگاهی جز پایگاه گروه خود،زیانمند نیست. زیرا جابجا شدن مردم از پایگاه ویژه ایشان سبب جابجا شدن زودبزود پادشاهی‌یا ازراه کشتن‌یا بر کنار کردن‌شاه‌خواهد شد.»[2]

اندیشه پابندی اردشیر بجداگرفتن گروههای مردم از یکدیگر، پایه دید سیاسی اورا برایمان آشکارمی‌سازد.

اردشیراین‌دید طبقاتی‌را درسامان‌بخشیدن بجایگاه‌ندیمان خود نیزبکاربسته است. او ندیمان خود را در سه‌گروه سامان بخشیده بود: در گروه نخستین شاهپوران و اسواران بوده‌اند و در گروه دوم بزرگان و دانشمندان و در گروه سوم دلخکان و بازی گران جا داشتند. میان جایگاه او وندیمان پرده‌ای«ستاره» میآویختند و جوانی که از فرزندان اسواران برگزیده می‌شد و اورا «خرمباش» می‌نامیدند برپرده شاهی گمارده شده بود.

اردشیر درباره ندیمان نظری دارد که سخنان او در باره برگزیدن ندیم‌آنرا روشن تواند کرد. ازجمله گفته است:

۱- به پاورقی صفحه پیش نگریسته شود.
۲- اندرزنامه بند: ۱۲

«از کسانی که همنشین شهریارانند و با ایشان آمیزش دارند هیچکدام باندازه ندیم در خور این نیست که دارای همه نیک خویی‌ها وادب‌دانی‌ها وآگاه بر نکته‌های نمکین وسخنان شگفتی آگین باشد. ندیم نیازمنداست با دارابودن شکوه شاهی فروتنی بندگان را نیز دارا باشد و با سنگینی پیران سبکروحی جوانان را. نیکی ندیم کامل نخواهد بود مگرآنکه دارای آراستگی و جوانمردی نیز بوده باشد...»[۱]

اردشیر درآیین شهریاری نیز روشهایی پدید آورده‌است. مثلا هر زمان تاج برسر می‌نهاد هیچکس در کشور حتی یك شاخه گل بنام ماندگی باو، بسر خود نمی‌زد. هر زمان رختی می‌پوشید هیچکس دیده نمی‌شد که مانده‌آن را پوشیده باشد.[۲]

اردشیر دو جوان هوشمند را برگماشته بود که هرچه را که در بزم باده گساری بر زبانش می‌رود، بدقت یادداشت کنند وفردا بر او برخوانند. اردشیر برای مرخص کردن ندیمان از بزم، این نشانه را مقرر داشته بود که پاهایش را درازمی کرد. هر زمان چنین میکرد حاضران بیدرنگ ازمجلس برمیخاستند. اردشیر تا از جامه‌اش بوی‌خوش برمیخاست بوییدنی بکارنمیبرد.

اردشیر درزندگی‌روزانه نیزآیینی‌نهاده بود که گمان‌داریم خویشتن‌را برآن نگه می‌داشته‌است‌و گفته نویسنده کتاب«الغره» ما را برآن آیین آگاه می‌سازد.

«درکتابهای‌ایشانست (ایرانیان) که اردشیر شبانروزخود را به چهار بخش بهر کرده بود. در یك بخش مرد با خدای خویش سخن می گفت واورا بیاد میاورد ومی‌ستود ونمازمیبرد[۳]

۱ـ گفته‌های گوناگون شماره: ۱۲

۲ـ التاج: ۲۷ـ۴۷ـ۱۱۸ـ۱۵۵. مروج‌الذهب ۱: ۲۴۶

۳ـ الغره: ۳۷-۳۸

و می‌نیابید . این از گاهی است که سپیده بامدادان دیده شود تا برآمدن آفتاب . بخش دیگر که درآن بدر خانه شاهان میروندو بادای حقوق برادران برمی‌خیزند ودنبال نیازمندیها رامیگیرند و به‌چاره گری آنها می‌پردازند . و این از برآمدن آفتاب بود تا نزدیك نیمروز که در آن هنگام درگرمای نیمروز بخانه‌ات بازه‌یگردی[1]

بخش دیگر برای درنگریستن بکارهای خانواده ومهربانی نمودن بدایشان وخویشتن را واداشتن برآنچه مناسب حال‌ومایه شادی ایشان است ازنرمگویی وشوخ‌طبعی وشیرین‌زبانی تا روز سپری گردد . بخش دیگر ویژه خود آدمی است که به چیزی دلخوش گردد یا بی‌شادخواری و بی‌اندوه زمان را بگذارند. از خاندانش کسانی راکه دوست دارد ، بپذیرد . و اگرزمان فزون آمد بدوستان پردازد. لیکن درآن حال که غم بخود راه نمیدهد باید ازنیك‌اندیشیدن نیز باز نایستد . اگردرین بخش بازفرصتی بدست آمد ، بایدآنرا در بهترین راههای شادی و سر گرمی بکار برد ازگونه خوردن یا نوشیدن یا دیدار دوستان یا همنشینی با بزرگان . این کارها تا زمانی است که روزبگذرد وشب فرا رسد. زیرا درشب‌هنگام، خانواده‌آدمی‌دربهره گیری ازاو سزاوارترند تا دیگران . در همهٔ این بخشها یك واجب برگردن آدمی‌ازدین هست که بایدآیینها و سنتهای‌آنرا درهرحال بجای‌آورد .

۱ــ دراصل نیز خطاب ازسوم شخص یك بار به دوم شخص برمیگردد . در عبارت الغره در اینجا آشفتگی دیده میشود کـه پژوهنده متن عـربی نیز بآن اشاره‌کرده است . ما مطلب را نزدیك به مقصود در قالب فارسی درآورده‌ایم. ت

مسعودی دیگر کردن سال‌شماری را که میان ایرانیان روان بود به اردشیر نسبت داده است. زیرا باور ایرانیان چنین بود که پایان پادشاهی ایشان هزارسال پس از ظهور زردشت است. چون اردشیر برخاست و زمانرا برشمرد، دید نزدیك به دویست سال از آن بازمانده‌است. ترسید که کوتاهی زمانه سبب چیره شدن نومیدی بر دل مردم شود. از اینرو تاریخ ملوك طوایف (اشکانیان) را بگونه‌ای نگاشت که بمردم وانمود کند ایشان پس از اسکندر بیش از دویست وشصت سال شاهی نکرده‌اند و تفاوت را بر بازمانده تا سر هزاره برافزود.

خود اردشیر در بند اخیر اندرزنامه‌اش به‌این باور خستو بوده است وچنین گفته:

«اگر به بلای بزرگی که سر هزارسال فرودمی‌آید، یقین نداشتیم ...»

تا اینجا آنچه را اردشیر کرده است شرح دادیم. اکنون شایسته است از کس دیگری که تأثیر فکری وعملی بزرگ او در پیشرفت کارهای اردشیر نمایان‌است، نیزنام بریم واورافراموش نکنیم.

این مرد هیربدی‌است بنام «تنسر» که اردشیررا یاری کرده و مبلغانی بسود او بشهرستانها فرستاده است و در استوار کردن تخت شاهنشاهی اردشیر کمك بسیارنموده.

تنسر نامه‌هایی مینوشت و به‌شهرستانها میفرستاد ودرآنها از دیگرگونیهایی که اردشیر دردین وشهریاری پدیدآورده‌بود، دفاع می کرد.

تردیدی نیست که در منش اردشیر ویژگی‌هایی بوده که

---

۱ــ التنبیه‌والاشراف: ۱۰۰. تجارب‌الامم ۱: ۹۸. غررالسیر: ۴۸۱

همانها سبب کامیابی او شده است . اردشیر بدلیری بسیار وحزم و سختگیری بر بیدادگران وبسیار شور کردن وبسیار اندیشیدن و خردمندی مشهور بوده است. اگراین گونه خوبیها دراونبود، تنسر نمی‌توانست دلهای مردم را بسوی اوکشاند و هواخواه اردشیر سازد.

اردشیر درپایان عمر خویش گوشه گیری را بر شهریاری برگزید وبآتشکده‌ها پناه برد وپرداختن به‌نیایش‌را برشهریاری ترجیح داد وفرمانروایی را به پسرش شاهپور واگذاشت . این مطلبی‌است که مسعودی در مروج‌الذهب آنرا یاد کرده است.[۱]

لیکن‌طبری از گوشه گیری‌اردشیر وپرداختن او به‌نیایش نام نمی‌برد وتنها گفته است که اردشیر تاج شاهی‌را به‌سرشاهپور نهاد وشاهپور پس‌ازآنکه اردشیر پور بابك‌در گذشت، بشهریاری پرداخت.[۲]

باری خواه داستان این گوشه گیری درست‌باشدیانادرست، بی‌گمان اردشیر در آخرهای عمر خود پسرش شاهپور را در شهریاری شرکت داده. چنانکه‌رخساره این‌فرزندرا برسکه‌هایش نگاریده است[۳] واندرزنامه خویش را که معروف به «عهداردشیر» است بنام او نوشته‌وآنرا ازپندهای‌سیاسی سرشار کرده تاشاهپور وشاهانی که پس ازاو میآیند ازآن بهره برگیرند.

دقت درآنچه دراین اندرزنامه‌آمده است ، درظاهر جای

---

۱- مروج‌الذهب ۱: ۲۴۷

۲- تاریخ طبری ۲: ۴۴-۴۶ . منظورطبری آنست که‌آیین تاجگذاری شاهپور اول (۲۴۰-۲۷۰م.) ( مهرماه دویست و چهل و سه میلادی ) پس از مرگ اردشیر انجام گرفته است .ت

۳- Rawlinson p 64 ، اندرزنامه اردشیر راهنگام ترجمه به‌عربی(عهد) نامیده‌اند .

شکی در انتساب این کتاب به‌اردشیر بازنمی گذارد. اندیشه‌هایی که دراین اندرزنامه دیده میشود، با مطالبی که درسرچشمه‌های دیگر از شخصیت اردشیر دردست داریم ، سخت با هم سازگاری دارد.

تاریخ‌نویسان همداستانند که اردشیر به انگیزهٔ نیروی سخنوری که داشت در نامه نویسی‌ها و گفتگوها ، همواره سخن را بدرازا میکشانید . لیکن درازگری او خالی از سود نبود . همین‌نکته می‌تواندراز‌تکرار پاره‌ای‌ازسخنان‌رادراندرزنامه‌اش، برایمان روشن کند.

از گفته‌های‌اردشیر در کتابهای‌عربی جمله‌های‌پراکنده‌ای بازمانده‌است که من همه را ازسرچشمه‌های خود گرد کرده ودر پایان اندرزنامه‌آورده‌ام تا خواننده‌بآسانی باین سخنان‌دسترسی یابد وآنها را با اندیشهٔ اردشیر دراندرزنامه‌اش بسنجد .

ونیز ازاردشیر کتابی بنام‌کارنامك[1] « کرنامج » یعنی‌داستان کارهای اردشیر بازمانده است ومسعودی درمروج‌الذهب ازاین کتاب نام می‌برد ومن نمی‌دانم‌آیا ازترجمه عربی این کتاب تا امروزنسخه‌ای مانده است یا نه؟. مرحوم دکترعبدالوهاب عزام زمان تألیف کتاب‌کارنامه اردشیررا سده هفتم میلادی می‌داند.

بسیاری ازداستانهایی‌را که درکارنامه اردشیرآمده است فردوسی درشاهنامه یاد کرده ونگه داشته است . وهمچنین استاد نولدکه این کتاب را ازپهلوی بآلمانی ترجمه کرده است.[2]

---

۱ـ مروج‌الذهب ۱ :۲۴۸

Brown 'Literery History of Persia vol I pp 134,150

۲ـ شاهنامه ۲ :۵۲ (حاشیه)

## نگاهی به اندرزنامه اردشیر

دانشمندان ایران و بازگویان اخبار ایشان، چنانکه نویسنده کتاب «الغره» نیز یاد کرده گفته‌اند:

«توجه اردشیر بکار کشورداری و نیکو راه‌بردن مردم با آنجا رسیده بود که میل داشت شیوه او در جهانداری پس از خودش پایدار ماند، وشهریارانی که پس از او می‌آیند، در شاهی با او همباز باشند. از این‌رو بهمان اندازه که درباره پیشرفت شاهی خود می کوشیده، در حق ایشان نیز میکوشیده است و آنچنانکه برای فرمانروایی خویش تلاش میکرده، برای ایشان نیز میکرد و آرزو داشت صفای حکومتی را که پس از او باز میماند هیچ لکه‌ای تیره نکند[1].

اردشیر چنین می‌دانست که تا شاهنشاهی که او بنیاد نهاده پایدار است، شهریاری از او جدا نشده اگرچه با دست خویش روز خود را نزدیك کرده باشد.[2] شادی اردشیر از بازماندن نام نیك، بهمان اندازه بود که از کامیابی در زندگی شاد میشد».

« در ایران هرگاه شهریاری برای شاهان پس از خود اندرزنامه‌ای مینوشت، برشاهان آینده بایا بود آن اندرزنامه را بسیار بخوانند و در آن ژرف بیاندیشند. هیچگاه نبایستی شکوه شاهنشاهی سبب خردشمردن آن اندزنامه شود. پسینیان اندرزنامه

---

۱ـ الغره: ۳۹-۴۰. پیداست نویسنده الغره سخن را از سرچشمه کهنی برداشته است هرچند به این مطلب اشاره نکرده.

۲ـ درعبارت الغره چنانکه پژوهنده متن عربی نیز یادداشت کرده اشاره‌ای بخودکشی دیده میشود و حال آنکه در آیین زردشت خودکشی گناه بسیار بزرگی است. ت

پیشینیان راسر آغاز هر کامیابی می دانستند و تباه ساختن آنرا نخستین مایه تباهی و بدبختی».

«هر زمان در رده شهریاران بزرگوار، پادشاهی زشت کردار بشهریاری می‌رسید، و این پیش آمد از اینجا روی داده بود که پدرش به انگیزه مهر فرزندی او را ولیعهد خود ساخته یا از وابستگی و هواخواهی بزرگان بشهریاری رسیده بود، و این شاه زشت کردار نیکی‌ها را بیک‌سو میافکند، جبران کردن بدیهای چنین شاهی بمنزله وامی بود بر گردن پادشاهی که پس از او بر تخت می‌نشست. وبر گردن یاران شهریار زشت کردار که بایدآن وام را پس ازوی بپردازند»[1]

همین نکته است که اردشیر را واداشته برای شهریاران پس ازخود اندرزنامه‌اش‌را بنویسد. این نکته برخاسته از چند آرزوی درونی است که یکی از آنها میل بجاودانی ماندن و پایدارشدن نام نیک است که باردشیر دل شادی می‌بخشیده است. دیگری یک آرمان عمومی است وآن آماده کردن یك دستور رهنما برای جانشینانش بود که بتواند ایشان‌را از گرایش به‌ستمگری ودلبستن به سخنان وزیران بدخواه بازدارد وهرزمان دادوران و اندرز-گویان ازانجام باپای خویش بازایستادند، آن رهنما بتواند شهریاران را ازافتادن در لغزشگاهها نگه دارد.

درمیان، ایرانیان از آیین بود که هرزمان شهریاری اندرز-نامه‌ای نوشت وباز گذاشت، آن اندرزنامه را بسیار بخوانند ودر آن فراوان درنگرند. زیرا این آیین روح ارثی بودن شهریاری

---

۱ ـ درعبارت الغره چنانکه پژوهنده متن عربی نیز توجه کرده است در اینجا اندك آشفتگی دیده میشود ولی مطلب همین است که در قالب فارسی ریخته شد. ت

را که سرچشمه نیرومندی دولت است ، نگه می‌داشت . از اینجا بود که هیچ پادشاهی اندرزنامه شاهان پیش از خود را خوار نمی‌گرفت و بدور نمی‌انداخت . زیرا پابندی باندرزنامه‌ها در مصلحت شهریاری بود وخوار گرفتن آنها مایه تباهی آن.

به‌ویژه اگر اندرزنامه از بنیاد گذارحکومتی باشد که همه تجربه‌های خودرا ، تجربه‌هایی که‌درراه بدست آوردن شهریاری پس‌ازچشیدن‌رنج‌های فراوان‌بدست‌آورده وآنها راغربال کرده وبایکدیگر هماهنگ‌ساخته‌ودراندرزنامه‌ای‌نوشته‌است، بوده‌باشد.

بویژه‌اگرچنین کسی‌دارای‌تیزهوشی ودوراندیشی‌فراوان و داددوستی بسیار باشد مانند اردشیر، طبیعی است که اندرزنامه چنین شهریاری برای رفتارشهریارانی که پس ازاوخواهندآمد، مانند دستوری‌میشد که گذشت روزگار هاله‌ای ازشکوهمندی‌بر گرداگرد آن درکشیده است .

ازهمین‌جا بود که اندرزنامه اردشیر بشکل یك سند سیاسی درخور اعتماد درآمده بود . یا چنانکه باز گویندگان‌سرگذشت ایرانیان گفته‌اند، بمثابه رهنمای ایشان درکشورداری‌بوده‌است.

درارزشمندی‌اندرزنامه اردشیر بابکان‌درشیوه کشورداری ایرانیان، همین‌بس که ایرانیان‌آنرا تا روزگاران درازنگه‌داشته بودند . ونیزهمین ارزشمندی‌است که انگیزه‌بر گردانیدن‌اندرز-نامه به‌زبان عربی شده است واندیشه‌هایی که درآن فراهم آمده مایه‌پختگی‌اندیشه فرمانروایان وسیاستگران بویژه گروه دبیران در روزگار عباسی بوده است .

باری اگرهم چنین گیریم که این اندرزنامه نوشته خود اردشیر نیست ودیگرانی‌آنرا بنام او نوشته‌اند ، باز اندیشه‌های

ارجداری که درآن فراهم آمده است ، اندرزنامه را بشکل یك سند بسیارمهم درکشورداری جلوه میدهد که درآن بخش بزرگی ازاندیشه‌های ایرانی درزمینه کشورداری گنجانیده شده است. و نیز ترجمه عربی آن بویژه پس ازپدیدآمدن حکومت عباسی، تأثیر بسیار دراندیشه‌های سیاسی اسلامی دارا بوده .

دراین نکته که اندرزنامه اردشیر درکشورداری ایرانیان ازدیدگاه عملی تا چه اندازه بکاربرده‌می‌شده است وفرمانروایان تا چه اندازه خود را پابند دستورهای آن میشناخته‌اند ،داستانی است که نیاز به‌جستجو وپژوهش دراحوال دولت ساسانی پس از مرگ اردشیر دارد .

اردشیر دراندرزنامه‌اش آنجا که ازآزمایشهای خودسخن می گوید ،افزوده است که چگونه‌رویدادها تکرارمیشودوهمانند یکدیگرپیش خواهدآمد . «پس ازمن کارها چنانکه به‌من روی نموده بشما روی خواهدآورد وازهمان‌راهها که درکشورداری غم وشادی برایم پیش‌آمده است ، برایتان پیش خواهدآمد».

اردشیر آنگاه آغازمیکنددشواریهای بزرگی که‌درراه‌بردن کشورپدیدتواندآمد،شرح‌دادن.اما درشیوه نوشتن پابندبه‌تسلسل نیست .

نخستین چیزی که اردشیر فرمانروایان را ازآن برحذر می‌دارد ، پیرامونیان بدانند که درراه صلاح شخص خـود تکاپو می کنند وهریك ازایشان نیکخواهیشان برای‌شاه‌پس‌ازنیکخواهی ایشان برای‌خودشان‌است ودرنزدایشان بهترین‌چیزها،آن‌چیزی

۱ـ اندزنامه بند : ۲

است که برای خودشان بهتر باشد و بدترین بدیها آن چیزی است که زیان آن بخود ایشان رسد.

چون پیرامونیان شاه از هر کس به او نزدیکترند، احتیاط کردن از ایشان بایسته‌ترین گونه‌های احتیاط کاری است.

اردشیر آنگاه از پیوستگی‌هایی که میانه شاهی و دین هست سخن می‌راند و آنرا ارجدارترین چیزها می‌شمارد. اردشیر گفته:[۱] پادشاهی و دین دو برادر همزاداند که همگام و مددکار یکدیگرند. درهمان حال با ژرف بینی ویژه خود افزوده است: دین دریچه‌ای است که از راه آن می‌توان بر ضد حکومت درنگریستن گرفت و چنین گفته: «در پیشاپیش چیزهایی که از آنها درکارتان بیم دارم، آن است که فرومایگان بکار دین درآیند و سرداری‌های نهانی پدیدآورند»

زیرا پیشوایی دینی همیشه نیرومندترین دشمن شهریاری است و همانست که تواند نیروی شاه را از دست او بگیرد. چنین پیشوایی زود در میان مردم یارانی بدست خواهد آورد که بآن بگروند و پیروش شوند.[۲]

اردشیر برای جلوگیری از این آفت به نیرنگی که شاهان پیشین بآن دست یازیده‌اند، اشاره می‌کند و آن چنان است که بآرمان آشوبگران دینی درنگرند و آنرا تباه سازند. ازین راه که ایشان را «بدعت گذار» نامند. در حقیقت شاهان باید ابزار دین را بر ضد کسی که از راه دین بآشوبگری برخاسته است بکار برند و با ابزار دین اورا نابود سازند تا شاه از شر او آسوده گردد،

۱- اندرزنامه بند: ۲

۲- اندرزنامه بند: ۴

شاه باید همواره چنان خود را هواخواه دین وانماید که هیچ‌زاهد یا نیایشگری به‌پای او نرسد.

ونیز از آفتهای‌شهریاری‌است که پادشاه‌اجازه‌دهدزاهدان و نیایشکاران بکار فرمانروایی پردازند. ازاینجا بود که اردشیر با اینکه در حکومت خود به‌سررشته‌داران دینی نیروی بسیاری بخشیده بود، چنان آنان رادرآیین‌های دولتی پابسته می‌داشت که دیگر بیمی از سرکشی ایشان نمی‌رفت. اردشیر ازآن (دانای بی‌برگ‌ونوا) سخت‌می‌ترسید که‌جامه‌زاهدی‌درپوشیده‌ومی کوشد از راه دین برای خود در دل مردم جا باز کند.

بنظر اردشیر آن هنگام که کشور از بیم‌آن زورمندان کـه خواستار دیگر گونی‌ها بنام دین‌اند ایمن گردید، باز همیشه در آماجگاه دوخطر بزرگ نهاده است: خطر درونی. خطر بیرونی.[1]

اردشیر درباره خطر بیرونی که چیره‌شدن ملتهای دیگر بر کشوراست، دراندرزنامه‌اش سخنی نگفته است. اما خطر درونی بنظر او پست‌شدن اخلاق سررشته‌داران ومردم‌است واین‌میدانی است که اصلاحات ازهمانجا بایدآغاز گردد. زیرا هیچگاه نمی توان مردمی را با اندیشه‌های گونه‌گون و دلهای پر از کینه به یکدیگر به جنگ دشمن بیرونی برد. بویژه‌آنکه در منش آدمی تنفر ازجنگ همواره نهاده است.

بنظر اردشیر بزرگتر‌ین چیزی که در انبوه رعیت انگیزه فساد گردد، بیکارگی‌است و «رهاساختن مردم‌بی‌وظیفه‌ای‌مشخص وکاری معین»

بیکاری مردم را در خرده گیری برحکومت وباریک‌شدن

---

۱- اندرزنامه بند: ۱۲

درکارهای آن و آگاه گردیدن بر عیبهای نهفته، دلیر می‌سازد. این راهی‌است که خطرهای دینی نیز ازهمان راه بشهریاری رو میآورد.

مردم فرمانروایان خود را همیشه به چند سبب دوست ندارند وهرزمان بیکارمانند، بدگویان به‌میان ایشان اندرشوند و بدگفتن آغاز کنند و از همین راه است که پیوسته بر شماره ناخشنودان افزوده گردد تا آنجا که شاه از درافتادن با ایشان ناتوان ماند.

زیرا، «درافتادن شاه با همه رعیت بازی کردن او باجان و شهریاری خودش است. دراین هنگام است که مرزها شکسته شود وشکوه‌آیین ازمیان رود ودو خطر که خطر بیرونی‌ودرونی است، برای برانداختن پادشاهی و شکستن نیروی دولت با هم روی‌آورد. گویی اردشیر بیکاری وآرامش طلبی را یگانه عاملی میداندکه همه‌آفتها از آن سرچشمه خواهد گرفت. بیکاری سررشته‌داران دین و دبیران و حسابگران را «آسوده‌ماندن دل‌و زبان» نامیده است وبیکاری اسواران را «آسوده‌ماندن دست» و بیکاری پیشه‌وران وبازرگانان را «آسوده ماندن تن». [۱]

بیکاری درنزد اردشیر یك بیماری است که به شاه و مردم هردوآسیب می‌رساند.

«بدانید که بر پادشاه و رعیت بایا است که برای بیکاری جای خالی بازنگذارند. زیرا تباهی شهریاری در بیکارماندن پادشاهان است و تباهی کشور دربیکارماندن رعیت».

جلوگیری از بیکارماندن رعیت بهترین راهی است که از

۱- اندرزنامه بند : ۱۲

آن می‌توان مردم را از درآمدن بکارهای دولت بازداشت. و نیز پایندانی است که از رخنه کردن فساد در گروههای مردم جلو گیرد».

اردشیر در اینجا می کوشد اندیشه خود را درباره جامعه و گروههای آن روشن سازد. اردشیر چنین می‌بیند که وادار ساختن هر گروه از مردم بکاری، نباید باساس گروه‌بندیهایی که جامعه بر آنها بنیاد نهاده شده است، برخورد کند. اردشیر برتری‌جویی و بلندپروازی هر کس‌را در میدان گروه خویش سزا میشمارد. لیکن در نزد او جابجاشدن از گروهی به گروهی دیگر، بنیاد جامعه را خواهد لرزانید.

گروههای اجتماعی چهاراند: گروه سررشته‌داران دین. گروه جنگیان. گروه‌دانشمندان‌واندرزگران. گروه‌خدمتکاران. درنظر اردشیر خطر جابجاشدن گروهی بگروه دیگر بمنزله بیکار ماندن است که زیانهای آنرا بازنموده «..پس هیچ چیز بیم‌آورتر از آن نیست که سری بن گردد و بنی سر، یا دست مشغول بکاری بیکار ماند»[۱]

اگر پادشاه دید که رعیت درآغوش بیکاری افتاده و یا کارهای اجتماعی آشفته گردیده است و بر چاره گری تواناست، باید زود به‌این کار همت گمارد اگر چه‌یگانه‌راه‌چاره بکاربستن‌زور باشد. زیرا بکاربردن زور در باره برخی از مردم به مصلحت بازمانده ایشان است.

پادشاهی که خودرا دراین چاره گری ناتوان دید، چه‌زود که جامه شاهی‌از تنش کنده شود، همچنانکه‌خود جامه شوخگین را از تن کند.

---

۱- اندرزنامه بند : ۱۳

هر کس در چهار گروهی که اردشیر مقرر داشته بود، درنگرد خواهد دانست که سه گروه نخستین در تراز گاهی نزدیک به یکدیگر جا دارند وروی‌همرفته آنان طبقه بزرگان را در جامعه پدید می‌آورند و ازجابجاشدن افراد درمیان این سه گروه زیانی پدید نمی‌آید زیرا جایگاه هریك از ایشان نماینده آن شیوه از زندگی است که برای دارنده‌اش والایی بنظر می‌آمد.

اما گروه خدمتگذاران آرزومیداشتند روزی فرزندانشان در رده دانشمندان وحکیمان و سررشته‌داران دین درآیند تا از آن شیوه زندگی که در آن بارآمده‌اند بالاتر شوند. نومید کردن ایشان ازچنین آرزویی روش بسیار سختگیرانه‌ای بود که فروغ هرگونه امیدواری را در دل ایشان می کشت. ازاینجا است که می‌بینیم اردشیر به‌اصل «فرصتهای نیك» گردن می‌نهد. این اصل اگرچه در نام تازگی دارد، لیکن درزندگی عملی آدمیان چیز تازه‌ای نیست.

پس ازآن اردشیر آغاز می کند روش گروههای مردم را نه از جهت طبقه اجتماعی ایشان، بلکه ازجهت برخورد آنها به فرمانروا، روشن سازد و گروههای زیررا می‌شمارد وهمه‌آنهارا برای شهریاری خطری می‌داند.

۱- یك دسته کسانی‌اند که از بدگفتن به فرمانروا لذت می‌برند واین ازعشقی‌است که به‌چیزهای تازه دارند. لذت‌بردن از اخبار تازه از خویهای زشت عامیانه است. این دسته همواره دل مردم را از پراکندن خبرهای دروغ و چواندازی آشفته می سازند. این یك بیماری است که ازبیکاری سرچشمه می گیرد و درمانی جز سرگرم کردن مردم بکار ندارد.

۲- دسته دیگر کسانی‌اند که ازفرمانروا بدگویی می کنند وخود را ازاو برکنار میگیرند . این گونه کسان نیز نه پاکدلند واینان هم درحق فرمانروا وهم درحق‌مردم هردوخیانت‌میکنند وچون پرده از رازشان برافتد ، از دیده مردمی که ازایشان‌نیرو گرفته‌اند ، نیز فروخواهند افتاد .

۳- دسته سوم کسانی‌اند که یکراست به‌شاه پیوسته نمیشوند ووزیران‌را راه رسیدن بخواست‌خود می گیرند. اینان‌نیزپاکدل نیستند زیرا در نیکخواهی خود ، وزیررا برشاه برترشناخته‌اند.

۴- چهارمین دسته کسانی‌اند که خواستار والایی از راه بلندآوازگی نیاکان خویشند. هرچند پادشاه گه‌گاه ایشان‌را بنام همین‌ویژگی‌والا میدارد، لیکن اینان نیزازدسته‌بدخواهان‌اند.[۱]

۵- گروهی دیگر کسانی‌اند که در ظاهر برای فریفتن دل مردم ساده فروتنی می‌نمایند ودردل تکبردارند. اینان میکوشند ازراه‌پند دادن، خود را به‌شاه نزدیك کنند . بیمناکترین مردم برای شاه این‌دسته‌اند که دین‌را ابزاری برای رسیدن بآرزوهای خویش‌ساخته‌اند . گرامی‌داشتن ایشان تحصیل حاصل‌است. زیرا خود خویشتن را ازراه پایگاهی که به خود بخشیده‌اند ، بلندپایه انگاشته‌اند. بی‌اعتنایی به‌ایشان‌نیزخطرناك.زیرا ازچنین‌رفتاری بوی تنفر ازدین برمی‌خیزد.

راه رهاشدن از گزند این گروه ، روان‌ساختن سیل مال‌و کالای این‌جهانی بسوی ایشانست. زیرا با این‌کار از پلکانی که بر آن برآمده‌اند زود فروخواهند افتاد« .. وچون به‌مال دنیاآلوده شدند بدی‌هایشان آشکارخواهدشد» . اردشیر دراینجا به« کشتن»

---

۱- گویا اشاره اردشیر دراینجا به بازماندگان دودمان اشکانی است .ت

نیز اشاره میکند و کشتن را پس‌ازرسواشدن ایشان ، بهترین راه برای رهاشدن از گزندآنان میداند .

۶- دسته‌ای دیگر درنزد شاهان به‌نیرنگ‌سازی میپردازند و گزیری میکنند واین‌کاررا نیکخواهی به شاه وانمود میکنند . این دسته نیز بنظر اردشیر دشمن شاه ومردم هردوهستند .

اردشیر دراندرزنامه‌اش به‌مشگلی پرداخته است که داستان جانشینی پادشاه است وچنین میبیند که آشکارشدن نام ولیعهد در زمانی که پادشاه زنده است، انگیزه پدیدآمدن دشمنی‌است. زیرا چون ولیعهد همواره درآرزوی مرگ کسی خواهد بود که اورا جانشین خود ساخته ، وهریك ازاین دوتن ازآن دیگری‌بیمناك خواهد زیست ، درنتیجه مردم بدودسته شوند : گروهی‌هواخواه پادشاه و گروهی‌دیگر ازولیعهد هواخواهی کنند. وچون‌ولیعهد برتخت شاهی برآمد ازکینه‌ای که دردل دارد ، سرکسانی راکه ازشاه درگذشته هواخواهی کرده‌اند ، خواهدکوفت وبرخی از مردم را برخواهدکشید وبرخی را فروخواهد انداخت .

ونیزولیعهدپیش‌ازآنکه بشاهی‌رسدچارمستی‌فرمانروایی گردد وچون‌به‌شاهی‌رسید به‌دومستی گرفتارآید:مستی‌ولیعهدی. مستی شاهی .

برای‌ازمیان‌برداشتن این دشواری، اردشیرپند خوبی‌داده که خود درهنگام برگزیدن فرزندش شاهپور به‌جانشینی ،آنرا بکارنبسته است . اوچنین می‌بیند کـه : پادشاه پس ازژرف‌بینی و پژوهشگری،جانشینی برگزیند ونام اورا درچهار نامه بنویسد و آن نامه‌هـا را به‌مهرخویش مهرکند وآنهـا را به چهار تن از برگزیدگان بسپارد وازنگاه وسخنی که بسا ازآن نام جانشین او شناخته گردد ، سخت به‌پرهیزد .

هنگامیکه پادشاه درگذشت آن نامه‌ها را آورند و مهر از آنها برگیرند و نام کسی را که در آنها نوشته شده است بخوانند.

اردشیر در برگزیدن جانشین شاه هیچگونه اشاره‌ای بشور ورایزنی نکرده وبرگزیدن جانشین شاه‌را باختیار شاه وامیگذارد. چنانکه گفته است. «فرمانروا در برگزیدن جانشین باید خدا و رعیت وخود را درنظر گیرد»[۱]

سپس بااین سخن میدان‌را برخویشاوندان شاه که‌درآرزوی دست‌یافتن به‌شهریاری‌اند هرچه تنگتر میسازد. «چنین نهید که ازفرزندان شاه کسانی شایسته شهریاری‌اند که از شکم دخترعمو های شاه پدیدآمده‌اند واز فرزندان دخترعمویان شاه نیز کسان کم‌خرد وناقص‌اندام شایسته شهریاری نیستند. اگر چنین نهادید شماره آرزومندان شهریاری کم خواهد شد و چون آرزومندان کم‌شدند، هرکس‌بآنچه دارد خوشنودباشد وبآن‌دل‌بندد»[۲]. راهی که اردشیر برای برگزیدن‌جانشین‌شاه نشان داده‌ازدیدگاه‌نظری نیکو بود. اما پیشامدهای تاریخ وارونه‌آن را بما نشان میدهد. زیرا بسیارشده که‌میان‌فرزندان‌پادشاه برسرجانشینی‌شاه کشمکش درگرفته است هرچند ازمادران جداگانه نیز نبوده‌اند. ونیز سرپرستی‌یکی ازخویشان، گاهی‌راهی‌برای دست‌یافتن‌سرپرست به‌شاهی شده‌است، بااینکه میدانسته که‌آیین گزینش ولیعهد او را ازرسیدن به شاهی منع کرده وبرای او حقی نشناخته است.

چنانکه ازاندرزنامه فهمیده میشود، پایه‌کشورداری در نظر اردشیرهوشیاری و احتیاط‌کاری است. او شاه را درآغاز شهریاری ازگرفتارشدن به‌مستی پادشاهی برحذرمیدارد و این

---

۱ـ اندرزنامه بند : ۱۷

۲ـ اندرزنامه بند : ۳۳

گفته پیشینیان‌را یادآوری می کند. «پیشامدها درهنگام‌خوشبینی به‌زمانه رخ مینماید».[۱]

اردشیر به‌شاه پند میدهد که‌همواره بیدار پیرامونیان خود باشد. اردشیر به سررشته‌داران دین ورعیت همگی بدبین‌است: «شاه باید ازچاپلوسان بیشتر برحذرباشد تاآنانکه خود را ازاو دورمیگیرند. ازپیرامونیان بد بیشترباید بترسد تا بدان ازتوده مردم»[۲]

سرانجام همه این اندرزهای سیاسی را درین گفته خلاصه میکند. «بدانید که خوش گمانی کلید باور کردن است».[۳]

ازآنجا که درین شیوه ازحکومت بنیادکار بر پایه حزم و هوشیاری نهاده شده است، شگفت نیست اگر اردشیر در هنگام لزوم بکاربردن زور و کشتن را روا بداند. زیرا هدفی کـه شاه برای رسیدن بآن میکوشد، ایمن نگه‌داشتن‌شهریاری ازهر گونه بیمی است

اردشیر سختگیری‌را درهنگام نیاز راهی ازراههای نیکی به رعیت میداند «فرمانروا چون بزیردستان خود دلسوز است گاهی برآنان سخت میگیرد واز دلبستگی به ایشان گاهی برخی را میکشد.[۴]

اردشیر همواره به توده مردم بدگمان است. «بدانید که از خویهای توده مردم دل آزردگی ازفرمانروایان و رشك‌بردن به‌آنان است. زیرا در میان توده مردم، کسانی کتك خورده ویا

۱- اندرزنامه بند: ۲۲
۲- اندرزنامه بند: ۲۶
۳- اندرزنامه بند: ۵
۴- اندرزنامه بند: ۱۰

کسانی که خویشاوندی کیفر دیده دارند، بسیار است. همه اینان دشمن فرمانروا خواهند بود».[۱]

اگر می‌بینیم اردشیر در اندرزنامه‌اش نامی از «داد» یا واژه هم‌معنی آن نبرده است، می‌توانیم چنین بیاندیشیم: چون بالاترین هدف اردشیر بهبود شهریاری‌است، توجه بسیار او باین نکته، اردشیر را از پرداختن صریح بدادگری که‌در سیاست حکومتها نقش بزرگی داراست، بازداشته است.

پس سیمای اردشیر دادگر درین اندرزها کجاست؟. ما از اخبار اردشیر میدانیم که او بدادگری مشهور بوده است. از آن‌رو میدانیم که دربرابر گناهکاران بسیار سختگیر بوده‌وخوی اخیر در اندرزنامه‌اش نمایان است. گویی اردشیر باور داشته، آن‌چیزی را که«حزم» می‌نامد دراستوارداشتن بنیاد شهریاری‌تأثیر بیشتر دارد وهر گاه گردش کارها هر کدام برروال خود روان باشد، همین شیوه بخودی خود پایه دادگری را آماده خواهد کرد،هرچنددر اندرزنامه از دادگری بصراحت سخن نگفته باشد.

در همه زمینه‌هایی که گفته شد دشواریهای بزرگی دیده میشود که اردشیر میکوشد آن دشواریها را نشان دهد و برای برطرف کردن هر کدام راهی بدست‌آورد. ازجمله این دشواریها این است: چگونگی رابطه شاه باپیرامونیان او. رابطه میان‌دین وشهریاری. رابطه شاه با رعیت. بیکاری و تأثیر آن در زندگی مردم وحکومت. دشواری تعیین جانشین شاه.

پس ازهمه اینها اردشیر ازنوشتن یك برنامه اخلاقی‌برای پادشاهی که‌آرزومند برانداختن این دشواریهاست، غفات نکرده است.

---

۱- اندرزنامه بند: ۱۲

درنظر اردشیر حال پادشاهی که شهریاری آماده‌ای را بی کشیدن رنج بارث برده‌است وچنین پندارد که وی برای پرداختن به عیش و نوش فرصت یافته است از هر شهریار دیگر بیمناکتر است. ازچنین راهی است که درهای بلا بازمیشود وسستی دردولت پدید می آید.

شاه باید عیبهای درونی خود را پیوسته جستجو کند ودر بهبود آنها بکوشد. شاه نباید دروغگو و چشم‌تنگ و تندخو و بیکاره باشد. نباید دردل او بیم راه یابد. براوست که زمان کارو کوشش وزمان بیکاری وآسودن را برهم نزند. زیرا برهم زدن سامان این کارها انگیزه فروریختن شکوه شاهی است. شاه نباید هیچگاه بترسد. تفاوت شاه با زیردستان درتوانایی او بر انجام دادن نیکیها وبخشندگیها است[۱]

ونیز ازخویشتن‌داری وبردباری اوست که تواند رازخود را ازخویشاوندان کوچك وخدمتگذاران نهان دارد و بداند هر رازرا باید به کجا سپارد.[۲] ونیز بزرگترین خوی پادشاه آن است که خرد را برهوس چیره بدارد.[۳]

شاه باید برای کارکردن وآسودن و گوش‌دادن به‌موسیقی وخوردن ونوشیدن زمان خودرا چنان بهرکند که هیچکاری از زمان مقررخود بدورنیافتد.[۴]

ازهمه‌اینها بالاتر، چیزی که اهمیتی بسیاردارد، بزرگداشت نیاکان است است وپرهیز کردن از بدگفتن به‌ایشان. اوهیچگاه

۱ـ اندرزنامه بند: ۲ـ۱۵
۲ـ اندرزنامه بند: ۲۸
۳ـ اندرزنامه بند: ۳۱
۴ـ اندرزنامه بند: ۳۲

نباید بگوید: «من ازپدران وعموهایم که پیش از من بوده‌اند و شاهی را از ایشان ارث برده‌ام بالاترم». زیرا اینگونه سخنان به دیگران یارایی میبخشد که ازایشان بدگویی کنندوشاه ناچار باشد، ازرفتار اینگونه بدگویان چشم پوشد.[۱]

درپایان اندرزنامه، اردشیر سخنان خود را چنین پایان میدهدوسفارش میکند که بآن سخت پابند باشند. زیرابنظراو این اندرزنامه دستوری‌است که اگر بفرودآمدن بلا برسرهزارسال یقین نبود، هرآینه شهریاری را برای همیشه نگه میداشت. اردشیر پیشگویی فرودآمدن بلا را برسرهزارسال چون منسوب به‌زردشت‌است، نفی نمیکند. لیکن میکوشد ازراه دست بردن به سال‌شماری ایرانیان اثرمنفی آنرا هرچه کمترسازد وتلاش میکند دردل ایرانیان، اثرآن کاهش یابد.

براستی باورداشتن باین پیشگویی واقعیت بیمناکی‌بود که همه کوششهای اجتماعی‌را کم‌اثر میساخت و شاه ودیگران را بر می‌انگیخت که تا پیش‌ازرمان فرارسیدن پیشگویی، هریك بیشتر درراه سودهای شخصی بکوشند. از دیگرسو اعتقاد مردم را به سودمندبودن کاروکوشش، بسیار سست میکرد.

هرکس دراین اندرزنامه ژرف بنگرد، خواهد دید که‌در آن حاصل آزمونهایی‌ژرف واندیشه‌هایی بسیار درنهاده‌شده‌است. اردشیر با همه توان خود هرراهی‌را که باز کرده است می‌پیماید وبهر وسیله از نیرنگ وبکار بردن زور وفریبکاری و گول‌زدن دست میازد تا پایه شهریاری را استوار کند. گویی اردشیر پیرو اصل «هدف وسیله را نیك میسازد» بوده وچنانکه دیدیم واژه داد را از فرهنگ سیاسی خود انداخته است وبا تکیه کردن به

۱ــ اندرزنامه بند: ۳۲

«حزم» از آن بی‌نیازی می‌جوید. او رابطهٔ فرمانروایان را با مردم بر پایه بدگمانی و حزم می‌نهد و باور دارد که ویژگیهای طبقاتی همیشه پایدار خواهد ماند.

بسا همین اندیشه که در سر فرمانروایان ایران سخت جایگزین بوده، یکی از انگیزه‌هایی است که در آخرهای سده پنجم میلادی روزگار شهریاری قباد ساسانی، راه را برای دعوت مزدك به‌جهت برابر گرفتن مردم و اشاعه مالکیت هموار کرده بوده است.

## ارجی که در روزگار اسلامی به اندرزنامه

## اردشیر می‌نهاده‌اند

من معتقدم که اندرزنامه اردشیر در زمانی خیلی زود، به عربی بر گردانیده شده است و تاریخ بر گردانیدن آن به عربی بسا در آخر روزگار امویان بوده باشد. این زمان عصر نخستین ترجمه است که ترجمانان بحکمت و فرهنگ ایرانی و مانندهای آنها روآورده بودند، پیش از آنکه بفرهنگ فلسفی یونان رو بیاورند. بویژه در آن زمان که - به آیین‌های کشورداری و سپاه کشی و حکومت وقواعد سیاسی توجه بسیاری می‌نموده‌اند. گواه بر اینکه در این زمان زود، یعنی در سده دوم هجری، اینگونه ترجمه‌ها از فارسی وجود داشته است، اینها است:

آ - اینکه مسعودی گفته درسال ۳۰۳ (هجری) در استخر کتابی دیده مشتمل بر علوم بسیار از دانشهای ایرانیان و اخبار شاهان ایشان وساختمانهایی که برآورده‌اند وسیاستهای ایشان که در هیچیك از کتابهای دیگر ایرانی مانند خدای‌نامه وآیین‌نامه دیده نمی‌شد. تاریخ ترجمه کتاب سال ۱۱۳ هجری زمان خلافت هشام بن عبدالملك بوده و برای او از ایرانی بعربی بر گردانیده شده بود. [1]

ب - ابن‌ندیم از ترجمه های ابن‌مقفع کتابهایی نام میبرد مانند: خدای نامه و آیین‌نامه و کلیله دمنه و مزدك نامه تاج نامه

---

۱ - التنبیه والاشراف : ۱۰۶

درکارهای انوشروان. اینها ترجمه‌هایی است که نمی‌توان پذیرفت همه آنها در روزگار عباسی انجام گرفته است. بایستی ابن مقفع پیش از سرکار آمدن خاندان عباسی به ترجمه کردن این کتابها روآورده باشد.[۱]

ج- ازسالم نام پیشکار هشام بن عبدالملك نقل‌شده است که او نامه‌های ارسطورا خطاب به اسکندر بعربی ترجمه کرده‌است. هر کس این نامه‌هارا بررسی کند، روح آنهارا باآنچه از زبان ایرانی ترجمه شده است، همگام وسازگارخواهد یافت.[۲]

ازروایتی که مبرد در کتاب «الفاضل» آورده‌چنین فهمیده میشود که اندرزنامه اردشیر درزمان مامون عباسی (پیش از۲۱۸ هجری) شهرتی داشته است. دراین روایت‌چنین آمده.[۳]

گفته‌اند: مامون ازآموزگارالواثق بالله پرسید که باو چه چیزها می‌آموزد. پس فرمان داد پس‌از «کتاب‌الله عزوجل» که باو یاد می‌دهد، اندرزنامه اردشیر را براوخواند واورا وادارد کلیله دمنه را ازبر کند».

ما میدانیم که واثق درسال ۱۹۹ هجری بدنیاآمده است و می‌دانیم کودك پیش ازآنکه بده یا دوازده سالگی برسد، نخواهد توانست اندرزنامه اردشیر را بخواند. ازاینجاست که میتوانیم تاریخ برگردانیدن اندرزنامه را بعربی‌نزدیك بزمانی تشخیص دهیم که واثق برخواندن‌آن توانا شده است.

---

۱ ـ منظور پژوهنده‌آن است که‌مدت زندگی ابن مقفع در زمان‌عباسیان کفایت ترجمه‌کردن این همه‌کتاب را ندارد. الفهرست: ۱۱۷

۲ ـ الفهرست: ۱۱۸

۳ ـ الفاضل: ۴

اندرزنامه اردشیر درمیان گروه دبیران شهرتی بسیاردارا بوده. زیرا این کتاب جزء اصلی از سرمایه فرهنگ وفرهیختی بود که دبیران بایستی بیاموزند. گواه براین گفته سخن جاحظ در نامه‌ای است که در نکوهش دبیری نوشته است: «... او مثل‌های بزرگمهر را باز میگفت واندرز اردشیررا وچنین می‌پنداشت که فاروق اکبر است[1]».

هم‌چنین می‌بینیم که مبرد (درگذشته بسال ۲۸۶ھ) در کتاب «الکامل» این عبارت را از اندرزنامه اردشیر بازگو کرده است. «پیشینیان‌ما گفته‌اند: «دادگری‌شاه از باروری زمانه برای‌مردم سودمندتر است».

همین‌جمله نشان می‌دهد، ترجمه‌ای که مبرد بر آن اعتماد کرده یااز آن‌نقل‌نموده است‌با ترجمه‌ای که بدست‌ما رسیده‌تفاوت دارد[2]. درترجمه‌ای که‌دردست‌ماست‌عبارت‌چنین‌است. «خردمندی فرمانروا ازباروری زمانه برای رعیت بهتراست»[3].

بسیارشگفتی‌آوراست که‌ابن‌قتیبه (عبدالله‌بن‌مسلم‌دینوری) کسیکه‌در کتاب‌عیون‌الاخبارخود بسیاری‌از گفته‌هاوفرزانگیهای اردشیررا یاد کرده است، ازاندرزنامه اوغافل‌مانده. حتی‌درآنجا که سخنهایی‌مانند گفته‌های‌اندرزنامه یاد می کند، چنین‌می گوید:

---

۱ ـ نامه های جاحظ ۲ : ۱۹۱ ـ ۱۹۲. آنچه نظر پژوهنده دانشمند عهداردشیر را نیرو می‌بخشد شیوهٔ انشاء این کتاب در عربی است. زبان عهداردشیر با زبان عربی سده های سوم و چهارم که تحت تاثیر ترجمه علوم‌و فرهنگ نرمش یافته است، دارای تفاوت آشکاری است.

۲ ـ «عدل‌السلطان انفع‌للرعیه من‌خصب‌الزمان»

۳ ـ اندرز مانه‌آخربند : ۳ «رشادالوالی خیرللرعیة من‌خصب‌الزمان»

که سخن را از کتابهای ایرانیان برداشته است. بسا که شهرت بسیار اندرزنامه در نزد مردم او را از بردن نام کتاب هنگام باز گفتن چیزی از آن، بینیاز کرده بوده .[۱] همین بلندآوازگی است که طبری را واداشته از اندرزنامه نام برد بی آنکه مطلبی از آن باز گوید. و نیز مسعودی را برانگیخته که در کتاب مروج الذهب پس از سالها که از ترجمه شدن اندرزنامه به عربی گذشته بوده چنین بگوید « از او اندرزنامه‌ای در دست مردم است »[۲].

یکی از نویسندگان گمنام که تاریخ تألیف کتاب او از بند دوم سده چهارم نمی گذرد، اندرزنامه اردشیر را در شکل کامل آن میان تألیف خود گنجانیده است. او نویسنده کتاب « الغره » است که از کتاب او یك بهره دست نوشت هم اکنون در دست ما است .

نویسنده کتاب الغره درباره اندرزنامه چنین گوید: چه بسیار شکوهمندیها و شیواییها و خردمندیها و چاره گری‌ها و نیکو رهبریها که در آن توانی دید».[۳]

درهمین زمان است که می بینیم مسعودی اندرزنامه را خوب می‌شناسد. این نویسنده هرچند در کتاب مروج الذهب به اندرزنامه اشاره‌ای کرده و گذشته است لیکن در کتاب « التنبیه والاشراف » در برابر اندرزنامه ایست درازی دارد و برخی از عبارتهای آنرا باز گو می کند. مسعودی در کتاب التنبیه والاشراف گفته است:

« اردشیر در اندرزنامه‌اش شاهان پس از خود را از سبك گرفتن آن هوشمندان توده مردم و سررشته‌داران دینی و ریاستی که

۱ ـ عیون‌الاخبار ۱ : ۱۳
۲ ـ مروج‌الذهب ۱ : ۲۴۷
۳ ـ الغره : ۳۸

درمیان انبوه مردم پدید توانندآورد ، برحذر داشته است و گفته هرزمان به چنین پیش‌آمدی‌چاره نشودکار بالا گیرد و سرانجام بانتقال شاهی‌وبرافتادن‌آیینهای‌آن خواهد انجامید»[۱].

عبارتهایی که مسعودی ازاندرزنامه گرفته وآنچه در کتاب الغره‌آمده است،بسیارنزدیك به‌یکدیگراست . با این‌حال‌میانه‌آن دوتا، تفاوتهایی‌نیز دیده میشود. اینك‌آنهارا بایکدیگرمی‌سنجیم:

نص‌الغره :

« اگر به بلایی که درسرهزارسال پیش‌خواهدآمد ، باور نداشتیم ، گمان دارم اگرچیزی‌را براین‌آیین که برایتان نوشته و گذاشته‌ام برترندارید، پابندی‌شما بآن تا جهان پایداراست،نشانه بقاء شما خواهد بود . ولی درآن هنگام که روزنابودی فرارسید فرمانبرهوسهایتان‌شوید وخردتان را بکارنبرید وازپایگاههایتان بازگردید وبه نیکان نافرمانی نمایید وفرمانبردان‌شوید».

نص‌التنبیه والاشراف :

«اگربه‌بلایی که سرهزارسال فروخواهدآمدیقین‌نداشتیم، گمان میکردم چیزی ازاندرزهای خود برایتان بازگذاشته‌ام که تا بآن پابندی‌دارید ، تا شبانروزدوام دارد ، نشانه بقاءشما باشد. لیکن هر زمان روز نابودی فرارسید پیرو هوسهایتان شوید و خردمندی را دورریزید وبدان رافرمانروا سازید ونیکان‌راخوار دارید »[۲].

چون به‌زمان‌ابن‌ندیم برسیم (درگذشته‌بسال۳۷۷هجری) ، می‌بینیم که وی اشاره‌کوتاهی بـه اندرزنامه کرده است بی‌آنکـه

۱ ـ التنبیه والاشراف : ۸۷
۲ ـ التنبیه والاشراف : ۹۸

بگوید چه کسی آنرا به عربی برگردانیده .[۱]

درسده چهارم به سه تن مؤلف دیگر روبرو هستیم که با اندرزنامه اردشیر ارج بسیار داده اند . ازمیان این سه تن آنکه کمتر به اندرزنامه اهمیت داده ، ثعالبی است که ازسخنان ارجدار نویسنده اندرزنامه چیزهایی را بازگو کرده ونیز ازاندرزنامه تیکه‌هایی راآورده است که ازجمله آنها این گفته‌هاست. «دادگری پادشاه ازباروری زمانه سودمندتراست» . «کشتن، کشتن رابهتر برمی اندازد» .

دو نویسنده دیگر که تا آغازهای سده پنجم هجری زنده بوده‌اند ، مسکویه و ابوسعیدآبی‌اند و هر دو نص اندرزنامه را کامل بازگو کرده‌اند . مسکویه اندرزنامه را در کتاب «تجارب الامم» وآبی در کتاب «نثرالدرر» آورده است.

فردوسی درشاهنامه اندرزنامه‌را در ۱۱۶ بیت سروده‌است. لیکن بنداری درترجمه عربی شاهنامه آنرا انداخته . دقت‌وامانت فردوسی درا اندرزنامه هرچه باشد ، بی گمان قالب ووزن شعر اورا ناچارساخته است از نقل عین سخن سرباز زند. همیشه درنوشتن نثرشکل اصلی سخن‌را بهترمیتوان نگه داشت .

پس ازهمه این پژوهشها ، میتوان گفت نصی از اندرزنامه که هم اکنون تقدیم میشود، دقیق‌ترین ونزدیکترین سیمایی است به نص اندرزنامه اصلی . مگر در برخی جاها که محیط اسلامی دیگرگونی‌هایی‌را درترجمه ضرور می کرده است ، مانند نوشتن « بسم‌الله » در سر آغاز و « یوم‌القیامه » در پایان واین گونه دگرگونی‌ها درنصی که بآن اعتماد کرده‌ایم، بسیار کم است.

---

۱ ـ الفهرست : ۱۳۶ . او گفته ازکتابهایی است که همه در خوبی آن همداستانند : ۱۱۳. بلاذری بغدادی اندرزنامه را به شعر ترجمه‌کرده بوده .

## پژوهیدن اندرزنامه اردشیر

چون اندرزنامه اردشیر درتاریخ اندیشه‌هـای کشورداری دارای ارج بسیاری است ، برآن شدم تا آنجاکه بتوانم رخساره روشن وپاکیزه‌ای ازاندرزنامه بخواننده گرامی تقدیم کنم ودرکار این پژوهشگری برسه اصل تکیه کرده‌ام :

آ ـ نص اندرزنامه بشکلی که درکتاب الغره آمده است و پیش از این بـآن اشاره کرده‌ام . ( به بند سوم ازدیباچه نگریسته شود) . این اصل چنانکه مـا تاریخ نگارش آنرا تخمین کرده‌ایم ، کهن‌ترین رخساره‌ایست که‌ازاصل عربی اندرزنامه‌به‌ما رسیده‌است،

آنچه از کتاب الغره باقی مانده ، نسخه‌ای است که دوست دانشمند ما آقای خیرالدین زرکلی مالك آن است و دارای ۲۹۰ صفحه است و درهرصفحه چهارده سطر نوشته شده و نگارش آن در سال ٥٨٤ هجری پایان یافته است . صفحه‌های کتاب پریشان است اما میشودآنهارا بسامان کرد .

آنچه ازکتاب بازمانده ازصفحه ۱٦۳ آغازمیشود که‌درآن اندکی از اخبار جزء پیشین کتاب نیزهست وازصفحه۱٦۳تا۲۸٤ فصلی ازکتاب درشعرواخبارشاعران‌آمده‌که شرح حال‌طبقه دهم ازشاعران عصراسلامی ازآن افتاده است .

پس ازآن خلاصه‌ای از نحو در آن هست‌که از صفحه یك تا دوازده است و آغـاز آن نیز افتادگی دارد و پس از آن فصل عروض میآید ازصفحه ۱۲ تا ۳٥ .

مؤلف کتاب پس از پایان دادن بخش عروض گوید: «اکنون که از تقدیم انواعی از علوم فراغت یافتیم بانواع دیگر خواهیم پرداخت که ویژه برخی مردمان دردگر کشورهاست. اما آنچه در جزء اول این کتاب از اصول علم دیانت واقسام علوم عرب برشمردیم ومشارکت ایشان بادیگر ملتهادر آن دانشها بوده. پس هندوستان..»

مؤلف کتاب دراین فصل ازمهمترین چیزهایی که ایرانیان سپس رومیان وهندیان وچینیان هریك به تنهایی دارا بوده‌اند، سخن می گوید تا صفحه ۱۶۲ . آنگاه کتاب را با فهرستی (ازصفحه ۲۸۵ تا ۲۹۰) بپایان میرساند که شامل نام بهترین کتابهایی است که خواننده را درپژوهیدن موضوعهایی که در کتاب الغره آمده‌است، یاری تواند کرد. زیرامؤلف الغره بنیاد تالیف خود را بر کوتاه‌نویسی و گلچین اخبار ونکته‌ها نهاده‌است.» چنانکه گوید: «چون ما کتاب خود را بر بنیاد کوتاه‌نویسی و گلچین اخبار ونکته‌ها نهاده‌ایم:».

مؤلف در بخشی از کتاب که ویژه ایرانیان ساخته (ازصفحه ٤۰ تا ۶۲) اندرزنامه را با دیباجه‌ای که برآن نوشته (از صفحه ۳۸ تا ٤۰) یاد کرده است وپس از آن گلچینی از کلیله دمنه آورده که برادر دکتر محمد یوسف نجم آنهارا بیرون کشیده و درمجله «الابحاث» منتشر کرده است .

آنچه از کتاب الغره دردست ماست ، بخشی از آن کتاب است شامل خلاصه‌ای ازسه دانش عرب که شعر ونحو وعروض باشد . ونیز شامل چیزهایی است که ویژه چهارملت دیگر بجز عربها است . و شامل فهرست دامنه‌داری است از نام کتابهایی که هر کس خواستار آگاهی بیشتر بوده باشد ، تواند بآن کتابها درنگرد .

مؤلف الغره صریح گفته است کـه دربخش پیشین کتاب، از اصول علم دیانت وعلوم دیگری که عرب ودیگران درآن شریکند

سخن گفته است. چنانکه درهمانجا مقداری ازاخباری را که روایت کرده‌اند، نیز یاد کرده بوده.

هر کس درفهرستی که مؤلف کتاب برای شاعران ترتیب داده وشرح حالی که ازایشان نگاشته است، درنگرد، تاریخ تالیف کتاب را نمیتواند ازآغازهای سده چهارم هجری، سالهای زیادی پایین‌تر بیاورد و همین نکته است که ما آنرا دلیل ارزشمندی این نص گرفته‌ایم. زیرا چنانکه دکتر نجم گفته‌است: دراین کتاب کهنترین نص عربی کلیله‌دمنه وجود دارد، همچنانکه کهن‌ترین نص اندرزنامه اردشیر موجود است. باری ما ازتاریخی که تخمین کرده‌ایم بالاتر نتوانیم رفت. زیرا تاکنون چیزی ازشرح حال کسانی که مؤلف کتاب از ایشان سخنانی میگوید بدست نیاورده‌ایم. مؤلف ازیك کتاب دیگر خود نیز نام برده‌است بنام «دلائل الموحدین والردعلی الملحدین» واین کتابی بوده که درآن بگفتارسوفسطاییان پاسخ داده‌است. ما درباره این کتاب بسیارجستجو کرده وتاکنون از مؤلف دیگری در زمانی که حدس زده‌ایم، کتابی به این‌نام نتوانسته‌ایم بشناسیم.

برادرم دکترمحمد یوسف نجم هنگام بررسی درباره کتاب «المصنف» ازابن‌وکیع التنیسی بیك مطلب دلکش دست یافته که دارای ارزش بسیاری است. ابن‌وکیع درآنجا چنین گفته است: این‌مطلب را ازشعری برداشته‌ام که نیایم‌وکیع آنرا در کتاب الغره یاد کرده است.[1]

هرچند بیتی که مؤلف کتاب‌المصنف یاد میکند، در بخش بازمانده ازکتاب الغره که دردست است دیده نمی‌شود، اما نسبت دادن این‌نام، در نسخه‌ای که در دست ماست نام کتاب ثبت است،

---

۱ ــ المصنف برگ ۳۹ نسخه خطی برلین

به این کتاب و نسبت دادن تالیف آن به وکیع قاضی کشف بزرگی است.

ما برای دانستن شرح حال وکیع قاضی بسرچشمه‌های گوناگون دست یازیده و دیده‌ایم که کتابی بنام او بنام «الغرر» یادداشت کرده‌اند.[1] نام این کتاب در الفهرست چاپ فلوگل تصحیف شده و بشکل «الغزو» آمده است.[2]

دور نیست کتابی که اندرزنامه اردشیر را از آن برمیداریم، همان کتاب باشد که ابن وکیع از آن نام برده. آنچه چنین گمانی را نیرو می‌بخشد این است:

۱ــ اینکه تخمین زمانی ما درباره تاریخ تالیف کتاب با زمانی که وکیع میزیسته (وکیع ۳۰۶ هجری در گذشته) برابری دارد.

۲ــ یاد شدن کتابی بنام «الغرر» در سرچشمه‌هایی که شرح حال وکیع در آنها آمده است، گذشته از اینکه گمان ما را سست نمی‌کند آنرا به پذیرش نزدیکتر می‌سازد. زیرا برگشت کلمه «الغره» به «الغرر» که اولی نام درست کتاب بوده، بسیار آسان است و الغره در نسخه برداریها «الغرر» گردیده است.

۳ــ در آن سرچشمه‌ها گفته‌اند که کتاب در زمینهٔ اخبار نوشته شده است و این با موضوع کتاب یا دست کم بخش نخستین آن سازگار است. چنانکه مؤلف آن گوید: «ما در پشت سر اخبار روایت شده به شعر باز گشته‌ایم. زیرا که شعر یکی از دانشهایی است که از گونه دانشهای عرب بشمار میآید».[3]

٤ــ شیوه تالیف کتاب از شیوه‌ای که قاضی محمد بن خلف بآن

---

۱ ــ از جمله الوافی بالوفیات ۳ : ۴۴

۲ ــ الفهرست : ۱۱۴

۳ ــ الغره : ۱۶۳

شهرت دارد، دور نیست. درباره این قاضی گفته‌اند. «او متفنن در همه آداب بود».[1] و نیز گفته‌اند: «بسیره‌ها و رویدادها دانا بود و چند کتاب پرداخته است[2]

تالیفاتی که بنام او نوشته‌اند رو آوری وکیع را به موضوع‌های گوناگون نشان میدهد. باید در نظر داشت که در آن سرچشمه‌ها، نام همه تالیفات وکیع نیامده است و این نکته روشن می کند که چرا از کتاب او بنام «دلائل الموحدین» نیز یادی درمیان نیست.

اینها نکته‌هایی است که من درباره این کتاب دانسته‌ام. مطلب هرچه باشد، کتاب الغره کهن‌ترین سندی است که ما برای پژوهیدن اندرزنامه اردشیر تاکنون در دست داریم خواه مؤلف کتاب الغره قاضی وکیع باشد یا کسی دیگر جز او.

دو اصل دیگر ما، در پژوهیدن اندرزنامه اینها است:

ب ـ اندرزنامه بشکلی کـه در کتاب تجارب الامم ابوعلی مسکویه آمده است. این کتاب جزء اول از نسخه عکسی است که در لیدن بسال ۱۹۰۹ چاپ شده و از صفحه ۹۹ تا ۱۲۷ کتاب را فرا گرفته است.

ج‍ـ نص اندرزنامه چنانکه در کتاب «نثر الدرر» آبی آمده است. (نسخه دار الکتب قاهره شماره: ٤٤٢٨، جزء هفتم) و آن از نسخه کتابخانه کوپرلی عکسبرداری شده و صفحه‌های ۷٤٤ تا ۷۵۲ را فرادارد.

این دو اصل به یکدیگر بسیار نزدیکند و میان آنها تفاوت چندانی نیست مگر در جاهایی که از دست نساخان افتادگی یا افزون

---

۱ ـ الفهرست : ۱۱۴

۲ ـ الوافی بالوفیات ۳ : ۴۳ - ۴۴

کاری یا نادرستی رخ داده است .

چنین می‌نماید که نص الغره در پاره‌ای از جاها مسوده‌ایست که آنرا برای ترجمه کردن آماده کرده بوده‌اند و پاکیزه نیست . ولی هریك از نصهای مسکویه و آبی ـ این دو نص تا حدود زیادی بهم نزدیکند ـ یا یکی از آنها یا دیگرانی بجز ایشان، کوشیده‌اند ترجمه را باکیزه کنند . این نکته از پژوهشهایی که میان نسخه‌ها کرده‌ایم و در بخش (تعلیقات) آورده شده است ، روشن میشود .

و نیز روشن خواهد شد افزونیهایی که برنص الغره گاهی برافزوده‌ایم ، درهمه‌جا برای پر کردن شکاف کمیهایی که در نص این کتاب بوده، نیست . گاهی برای بهتر ساختن ورسا کردن سخن برافزوده شده‌اند .

نسخه مسکویه را بحرف (م) نشان زده‌ایم و نسخه نثرالدرر را بحرف (ر) و هرجا درعبارتی آن دوتا یکسان بوده‌اند ، آن عبارت را برنص الغره افزوده‌ایم و آن فزونی را بی آنکه شماره‌ای برایش درنظر گیریم، درمیان دو کمان نشان داده‌ایم. اما هرگاه فزونی از یکی از آنها برداشته شده است ، بنام آن کتاب تصریح کرده‌ایم.

باز اگر هردو درعبارتی مخالف عبارت الغره ناهمداستان بوده‌اند، دربیشتر جاها عبارت الغره را بجای خود باز گذاشته‌ایم. مگر آنکه نادرست بودن عبارت آشکار و هیچ گزارش پذیر نباشد .

دربرابر این سه نص از اندرزنامه، نص چهارمی هم هست که در کتاب «ادب الصغیر» ابن مقفع همراه سخنان حکمت آمیز برگزیده بسال ۱۳۱۸ هجری درشانزده صفحه نشر گردیده است و اندرزنامه ازصفحه یك تا هشت آنرا پر کرده است .

در آن کراسه نوشته شده است : از کتابی کـه در سال ۷۱۰

هجری نوشته شده بوده، آنرا برداشته‌اند.

این نص باردیگر بکوشش آقای محمد کردعلی در کتاب «رسائل البلغاء» چاپ شده‌است.[۱] این نسخه خلاصه‌ای از اندرزنامه اردشیر است و آشکاراست که خلاصه کردن همیشه انگیره دیگر گون شدن اسلوب نگارش و واماندن مفهومها از دلالت کردن برمعنی اصلی آنها است. من درباره کسی که به این خلاصه کردن دست یازیده است، آگاهی درستی ندارم. لیکن آنرا با اصل اندرزنامه سنجیده‌ام و درهرجا که سخن او درخورد مطلب بوده، آنرا درمیانه تعلیقات یاد کرده‌ام.

پس از آنکه نص اندرزنامه را پژوهیدم، گفته‌های دیگر اردشیر را که درسرچشمه‌های گوناگون عربی دردسترس بود، جستجو کردم. آنچه را از اندرزنامه برگرفته شده بود در جای خودش زیر تعلیقات یاد کرده‌ام. وآنچه ازرده سخنرانیها و نامه‌های اردشیر است، همه‌را دریك‌جا فراهم آورده وبرای بهره گیری بیشتر بر پایان کتاب مانند دنباله‌ای افزوده‌ام.

دوست دارم درپایان این پیشگفته، سپاس فراوان خود را بدوست گرامی آقای خیرالدین زرکلی که بمن اجازه داده‌اند از نسخه منحصر بفرد کتاب الغره، اندرزنامه‌را بیرون کشم، تقدیم کنم. و نیز از دوست خود آقای محمد ابوالفضل ابراهیم که عکسی از اندرزنامه اردشیر را که از کتاب تجارب‌الامم برداشته شده است،

---

۱ ـ به کتاب رسائل البلغاء چاپ دوم صفحه ۳۸۲ نگریسته شود. استاد کردعلی می‌گوید: این برگزیده‌ای از اندرزنامه اردشیر است که آنرا دانشمند بزرگ احمد تیمورپاشا از یك نسخه خطی که بسال ۷۱۰ هجری نوشته شده است برداشته،

برایم فرستاده‌اند سپاسگزارم. و نیز از دوست خود آقای فؤاد السید که نص اندرزنامه را از کتاب نثر الدرر رونوشت کرده، برایم فرستاده‌اند و توجه مرا به خلاصه منتشر شده اندرزنامه در سال ۱۳۱۸ هجری، جلب کرده‌اند، تشکر میکنم.

**احسان عباس**

## این اندرزنامه اردشیرشاه است

بنام خداوند بخشنده مهربان.[1] از اردشیر شاه‌شاهان به‌شهریارانی که پس از او شاه ایرانند. درود و تندرستی باد.[2]

۱ـ منش شاهان جز منش رعیت است. در مزاج شاهی بزرگی و ایمنی و شادی و نیرومندی، و برتری‌جویی و بی‌باکی و خودپسندی و خرده‌گیری از دیگران نهاده است و هرچند سال بر شاهی افزوده گردد و شاهی او درازتر شود این چهار خوی در منش او نیرو گیرد. تا آنجا که او را بمستی شاهی گرفتار سازد که آفت آن از مستی شراب پرزورتر است. پس بدبختی‌ها و لغزیدنها را از یاد برد تا آنجا که پیشامدها و ناکامیها و سرزنشهای زمانه را فراموش کند. در آن هنگام است که دست و زبان خویش را بر گفتار و کردار آزاد سازد. پیشینیان ما گفته‌اند: «دیگرگونیها

۱ ـ در نسخه (ر) بسم‌الله افتاده و در نسخه (م) بجای آن «باسم ولی‌الرحمه» آمده است.

۲ ـ در نسخه (ر) و (م) از شاه شاهان اردشیر و در رسائل‌البلغاء «از شاه شاهان اردشیر پور بابك به‌کسانیکه جانشین او خواهند شد از شهریاران. درود بر شما باد».

در هنگام خوشبینی بزمانه روی می‌آورد» . برخی دیگر از این شاهان بوده‌اند که ایشان‌را والایی بیاد فروافتادگی میانداخت وایمنی بیاد بیمناکی[۱] وشادی بیاد غم. وتوانایی بیاد درماندگی. اینگونه‌شهریاران دل‌شاهان‌واندیشمندی فرودستان را با هم می‌داشتند . حزم جز در باهم داشتن این‌دو نخواهد بودن .

۲ـ بدانید پیشامدهایی که پس‌ازمن باآنها روبرو خواهید بود ، همانهاست که من با آنها روبرو بوده‌ام و برشما همان روی‌خواهد داد که برمن روی‌داده است. در کشورداری آسودگی ورنج ، ازهمان راهی که برایم‌پیش آمده است، برای شما پیش‌خواهدآمد .

برخی از شما شاهی را بدشخواری بدست گیرید . از اینرو ازسرکشیها و بدکمانی‌ها و فرولغزیدنها ، همان رنجهارا ببینید که من باآنها گلاویز بوده‌ام . برخی دیگر پادشاهی‌را ازگرانی ارث می‌برید که باره‌ی آنرا برای

---

۱ ـ در رسائل البلغاء چنین آمده است : بهترین شاهان آن‌کسی است که درنیرومندی، درماندگی را بیادآورد ودرتوانایی، ناتوانی‌را وشکوه‌شاهی را با اندیشمندی رعیت فراهم داشته باشد .

بر نشستن شما رام کرده‌اند. از اینرو بسا بر زبان چنین شاهی رود و بر دلش افتد که پادشاهی برایش آماده شده و آنچه باید کوشیده شود برای او کوشیده‌اند. پس او باید بشادخواری و شوخ کاری بس کند. زیرا آنچه در استوار ساختن پادشاهی باید کرده شود، پیش از او کرده‌اند و در رام کردن توسن ملك کوشیده و او بچیزهایی ویژه است که آن شهریاران از آنها بی بهره بوده‌اند! چنین پادشاهی چه بسا نهانی یا آشکارا بگوید: آنان ویژه رنج بردن بوده‌اند و من ویژه آسودن. آنان در سرپنجه خطرها گرفتار بوده‌اند و من بر تخت ایمنی نشسته‌ام. این گونه حالتها، دری از درهایی است که آفتهای گوناگون در آن بسیار است و بینادل را از دیدن آن ریزه کاریهای نهانی که کارها را آشفته تواند ساخت، کور میکند.

ما چنان دیده‌ایم که شهریار خردمند خوشبخت پیروزگر توانای بیدار دل آگاه بر نهانیها و ژرف بین در تاریکیها، آنکه دانش و سال آزموده‌اش ساخته‌است، همواره می کوشد دمی از بهبودی بخشیدن بکشور خویش باز نایستد.

مگر آنکه ماننده خودش یکی پیداشده باشد.[۱]

باز دیده‌ایم پادشاهی کـه زمانش کوتاه و مرگش نزدیك است، همه میکوشد تازبانش راآزادکند که هرچه خواهد بگوید ودستش راکه هرچه خواهد بکند. بی آنکه بیاندیشد و خرد بکار برد. چنین شاهی زود تباه گردد و همه آنچه راکه برایش نهاده‌اند تباه کند و پس ازخودش کشوری باز گذارد ویرانه.

۳ـ چنین دانم که‌شما بادردست داشتن کارشهریاری بزنان و فرزندان و همالان و کنیزکان و و زیران ویاران و یـاوران وکومك‌کاران و انـدرزگویان و پیرامونیان و دلخکان وآرایشگران گرفتارخواهید بود. همه اینان جز دسته اندکی، همواره برآنند تا مگر برای خود چیزی بدست آرند تااز خودچیزی دهند. کوشش هریك‌ازایشان برای گرمی بازار امروز خود اوست وبهتر کردن زندگی فردایش. و نیکی‌را برای شاه از بهر نیکی‌خویش و پس

۱ ـ اشاره اردشیر در این سخن به شاپور اول پسر اوست‌کـه در زمان شهریاری پدر درکارهای‌کشورداری همکام پدر بوده و اردشیر در آخر های عمر خود شهریاری را باو سپرده است.

از نیکی خویش میخواهد. نزد چنین کسان، آن کاری نیکو است که سود آن بخود او رسد و بدترین کارها آنست که از آن باو زیانی درافتد. اوهمواره خودرا بجای توده مردم می نهد و توده مردم را بجای بزرگان. اگر خود او از یك نیکی بهره‌ای دید، آن نیکی در دیده‌اش نعمتی همگانی است. اما اگر از پیروزی بر دشمن ودادگری دولت و ایمنی خاندانها واستوار کردن مرزها ومهربانی پادشاه واستواری شهریاری، بخود او چیزی نرسد که وی را خشنود سازد، همه اینهارا نعمتهای ویژه نامد وازدست روزگار گله دار باشد و بدگفتن از روش کارهارا پیوسته افزون کند.

او بازار مهرداشتن به‌شاه‌را تا زمانی گرم نگه میدارد که بازار بهره برداری خودش گرم باشد وشگفتا که‌وزیران و مانندگان ایشان ندانند، بهره گیری از پرتو نام شاه از فرومایگی است.[1] پیشینیان ما گفته‌اند: «خردمندی فرمانرا برای مردم، ازباوری زمانه نیکوتراست».[2]

۱ ـ در نسخه (ر) و (م) آمده: بهره‌برداری از نزدیك بودن بشاه انگیزه تباهی همه کارها است.

۲ ـ در رسائل البلغا آمده است: «زیرا خردمندی شاه از باروری روزگار بهتراست». مبرد درالکامل ۱: ۲۶۹ گفته است: در اندرزنامه ←

در پیشاپیش چیزهایی که از آنها بر شما بیمناکم، یکی آنست که فرومایگان بخواندن دین و پژوهیدن و دریافتن آن دست یازند. وشما چون بر نیروی شاهی تکیه دارید، کارایشان را سبك گیرید واز این راه درمیان زیردستانی که باآنان خونی شده‌اید وایشان‌را نومیدساخته وبیم داده وکوچك کرده‌اید، سردارِیهای نهانی پدیدآید.

بدانید دریك کشورهیچگاه یك سرداری دینی نهانی با یك شهریاری آشکار، هرگز باهم نسازد جزآنکه سرانجام آنچه‌راکه‌دردست سررشته‌دارشاهی بوده، سردار دینی ازدست او گرفته است. زیرا دین بنیاد استوشاهی ستون وکسی که بنیاد را در دست دارد بهتر تواند بر کسی که ستون را دارد چیره شود وهمه بنارا بدست گیرد.[۱]

درمیان پادشاهان گذشته‌ما کسانی بوده‌اند که‌مبهم‌را

← اردشیر آمده : پیشینیان‌ما گفته‌اند : دادگری‌پادشاه ازباروری‌زمانه برای مردم سودمندتر است. در غررالسیر : ۴۸۳ و محاضرات الراغب ۱ : ۱۶۲ بی‌آنکه سخن بکسی نسبت داده شود آمده. «دادگری فرمانروا از باروری زمان بهتر است.»

۱ - در رسائل البلغا چنین آمده است : زنهارکارکسانی را که اظهار زهد میکنند و دلسوزی برای دین مینمایند و از این‌کار ریاست میخواهند، سبک نگیرید. چه هیچگاه مردم دورکسی بنام دین فراهم نشده‌اند، مگر ←

باگزارش کردن و انبوه شدن را با پراکندن و بیکاری را با بکار گماردن چاره میکردند. همچنانکه در تنشان فزونی ناخن و مو را با چیدن و شوخگنی و پلیدی را با شستن چاره میکردند و بیماریهای نهان و آشکار را با درمان کردن. برخی از این پادشاهان بهبود شهریاری‌شان را از بهبود تنشان بیشتر دوست میداشته‌اند و نام نیکی را که پس از ایشان درجهان بیادگار خواهد ماند، دل‌انگیزتر و شادی بخش‌تر از سخنانی که در زندگی بگوش خود میشنیدند. این پادشاهان چنان بر همین شیوه، یکی پس از دیگری میرفتند که گفتی جان همه ایشان یکی است و پیشینیان برای پسینیان راه را هموار میسازند و پسینیان همه گزارشهایی را که از پیشینیان بازمانده و میراث نیاکان و درج خردمندیهای ایشان است، براست میدارند. تا آنجا که گفتی شاه کنونی

آنکه شاهی را از دست شاه بدر کرده است. مردم برئیس دینی بیشتر دل‌ می‌بندند.

در لباب‌الاداب: ۴۳ آمده: باید شاهان بر کاردین چیره‌تر باشند تا مدعیان دین داری و ازروآوردن فرومایگان بخواندن دین و گزارش ودریافت آن برحذرگردند تا اینکه درمیان فرومایگان و اوباش سرداریهای نهانی‌پدید نیاید. زیرا هیچگاه سرداری دینی و شهریاری در یك زمان با هم‌پدیدنیامده جز آنکه سردار دینی چیزی راکه در دست شاه بوده از او گرفته است.

با شاهان پیشین همی نشسته است و با ایشان سخن میگوید و رای میزند. شهریاری چنین بود تا بدارا پور دارا رسید واسکندر بر کشورما چیره شد.

کاری که اسکندر در تباه ساختن کارمان و پراکنده ساختن همداستانی‌مان و ویران ساختن کشورمان کرد، برای آن چیزی که او آرزو داشت، سودمندتر بود از ریختن خون ما. چون خداوند خواست کشورمان باردیگر یگانه شود و نژادمان بالیده، ما را برانگیخت و شد آنچه میدانید،

چون از لغزشها با پند گرفتن بهتر پرهیز یده میشود. بسا کسانی که جانشین ما خواهند شد هنگامیکه باین شگفتی کاریها که بر سر ما آمده است بنگرند، بهتر پند گیرند.

۶ـ بدانید که فرمانروایی تان بر تنهای مردم است وشهریاران بر دل مردم فرمانروایی نتوانند داشت. بدانید اگر بر آنچه مردم در دست دارند چیره شدید، باز بر آنچه درسر دارند نتوانید چیره شدن. بدانید که زبان خواهنده نومید بر شما دراز است و آن برنده ترین دو تیغ اوست.

بدانید بیمناکترین گزندها که از زبانها بر شما رسد، نیرنگ دینی است. وچون زبانی که بنام دین وبرای دین دلیل آوری کند وچنین وانماید که برای دین تفته شده و بر دین می گرید، وبسوی آن میخوانند، چنین کسی پیروان و براستدارندگان نیکخواه و یاوران دلسوزفراوان بدست آورد. زیرا فرمانروا بیش ازهر کس دیگر آماج تیرهای کینه توزی مردم است و مهر و دلسوزی مردم بسوی فرو- افتادگان و زیردست شدگان همیشه روان.

ازاینجا بوده که برخی ازشاهان پیشین ما برای تباه ساختن اندیشه اینگونه کسان که از ایشان بیم میداشتند، نیرنگهایی بکار میبردند. زیرا هرزمان اندیشه کسی تباه شد و نابارور گردید، دیگر والایی نژاد سودی باو نتواند داد. ایشان کسانی راکه ازراه دین بدشمنی شاه بر می خاستند «بدعت گذار» می نامیدند ومرگ ایشان دراین بدنامی بود که شاه را ازآسیب ایشان آسوده میکرد.

شاه نباید پرگ دهد که زاهدان و نیایشکاران و گوشه گیران بیش ازاو هواخواه دین نموده شوند و نگهدار

آن جلوه کنند. نباید بگذارد سررشته داران دین و جز یشان از راه پرداختن بدین و نیایشکاری، از فرمان بیرون باشند. زیرا بیرون ماندن نیایشکاران وجز ایشان از فرمان نقصی، بر شهریاران است و شکافی در کشورداری. شکافی ست که مردم از روز نه آن بزیان شاه و جانشینان او درخواهند نگریست.[۱]

۷- بدانید گوش فرادادن فرمانروا بسخن کسانی که از بستگانش نیستند و نزدیک گرفتن کسانی جز وزیران خود را، راهی است برای آگاهی او از خبرهایی که از شاه

۱ – در کتاب لباب‌الاداب: ۷۲ بی‌آنکه سخن بکسی نسبت داده شود آمده است: چیرگی پادشاه برتنها است نه بردلها. اگر پادشاه برآنچه مردم در دست دارند چیره‌شود برآنچه درسردارند، نتواند چیره شد در نهایه‌الارب ۶: ۱۶ آمده است: اردشیر بیاران خود گفته: من اختیار تنهارا دارم نه دلهارا. بدادفرمان‌رانم نه برای‌خرسندی کسان. از کردارهامی‌پژوهم نه‌از اندیشه ها. ابن‌قتیبه این عبارت را در عیون‌الاخبار ۱: ۸ یادکرده و گفته است که آنرا در آئین نامك خوانده است و افزوده‌که آن ازگفته های یکی از شاهان ایران‌است که درسخنرانیش گفته. همچنین درالعقدالفرید ۱: ۲۵. طرطوشی در سراج الملوك: ۲۰۰ گفته چون گزارشی بدست اردشیر دادند که برخی پیرامونیانش با او دل بدکرده‌اند اردشیر این جمله را در پای آن گزارش نوشته است. و نیز غررالخصایص: ۶۲ و محاضرات الراغب ۱: ۱۶۷ دیده شود. ونیز این گفته با گفتار بزرگ‌مهر در کتاب الحکمة الخالده: ۴۷ سنجیده شود. در آنجا آمده: بدان چیرگی پادشاه جهان برتنهای زیردستان و بر آن چیزهایی است که از ظاهر ایشان دریافته میشود. اما به اندیشه‌ها و آنچه ازکار ایشان نهان ماند راهی ندارد زیرا آنها نهانیهای پوشیده است.

پوشیده مانده. چنانکه گفته‌اند اگر فرمانروا از کسانی که بایشان آنس ندارد بترسد، تاریکی بی‌خبری بر او پرده اندازد.

زیرا نترسیدن وزیران از شاه بیمناک‌تر است، از نترسیدن توده مردم ازاو.[1]

۸ - بدانید شهریاری از دو جا آسیب پذیر است: یکی چیره شدن ملتهایی که دشمن شمایند. دیگری تباه شدن فرزانگی در شما. بدانید تا فرمانروایان خود را بزرگ میدارید، مرزهایتان از گزند ملتهای دیگر ایمن است و دین‌تان از چیره شدن دینهای دیگر. بزرگداشت فرمانروا در سخن نگفتن مردم با او نیست و نگهداشتن پاس او در دوری گزیدن از وی نه. و نیز مهرورزی باو

۱ - در رسائل البلغا چنین آمده: هرگاه شاه به نیک خواهان خردمند کشورش اجازه دهد، رویداد هایی راکه پیش می‌آید و ویـژگان او از آنها ناآگاه‌اند یا آنها را پوشیده میدارند باوگزارش دهند، دری برای دانستن خبرهای پوشیده بروی او بازشده است. ودیگر وزیران و ویژگان ازهمداستان شدن در پوشیده نگهداشتن خبر ها بترسند و برکارهایی که شاه دوست ندارد دست نیازند از بیم اینکه مبادا شاه بـر آنها آگاه شود. پس شاه از نیرنگ ایشان ایمن گردد و رعیت ازستم ایشان. شاهی که ویژگانش براو چیره‌شدند و او را از مردم بریدند وجز کسانی که‌ایشان دوست میدارند، کسی باودسترس نداشت، پرده های سیاه ناآگاهی براوکشیده شده است.

نه در آن است کـه آنچه را دوست دارد دوست داریـد. بزرگداشت فرمانروایان در آن است که دین وخردشان را بزرگ دارید و پایگاهی را کـه نزد خداوند دارند بالا گیرید. مهرورزی بایشان در دوست داشتن راست‌کرداری ایشان است وباز گفتن کارهای نیکوی ایشان[1].

۹ـ بدانید برای والاشدن فرمانروا جز نیکورهبری راهی نیست و سرآمد نیکو رهبری‌ها آن است کـه فرمانروا برروی زیردستانش دوراه را گشاده دارد: یکی از آن دوتا راه دلسوزی و مهربانی و نرمی و بخشندگی و نرم‌گویی وهمگامی و خوش‌رویی و چشم‌پوشی و گشاده‌رویی است. دیگـری راه تندی و زمختی و سرکشی و سختگیری و ستمگری و چشم تنگی و دوری‌گزینی و راندن و دشمن‌داشتن و بازداشتن و ترش‌رویی کردن و

۱ـ در رسائل‌البلغا این بند چنین آمده است : شاه را نشاید کـه گمان کند بزرگ داشتن مردم مراورا در سخن نگفتن با اوست و والا داشتن او در دوری کردن ازاو ودوست داشتن او همداستان شدن مردم با همه چیزهائی‌است که او دوست دارد. بلکه بزرگ‌داشت فرمانروا ارج نهادن بخردمندی ونیکو رهبری اوست و والا گرفتن او والا داشتن پایگاهی که در نزد خداوند دارد، که خدابا دست وزبانش داد میگسترد.

دوست داشتن فرمانروا درآن است که مردم را با رفتار نیکو بخود کشد و مردم اورا با اندرزهای راست در دادگستری و رفتار نیك یاری کند.

گره بابر وافکندن ودل تنگ داشتن و کیفر دادن و کوچك کردن است تا بکشتن انجامد.

بدانید که من این دو در را نرمی ودرشتی نمی نامم و هردو را نرمی میخوانم. بدانید باز نگهداشتن در بر ناخوش آیندها با خوش آیندها، بستن در بر روی ناخوش آیندها است تا کسی به ناخوش آیندها گرفتار نشود.

۱۰- بدانید در مردم کسانی هست که هوس را بر خرد چیره ساخته‌اند و دین را باری سنگین پندارند. و فرومایگانی که از رشك وهم‌چشمی همواره خشمگین‌اند. برای این گونه کسان بناچار باید نرمی را با درشتی درآمیخت وجان‌بخشیدن را با گشتن.

بدانید هر فرمانروایی که به نیکوراه‌بردن زیر-دستان سخت دل بسته است، گاهی برخی از ایشان را

۱- در رستائل البلغا چنین آمده است: گاهی در رعیت وجنگیان هوسها و زشت کاریهایی پدید آید که شاه ناچار گردد درشتی را با نرمی درهم آمیزد و چشم پوشی را با کینه جویی. زیرا کیفردادن بیدان انگیزه زنده ماندن دیگر مردمان است کسی که کیفرهای خدایی را آنجاکه واجب است بکار نه بندد، شکوه او دردل بزرگان ومردم جایگزین نشود. شاه نتواند توده مردم را بر راه دارد مگرآنکه بزرگان‌را برراه بدارد.

تباه سازد و از روی مهرورزی، گاهی سخت گیری نماید وچون جان مردمش را دوست دارد، کسانی را میکشد.

۱۱ ـ بدانید پیکارتان با ملت‌های دشمن پیش از آنکه با خوی‌های زشتی که درمردم خودتان است پیکار کنید، نه از نیکورهبری بلکه زیانکاریست. چگونه می‌توان با دلهای ناهمداستان و دست‌هایی که دشمن یکدیگرند به پیکار دشمنان شتافت؟.

بدانید که آنچه همه آدمیان بر آن روال ساخته شده‌اند و خیم ایشان بر پایه‌آن نهاده است مهر بزیستن و دل‌آزردگی از مرگ است وجنگ مردم را از زیستن دور و بمرگ نزدیك میسازد. در برابر چنین منشی جز ازدوراه نتوان پایداری کردن. یکی نیکوباوری بفرمانروا چنانچون درآغاز دولت بوده است وهمیشه نتوان آن را درمردم پدیدآوردن. دوم: خوش رفتاری ودرست راهبری.

۱۲ ـ بدانید که برافتادن حکومت‌ها نخست از بیکار رها کردن مردم و سرگرم نساختن ایشان بکارهای سودمندآغازشده‌است. اگر بیکاری درمردمی رواج یافت

از بیکار ماندن در نگریستن بکارها و باریک‌شیدن در کار فرمانروایی برخیزد. مردم چون در این گونه کارها به پژوهش گری برخاستند، بکارها با اندیشه‌های رنگارنگ درنگرند و از اینجا شیوه‌های گونه‌گون پدید آید و از شیوه‌های گونه‌گون دشمنی و ستیزه‌کاری. درچنین حالی باز همه ایشان در دشمن‌داشتن فرمانروا، هم‌داستان‌اند وهر کدام آرزو دارد برشهریار فرمانروا گزندی رساند و برای‌رسیدن باین آرزو پلکانی کوتاهتر و بسیار پیرودارتر و خلل‌ناپذیرتر و در مغز مردم رخنه‌کننده‌تر از دین نیابند. این گونه کسان چون با یکدیگر نیز دشمن‌اند، شاه نمی‌تواند ایشان را بر یک خواسته گردآورد. چه اگر یکی از ایشان راه تکروی پیش گرفت دیگران دشمن او شوند.

دشمنی بافرمانروا درخوی بیشترمردم نهفته است. بانگیزه این دشمنی نهانی، در پیروان اینگونه کسان زود فزونی پدیدار گردد. در میان انبوه مردم نومید و کتك خورده وکسانی که بخود یا بیکی از بستگانشان

کیفری چشانیده شده است ، یا کسانی که از والاشدن شاهان بخود یا بستگانشان خواری رسیده ، فراوان‌است. همه‌ایشان درراه کینه‌توزی با فرمانروا خیلی زود فراهم آیند و انگیزه فراوانی پیروان ایشان گردند تا آنجا که فرمانروا ازسر کوفتن آنان بیمناک گردد.زیرا سر کوفتن پادشاه همه مردم‌را ، بازی کردن او با جان وشهریاریش خواهد بود .

سپس از ترسی که کیفر دادن بانبوه مردم در دل فرمانروایان پدیدار گردد، مرزهایی که درآن سوی آنها مردمی دلیر و دیندار نشیمن دارند شکسته شود . اگر شاهی توانست مرز را با ویژگان پاکدل خویش استوار سازد ، از توده بدخواه رشکبر کینه‌توز ، خودرا آسوده کرده است . و اگر بر آن شود که با دست توده رشکبر مرزها را به‌بندد ، هرچند ایشان را با ورزش های جنگی و دادن زین‌ابزار نیرومند کند و نیرنگ‌های جنگی به ایشان آموزد ، چون دل پر از کین دارند ، هرآینه خود ایشان در چنین حالی زیان‌کارترین و کینه‌جو ترین

دشمنان خواهند شد و اگر آن چیزی که در آغاز گفتم تباه باشد، همه این کوشش‌ها را باید بدور ریخت.

۱۳- هر کس از شما که پس از من فرمانروا شود و مردم بر همین چهار گروه که: سررشته‌داران دین و جنگیان و فرزانگان و کارورزان باشند، از این چهار گروه: یک دسته اسواران‌اند و یک دسته موبدان و نیایشگران و پرستاران آتشکده‌ها و یک دسته دبیران و اخترماران و پزشکان و یک دسته کشاورزان و صنعتگران و بازرگانان، پس آن فرمانروا نباید بتندرستی خود بیشتر پردازد تا زنده نگهداشتن همین روش و پژوهش در هر دیگرگونی که در آن پدید تواند آمد[1]

۱- در رسائل‌البلغا ترتیب طبقه‌ها چنین آمده: شاهانی که پیش از ما بوده‌اند مردم را در چهار طبقه سامان داده‌اند: گروه فرماندهان و لشکریان. گروه نیایشکاران و فقیهان. گروه دبیران و فرزانگان. گروه بازرگانان و کشاورزان.

در این باره جاحظ در کتاب التاج: ۲۵ از زبان اردشیر چنین بازگو کرده است: و نیز مردم را در چهار گروه بخش کرد و هر گروه را بر پایگاه خود داشت. بخش نخست:

اسواران از دودمان شاهان. بخش دوم: نیایشکاران و پرستاران آتشکده‌ها. بخش سوم: دبیران و پزشکان و اخترماران. بخش چهارم: کشاورزان و پیشه‌وران و مانندگان ایشان. و نیز در کتاب السعادة والاسعاد از زبان انوشروان ۲۰۹ چنین آمده: او زاهدان و نیایشکاران و اندرزگران را در طبقه نخستین نهاد و جنگیان را طبقه دوم و دبیران را در طبقه سوم و کشاورزان و شبانان و پیشه‌وران و بازرگانان را در طبقه چهارم.

نباید برآمدن یکی از این گروه‌ها را به گروه دیگر از رفتن شاهی خویش سبکتر گیرد. زیرا جابجا شدن پایگاه مردم در رفتن شاهی او زود سرایت خواهد کرد یا از راه کشته شدن یا از راه برکنار گشتن. نباید هیچ چیز را از دمی که سر یا سری که دم شده است یا دست کاورزی که بیکار گردیده یا بزرگی که فروافتاده یا فرومایه‌ای که برآمده است، ترسناک‌تر دانند. زیرا هر زمان مردم از پایگاهی که دارند جابجا شدند، هر کدام از ایشان پیوسته بپایگاهی بالاتر از آنچه دارد چشم دوزد و با دیگران به‌رشکبری برخیزد.

میدانید در زیر دستانتان مردمی هست که پایگاه ایشان بشاهان نزدیکتر از دیگران است. جابجا شدن مردم از پایگاههای ایشان، سبب شود کسانی که پس از شاه‌اند درآرزوی شاهی‌افتند و کسانی که پس‌ازایشان‌اند، درآرزوی پایگاه ایشان. و این نخستین انگیزهٔ تباهی شهریاری است.

۱۴- بدانید آنکه از شما پس از من رشته کارمردم

را بدست گیرد زمانی که سامان کشور بهم خورده و چند دستگی در دین و پایگاهها پدید آمده، و تودهٔ مردم دچار آشفتگی شده‌اند، اگر تواند بر این گونه آشوبها چیره شود، بی‌درنگ باید بکوشد تا از افزونی که دارد بر کمی که در ایشان است پیروز گردد و تا خشم خود را نهان میدارد از آن بهره گیرد بیش از آنکه ایشان از خویشتن‌داری او بهره گیرند.

او نباید بگوید از بکار بردن زور بیم دارم. کسی از بکاربردن زور بیم دارد که از بکار رفتن زور به زیان خودش همی ترسد. بکار بردن زور در بارهٔ دسته‌ای از مردم در چنین حالی به مصلحت بازماندهٔ ایشان است و

۱- دررسائل البلغاء دراین باره آمده است: نباید اجازه داد گروهی از ابنان (چهار گروه) در گروه دیگر درآید تا آنکه هر گروه تنها بآن پردازد که ویژه گروه اوست و هیچ چیز برای شاهی زیانمندتر از دمی که سر شده یا دست گرفتاری که از کارش آسودگی یافته است نخواهد بود. در غررالسیر: ۴۸۳ ودرالتمثیل والمحاضره: ۱۳۴ وثمارالقلوب: ۱۷۸ وعین‌الادب‌والسیاسه: ۱۶۰ آمده: نزد شاهان بیمناکترین چیزها سری است که دم شده یا دمی که سر گردیده است.

درالتاج: ۲۵ آمده: اردشیرمیگفت: هیچ چیز را درانتقال‌حکومتها وویرانی کشورتندتر ازانتقال این طبقه‌ها از پایگاه خویش اثرنباشدکه بزرگ بجای فرومایه افتد و فرومایه بپایگاه بزرگ برآید. در غررالخصایص: ۶۳ آمده: بدان‌که باید در نزد شاه و نزد رعیت جایی برای بیکار ماندن نباشد. زیرا تباهی‌شهریاری در بیکارماندن شاه است‌وتباهی کشور دربیکارماندن رعیت.

کسانی را که با او مانده‌اند از نغلی و دغلی و زیانکاری نگه خواهد داشت. پس در چنین حالی جز بزور، بچیز دیگر نباید روآورد زیرا اوزور را بزیان خود و همدستانش بکار نبسته و بر ضد دشمنان بکار برده است.

اگر یکی درهنگام فرمانروا شدن با مردمی دشمن روبروشد، و نیرویی که ایشان‌را بصلاح آورد در خویشتن ندید، شاهی را زودتر از یك پیراهن شپش‌دار از تن خواهد کند. وچون ناکامی وتباهی روی‌آورد، باید آنرا پذیره شد بی‌آنکه به فرومایگی مشهور گردید یا نام را به زشتی آلوده کرد، یا پرده‌ آنچه را در دست اوست بدرد.

۱۵ - بدانید برخی از شما دنبال خوش گذرانی و لذت گیری خواهید افتاد و اگر در پی این کارها بروید تا در شما خوی و عادتی شود، از آن پس خوشی‌ها رنگ کارجدی بخود گیرد نه‌مایهٔ شادی‌شود. واز آنها رنج پدید آید نه‌آسایش. وانگیزهٔ تباهی خرد شود وزشتی‌آوازه. پیشینیان ما گفته‌اند: خوشی راستین رعیت در ستودن

شاهان است، و خوشی راستین شاهان در مهرورزی به رعیت.

۱۶ - بدانید هرکسی از شما بخواهد رفتاری دارا شود که مردم او را بستایند، تواند. چنین کسی باید بر خویشتن جاسوسانی گمارد تا بتواند منش خود را پاکیزه کند. چنین کسی بر زشتی‌های خویش پیشتر از مردم آگاه خواهد شد[1].

۱۷ - بدانید هیچ پادشاهی از شما نخواهد بود، جز آنکه بسیار یاد کسی افتد که جانشین او خواهد‌شد. و یکی از آفتهای شهریاری آشکار شدن نام جانشین پادشاه است. نخستین زیانی که از آشکار شدن نام جانشین شاه برخیزد، کینه‌ایست که میان شاه و جانشین او پدید تواند آمد. هیچ دشمنیی از دشمنی دو تن که یکی میکوشد شکوه آن دیگری را براندازد، سخت‌تر نیست. درباره پادشاه و جانشینش، آنکه بالاتر است هیچگاه دوست ندارد

۱- در رسائل البلغا چنین آمده: بهترین شاه کسیست که برخود جاسوسان گمارد تا عیبهای خودرا بداند و خود برعیب خود آگاه‌تر از مردم‌شود. آنگاه بدرمان آن عیبها یکی پس از دیگری بکوشد تا آنکه دراو جایی برای بدگویی نماند. وچنین فرمانروایی مردی کامل خواهد بود.

آنکه پایینتر است با مردن او زودتر با آرزویش برسد. و آنکه پایینتر است دوست ندارد بالاتری از دراز زیستن بهره‌مند گردد، و شادکامی هر کدام در مرگ آن دیگری است. واگر در دل هر کدام از آن دیگری بیم افتاد، ناچار در خوراک و پوشاک اورا سخت خواهد پایید.

اگر دل آن دو تن از نیرنگ بدگویان، از یکدیگر دور شد، هر کدام (برای خود) دوستان و همراهان و همرازانی خواهد گرفت، و هر یک خواهد کوشید به پیرامونیان آن دیگری آسیب رساند. این کشمکش سرانجام بنا بودی یکی از ایشان کشیده خواهد شد و هنگامی رشته کار بدست یکی خواهد افتاد که بر گروهی از مردم خشمگین است و ایشان را خونی خود میپندارد. اگر همه آن کسان را نومید نسازد و بر نیاندازد، باری، به ژرفگاهی فرو اندازد که اگر ایشان سررشته‌دار شده بودند، نیز چنان میکردند.

چون سررشته‌دار نوین، برخی از مردم را بر کشید و برخی را فرو افکند، از این کار او در گروهی از مردم

خشم و کین پدید آید و سرانجام کار با آن‌جا خواهد کشید که از آن همواره بر شهریاری شما بیمناکم.

فرمانروا باید نخست خداوند، پس از او مردم، سپس خویشتن را در نظر گیرد و جانشین خود را برگزیند و نام او را در چهار نامه بنویسد و همه را با مهر خود مهر کند و آن چهار نامه را نزد چهار تن که برگزیدگان کشور اویند، بسپارد. پس از آن هیچگاه نباید با نزدیک‌ساختن یا دور کردن، نهان یا آشکارا، کاری از او سر زند که نشان دهد جانشین او کیست، یا از رفتار او چنین گمانی برآید. شاه باید این نکته را در نگریستن و سخن گفتن خویش سخت بپاید.

چون شاه از این جهان در گذشت، همه آن نامه‌ها را که رونوشت از یکدیگر است، درآورند و مهر از سر آنها برگیرند و نام کسی را که در همه آنها نوشته است بخوانند. پس کسی که نام او در نامه‌ها یاد کرده شده، زمانی فرمانروایی را بدست خواهد گرفت که در حال

فرودستی است و باچشم و گوش و اندیشه فرودستان، بشاهی درمی نگرد. و مستی شاهی، چنانکه گفته‌ایم، برایش بس باشد. نه اینکه مستی ولیعهدی را با مستی شاهی درآمیخته دارد.

نه اینکه پیش از رسیدن بشاهی در زمان ولیعهدی، از کبر شهریاری و نیرنگ بدکاران و سرکشی دروغزنان و افسونگری سخن چینان و بددلی که میان او و آنکه بالادستش بوده، پدید آورده‌اند، مست باشد و چون بشاهی رسید برکری و کوریش افزوده گردد.

۱۸ ـ بدانید نسزا است که شهریار بخل ورزد، چه ـ بخل مایه حرص است. نسزاست دروغ گوید، چه هیچ کس نتواند اورا بکاری که نمی‌خواهد وادار کند. نسزاست خشم گیرد، چه خشم وستیزه کاری مایه بدکاری و پشیمانی است. نسزاست شوخی وریشخند کند، چه شوخی کردن وریشخند نمودن کار بیکارگان است. نسزاست بیکار ماند، چه بیکارگی کار فرومایگان است. نسزاست رشك برد مگر برشاهان

آنهم در نیکوراهبری. نسزاست بترسد، چه ترس مایه ننگ آوری است.[۱]

۱۹ - بدانید آراستگی شهریاری در بسامان داشتن زمان کار و کوشش و آسایش و خوشگذرانی و بر نشستن و بگردش پرداختن است آشفته شدن زمان این کارها از سبکسری است و شاه نباید سبکسر باشد.[۲]

۱- در رسائل البلغا چنین آمده : شاه نباید بخل ورزد زیرا از بی‌نوایی نترسد واگر مشهور به بخل شد، مردم امید نیکی از او ببرند و از فرمانبری او بگریزند و کسی در خدمت او نکوشد. و رشته نیکخواهی اندیشه‌ها با او گسیخته شود. سزاوار نیست‌شاه خشم گیرد زیرا خشم گرفتن او با توانایی‌سبب زیاده روی در کیفرها خواهد شد و علاوه بر تفقید گی‌وسبکی وبدنامی، انگیزه پشیمانی است. سزاوار نیست شوخی کند زیرا شوخی و ریشخندکار بیکارگان است وبیکارگی ازخوی فرومایگان. چنین‌رفتاری گذشته از برباد دادن‌شکوه وفروریختن هیبت، ضد والایی سروری است.

شاه نباید رشك برد مگر برشاهان ملتهای دیگر در نیکوراهبری‌وبیدار دلی وخویهای پسندیده. شاه نباید درآنجاکه باید بکار برخیزد، بیم بخودراه دهد. زیرا دلیری بزرگی است ویکی ازشرطهای شهریاری.

دراین باره لباب‌الاداب ص ۷۰-۷۱ دیده شود. درکتاب ادب‌الکبیر ابن‌مقفع ص ۵۱ از رسائل‌البلغا سخنی در همین زمینه بازگو شده است. ونیز جعفر بن شمس‌الخلافه درص۲۶ این‌سخن ابن‌مقفع را بازگو کرده است.

(۲) در رسائل البلغا آمده : آراستگی شاه درآنست‌که سامان وقتهایی‌را که برای‌کار وسواری وآسایش تن مقرر است، نگه دارد. و وقت هرکار چنان معین باشدکه هیچ دیگر نشود. زیرا آشفته شدن این زمانها سبك سری است وشایسته نیست شهریارسبك‌سر گردد.

۲۰ ـ بدانید شما نخواهید توانست برزبان مردم لگام زنید و نتوانید زشت را خوب سازید.

۲۱ ـ بدانید جامه و خوراک شاه از گونه جامه و خوراک زیردستان او است. پس چه بهتر که شاه و ایشان در بهره‌گیری از لذت خوراک و پوشاک همباز باشند. بزرگواری شاه در توانایی و فراهم ساختن خوبیها و بهره‌گیری از جوانمردی‌هاست. زیرا هر زمان او بخواهد نیکی کند تواند و زیردستان او چنان نتوانند.[1]

۲۲ ـ بر شاه است که هرچه نرمخوتر باشد، شکوهمندتر باشد. و نیکو رفتاری او با زیردستان بیم او را از دل ایشان نزداید. شاه را نباید کارهای امروز از کار فردا بازدارد. باید پرهیز کردن او از چاپلوسان بیش از

۱ـ در رسائل البلغا آمده: برخی از رعایا در خوراك و پوشاك وزن‌جویی بپادشاه مانده‌اند. اما در ایشان هیچ‌کس در برگزیدن نیکی‌ها و بهتر ساختن رعیت از راه دادگری و ایمن کردن راهها و نگهداری ناموسها و کوتاه کردن دست ستمگران، توانایی‌شاه را ندارد. این عبارت درآن کتاب پیش‌ازعبارت نهی پادشاه ازخشم وریشخند ورشك یاد شده است. و نیز در کتاب‌سراج‌الملوك: ۱۳۱ آمده: برتری شاهان برزیردستان درتوانایی ایشان است دربرگزیدن نیکیها و بهره گیری از جوانمردیها. وهرچه آثار اینها از او بیشترپدیدآید شایستگی او بشهریاری برفرودستان بهتر هویدا شود و هرچه دراینها کوتاهی نماید بفرومایگان نزدیکتر گردد.

پرهیز کردن او از دور راندگان باشد. باید از پیرامونیان بد، بیش از بدان توده مردم بترسد. هیچ پادشاهی را نه سزا است، آرزوی نیک کردن توده مردم را در سر بپرورد، اگر از خود و خویشان و ویژگان خویش نیاغازیده است.[۱]

۲۳ ـ بدانید هر شاهی پیرامونیانی دارد و هر یک از پیرامونیان او پیرامونیانی. و باز هر کدام از پیرامونیان پیرامونیان او پیرامونیانی، و این رشته تا همه مردم کشور کشیده است. پس اگر شاه پیرامونیان خود را بر راه راست بدارد، آنان نیز پیرامونیان خود را بدارند و از این

۲ـ این بند و بند پیش از آن درسراج الملوك : ۱۱۹–۱۲۰ چنین آمده است.

برشاه است که هرچه نرم خوتر باشد با شکوهتر باشد و خوش رفتاری او برعیت بیمش را از دل ایشان نزداید. اندیشه امروز، اورا از اندیشه فردا باز ندارد. احتیاط او از چاپلوسان بیش از احتیاط او از دور راندگان باشد از پیرامونیان بد بیش از بدان توده مردم بپرهیزد و باصلاح توده مردم جز با اصلاح ویژگان خود آرزو نبندد. هر شاهی پیرامونیانی دارد و این رشته شامل همه مردم کشور میشود پس اگر شاه پیرامونیان خود را برراه راست بدارد، هر کسی مانند او پیرامونیان خود را بدارد و رشته تا همه مردم کشور کشیده شود. بکتاب الشهب اللامعه : ۶۴ نیز نگریسته شود. دررسائل البلغا چنین آمده است : شایسته است شاه از کسانی که خود را دور میگیرند کمتر احتیاط کند تا کسانی که خود را نزدیک میدارند و از پیرامونیان بد سختتر از بدان توده مردم بپرهیزد.

راه همه مردم کشور براه راست درآیند.[۱]

۲۴ - بدانید بسا برخی از شاهانتان چون عیبهایش را برویش نمی‌آورند، عیبهای خود را کوچك گیرد و یکی از نشانه‌های پیروی ازهوس آنست که کسی چنین پندارد که چون مردم عیبهایش را در روی او نمیگویند، آنها را در میانه خودشان نیز نهان میدارند. پیروی ازهوس انگیزه چیره شدن هوس گردد و اگر هوس بر کسی چیره شد، درمان چنین بیماری در فرودستان دشوار است، چه‌رسد به‌شاهان فیروزگر.

۲۵- از یك راه، سخت بپرهیزید که هرزمان ازآن ایمن بوده‌ام، مرا زیان بسیار رسانیده و هر زمان آنرا پاییده‌ام از آن سود برده‌ام. از هویدا کردن رازها نزد خویشان کوچك و وابستگان خود سخت بپرهیزید. زیرا هیچیك از ایشان توانایی نگهداری بارسنگین هر رازی

---

۱ - در عیون‌الاخبار ۱ : ۱۳ چنین آمده : ای فرزند سخن گوییت با پایگاهداران باشد. بخشش برای کوشندگان وخوشرویی‌ات برای‌ارباب دین. و رازت نزد خردمندانی که‌گرفتاری تو، گرفتاری ایشان است. به‌نهایة‌الارب ۶:۳۴ والعقدالفرید ۱:۲۳ وسراج‌الملوك: ۱۰۳ وعین‌الادب والسیاسه:۲۵۸ نگریسته شود.

را ندارد و سرانجام یکی از ایشان ندانسته راز را بیرون دهد یا ازخیانتگری، کار را بجایی کشاند که‌دوست ندارید.

سخن گفتنتان را ویژه پایگاهداران کنید و بخشش خود را ویژه رزمندگان و گشاده‌رویی را ویژه سررشته داران دین و راز خود را بدل کسی سپارید که سودوزیان وسرافرازی و بدنامی آن، باو نیز خواهد رسید.

۲۶ ـ بدانید گمانهای درست کلید یقین است. شما بیقین از برخی مردم کشور نیکی و از برخی بدی خواهید دید. به‌برخی گمان بدی و ببرخی گمان نیکی خواهید برد. از ایشان، آنکه را به‌یقین بدی یا نیکی‌ازاو دیده‌اید باید به‌یقین از شما بدی یا نیکی ببیند.وآنانرا که گمان بدی یا نیکی بایشان میبرید، بگذارید ایشان نیز درباره کارشان بشما چنین گمانی ببرند. در چنین حالی نیکی نیکوکار پدیدآید و اگر خلاف گمان او بود شادان گردد و بدی بدکار آشکار گردد و ازبدی پشیمان شود.

۲۷ ـ بدانیداهریمن درز ما نهایی امید می بندد بر شما چیره گردد. در زمان خشم گرفتن، حرص ورزیدن،

برتری جستن. در این زمان نباید با چیزی جزاو بنبرد برخیزید، تااو را دور سازید.

گفته‌اند: از نزدیك شدن باآزمند توانا بپرهیزید. زیرا اگر ترا در نداری دید، زشترین حالت‌را دیده، اگر در توانگری، دست از تو و مالت نخواهد برداشتن.

۲۸- خرد را بر هوس چیره سازید که راه فرمانروایی خرد همین است. بدانید از نیکیهای خرد یکی آنست که چون هوس ازروی عادت بازآید، آنرا زبون گرداند. چه بسیار کسانی‌را می‌شناسیم که چون خودراتواناوبزرگ می‌پنداشتند، گمان میکردندهرزمان هوس بانگیزه عادت پیش آمد، توانند آنرا دور سازند و با تکیه زدن برعزم خویش، خرد را هرچند دوریش بدرازا کشیده است، بازگردانند. لیکن چون هوس برگردن ایشان سوارشده، چنان زبون شده‌اند که مردم ایشان‌راکم خردشناخته‌اند. روشن‌دلان ازخردخویش چنان بهره گیرند که کشاورزان از زمین خوب.

۲۹- بدانیددسته‌ای ازمردم از بدی کردن بفرمانروا

بیشتر شاد شوند تا نیکی کردن باو ، هرچند فرمانروا بایشان خوندار نشده‌و روزگار بایشان گزندی نزده‌است. این دسته مردم از چیزهای هیجان‌انگیز لذت میبرند. لذت بردن‌ازچیزهای‌هیجان‌انگیز، یکی‌ازخویهای‌شناخته مردم فرومایه است. این دسته از مردم جز چیزهایی را که زود بر زبانها افتد، قشنگ نشمارند واز این‌خوی‌زشت دشمنان‌خود دشمنانی راکه باایشان خونی‌اند وملت خود و فرمانروای خود را ، شاد سازند.این بیماری چاره‌پذیر نیست مگر با سرگرم ساختن این گونه‌کسان بکار.

دسته دیگری‌درمردم‌هست که با همه ملت‌خویش خونی شده‌اند. اینان کسانی‌اند که برضد فرمانروا سر برمی‌دارند. اینان‌نه مرزی‌را توانند بست ونه‌نیکخواهی توانند نمود.آنکه‌به‌پیشوای‌خودخیانت‌کند، بتوده مردم خیانت کرده هرچند خودش به‌پندارد که نیکخواه مردم است. گفته‌اند :آنکه بکارگزار بدی‌کرد، به‌پیشرفت‌کار نیکی نکرده است.

دسته دیگری از مردم ، درگاه پادشاه را ترك

گفته‌اند، اما از راه وزیران با آن روی دارند. پادشاهانتان بدانند: آنکه یك راست بدرگاه‌شاه پیش آید، اگر اندرزی گفت، نیکخواهی نموده‌است و آنکه‌ازدروزیران درآمده، وزیر رادرهمه‌آنچه گوید و کند، برشاه برتر گرفته‌است.

دسته دیگر از مردم ناخواستاری و دیرپذیری را، راهی برای رسیدن بجاه گرفته‌اندو این راه را در نزد ساده دلان سودمندتر یافته. و بسا شده که شاه یکی از ایشان را بی‌داشتن ویژگی دراندیشه، یا نیکی در کردار، ازنزدیکان خودساخته‌وناخواستاری ودیرپذیری آن مرد، شاه را فریفته است.

دسته‌دیگری‌هست که بظاهرفروتنی نماید و دردل تکبر دارند. برخی از ایشان با ظاهری دلسوزانه بشاه اندرزدهند. واین‌ساده‌ترین‌راه‌آسیب رساندن‌بشهریاری است. این مردمان و گروه بسیاری که پیرو ایشان‌اند، خود را نگهدار دین وانمود می کنند. اگر شاه بخواهد برسرایشان بکوبد بزه‌آشکاری از ایشان سراغ ندارد، تا بنام‌آن بزه، ایشان‌را گرفتارسازد. اگرایشان‌راگرامی

دارد، این همان پایگاهی است که خود بخویشتن بخشیده‌اند.

اگر ایشان را بخاموشی وادارد، چنین وانمایند که پادشاه هواخواهی ایشان را از دین، خوش ندارد. اگر فرمان دهد هرچه بخواهند بگویند، چیزهایی خواهند گفت که نیکی بار نیارد و تباهی بارآورد. اینان دشمن حکومت وآفت شهریاری‌اند[1].

در چاره‌گری با یشان، راه آنست که شاه آنان را بخواسته‌های این جهانی گرفتارسازد. زیرا ایشان دراین راه دویده وبرای همین کوشیده‌اند وچون بخواسته آلوده شدند، رسواییشان هویدا گردد وگناهانی از ایشان پدید آید که شاه تواند بنام آن گناهان خون ایشان بریزد.

۱ـ در رسائل البلغا آمده: گروهی از مردم ازجاه بیزاری نشان‌میدهند ودعوی‌فروتنی دارند و حال آنکه در نهان تکبر میورزند و برای رسیدن بجاه باندرز گویی شاهان پردازند و این رفتار از ظاهر آراسته‌ای که دارند نزد ناآگاهان برای‌ایشان سودمند افتد. وآنان را بزرگ دارند هرچند درخرد ناقص و بنده هوس و دل باخته سروری‌اند. اگر شاه او را خاموش سازد، اندرزش را نپذیرفته است.

اگر زبان او را آزاد گذارد چیزهایی در نزد مردم گوید که شهریاری را گزند رساند. ازخردمندی‌است که شاه‌کار این دسته از مردم را سبک‌نگیرد. زیرا اینان دشمنان حکومت و آفتهای بزرگ برای شاهانند.

برخی شاهان ما گفته‌اند: کشتن، کشتنها را کمتر کند[1].

دسته‌ای دیگر: با نیك‌خواهی نمودن میکوشند خود را بدرگاه شاه نزدیك سازند. اما بهتر شدن پایگاه خویش را در تباه ساختن پایگاه دیگران، دانند. این گروه دشمن شاه و مردم هر دواند و آنکه بشاه و مردم هر دو دشمنی کند، باخویشتن دشمنی کرده است.

۳۰- بدانید زمانه شما را بچند حال در میاورد: حال بخشندگی تا بنزدیك اسرافکاری رسد. حال چشم تنگی تا به بخل گراید. حال بردباری تا کودنی نماید. حال بهره گیری از فرصتها، تا بسبکسری انجامد. حال زبان‌آوری تا به پریشانگویی نزدیك گردد. حال خاموشی تا بگنگی ماند.

شاه باید در همه این حالها اندازه نگه‌دارد. واگر برمرزی که آن سوی آن زیاده روی است ایستاد، خویشتن را از فروغلتیدن بآن سوی مرز، نگهداشته است.

۱- در غررالسیر: ۴۸۳ و نیز ثمارالقلوب: ۱۷۸ در میان سخنان اردشیر چنین آمده: کشتن، کشتن را بهتر براندازد. ثعالبی در ثمارالقلوب افزوده: دراین معنی گفته گرامی‌تر سخن خدا است: «ولکم فی‌القصاص حیاة یا اولی‌الالباب».

۳۱ ـ بدانید گاهی در شاهتان میل بچیزی ، نه به هنگام خودش، پدید آید . اگر شاه زمان کار و آسودن و خوردن و نوشیدن و شادخواری را اندازه نهاد و بسامان کرد، دیگر کسی بیهوده از او چشم ندارد، زمان این کارها را برهم زند و نابسامان کند . زیرا از نابسامان شدن زمان این کارها، دو زیان بزرگ پدید آید: یکی کم شدن خرد که بزرگترین آنها است . دیگری زیان رسیدن بتن از راه کم شدن خوراک وجنبش‌های تنی .

۳۲ ـ بدانید کسانی از میان شاهان شما بدستاویز کارهای نیکی که کرده‌اند، خواهند گفت: من از پدران و عموهایم که پیش از من بوده‌اند و شاهی را از ایشان یافته‌ام ، برترم . اگر یکی چنین گوید و در این سخن پیروانش یاری او کنند، این شاه و پیروانش باید بدانند، که نادانسته دست و زبان خویش را در خوار ساختن پدران شهریار خود گشاده‌اند . سزاست برخی پیروان باین اندیشه ژرف درنگرند و از آن بگونه‌ای که شاه دل‌آزرده نشود ، درگذرند .

۳۳ ـ بدانید: بسا پسرشاه و برادرشاه و پسرعموی شاه بگویند: نزدیك است شاه بشوم. بهتراست نمیرم تا شاه بشوم.

اگر کسی چنین سخنی گفت بداند چیزی گفته که شاه راخوش نیاید. اگراین اندیشه‌رانهان دارد خطر، خطر بزرگ دراین نهان داشتن است. و اگرآنرا آشکار سازد، دردل شاه زخمی پدیدآورده که نخستین اثرآن جدایی ودشمنی است.

درآینده میان زیردستانتان کسانی خواهید دیدکه چنین سخنی خواهند گفت. هرکس چنین سخنی گوید و چنین خیالی درسرپرورد، یاداین آرزو، هوای شاهی رادر اوهردم تیزتر کند. چون چنین آرزویی دردل‌اوجای گزید، رسیدنش باین آرزو، جز ازراه پاره کردن رشته‌فرمانبری ودرافتادن باتخت‌شاهی ومردم کشورش شدنی نباشد. واگر چنین راهی‌را برگزید، زیانکاری را پلکان کامیابی‌خود ساخته وبداندکه زیانکاری هیچگاه برستکاری نیانجامد

در این باره‌آیینی برایتان نهاده‌ام که ازاین بیماری

جز با آن نتوانید رهیدن. چنین دانید که شهریاری جز بشاپورانی نرسد که مادرشان دختر عموی شاه است. واز ایشان نیز کسان کم‌خردو ناقص اندام نسزاوارشهریاری‌اند. اگرچنین گیرید خواستاران شاهی کمتر خواهند شد وهر گاه خواستاران شاهی کمتر شدند، هر کسی بچیزی که دارد بس کندوحال خودرا والاشمارد ودیده از آن دیگران بر بندد وزمانه راشادی بخش داند.

۳۴ ـ بدانید در آینده بسا یکی‌ازهمردگان رعیت یاخویشاوندانتان بگوید: اگر پادشاهی داشتم کسی از من بالاتر نبود. اگر کسی چنین گفت، بی‌آنکه خودبداند آرزوی شاهی کرده‌است و بساکه پس از آن دانسته‌آرزو شاهی کند و این کار رابزهی نپندارد و لغزشی در گفتار نشمارد. سرچشمه چنین آرزویی بیکار ماندن اندیشه و زبان ازچیزهایی است که سررشته‌داران دین ووزیران و دبیران باید بآنها سرگرم باشند. یابیکار ماندن دستها از کارهایی که اسواران باید بآنها پردازند. یا بیکار ماندن تن از کارهایی که بازرگانان و صنعتگران و

خدمتگزاران باید با آنها به پردازند.

بدانید که شاه وهمه مردم نباید بگذارند بیکاری بایشان راه یابد. زیرا تباهی حکومت در بیکارگی شاه است وتباهی کشور در بیکار ماندن مردم.

بدانیدما باهمه نیرومندی که‌داریم‌وکامیابی‌در کارها و برندگی در فرمانروایی و دلیری یاران و نیک خواهی وزیران، زمانی توانستیم مردم را رام کنیم، که سختی فراوان چشیده‌وخویشتن‌رابکارهای سخت گمارده بودیم.

۳۵- بدانید گاهی بناچار از برخی یاران نیکخواه شما لغزشهایی سر خواهدزد وازدشمنانی که‌در کینه توزی شما بنام‌اند، خرسندیها آشکار گردد. در چنین حالها بازازنیکی کردن‌درباره کسانی که‌معروف به‌نیکخواهی‌اند، باز نایستید وآسانگیری را درباره کسانیکه معروف به بد دلی‌اند، روا دارید[1].

۳۶ - من چون تن خود را نتوانستم در میانتان

---

۱ - در رسائل البلغا چنین‌آمده : بدانید بسا بناچار گاهی برخی از یاران و اندرزگویان ویاوران خویش خشم‌گیرید و گاهی بر کسانی که مشهور بدشمنی شمایند خرسندی پدیدآورید. اگرچنین شد بر آنکه مشهور به نیک‌خواهی است سخت نگیرید وآنکه‌را مشهور بخیانت گری است آزادی ندهید

جاویدان کنم، اندیشه هایم را برای شما باز گذاشته‌ام. بشما همان چیزی را بخشیده‌ام که بخود بخشیده بودم و با این اندرز گویی، تکلیفی را که بگردن داشتم بجا آوردم. شما نیز در پابندی باندرزم، تکلیف خودرا بجاآورید. من این اندرز را که مصلحت شهریاران و مردمتان در بکار بستن آنست، برایتان نوشته‌ام. پس آنرا رها نسازید و آیینی را که نهاده‌ام، نگه‌دارید.

اگر ببلایی که در سرهزار سال فرود خواهد آمد، باور نداشتم، گمان دارم چنانچه چیزی را براین آیین که برایتان نوشته و گذارده‌ام برتر ندارید، پابندی شما باین اندرز، نشانه پایداری شما درجهان خواهد بود.

اما در آن هنگام که روز نابودی فرا رسد، پیرو هوسهایتان شوید و خرد را از کار اندازید و پایگاه‌ها را بهم ریزید واز رهبران خویش فرمان نبرید و لغزشهای کوچکی که در آنها فرو خواهید غلتید، پلکانی برای لغزیدنهای بزرگتر شود، تاآنچه را بهم پیوسته‌ایم پریشان کنید وچیزی راکه استوار ساخته‌ایم پست گردانیدوآنچه

را نگه داشته بودیم، تباه سازید.

نسزاست که ما یادگار بدبختیها و بازمانده تباهی‌ها شویم. زیرا چون زمانه چیزی راکه چشم براه آنید فرا آورد، بسر کوبی سران بس می کند.

خداوند را برای والایی پایگاهتان و پایدار ماندن فرمانروایتان نیایش میکنم. نیایشی که مرگ نیایش گر آن، آن نیایش را نمیراند تا روز رستاخیز. از پروردگاری که روز مارا نزدیك کرده و شمارا جانشین ما ساخته‌است، خواستارم که شمارا در پناه خویش گیردو چیزی راکه در زیر دست خود دارید، نگه دارد و شما را چندان والا سازد تاهر کس را باشما دشمنی نماید، از آن والایی فروااندازد و نیز شمارا چندان بزرگ کند تا هر که راباشما ستیزه کرد، خوار گرداند.

شمارا بخدا می‌سپارم، آن‌چنانکه‌از روزگار که کارش دگرگون کردن و نابود ساختن وفروانداختن وستمگری است، ایمن‌تان بدارد.

درود برهمداستانهایی ازملت‌ها که این اندرزنامه بدست ایشان خواهد رسید تا روز رستاخیز.

***

پایان اندرزنامه اردشیر

۱ـ در رسائل البلغا چنین آمده : من چون نتوانستم تنم را برشما گمارم خردم را برشما گماردم . پس پاس مرا در پابندی باندرزم نگه دارید و نسبت بعبارت الغره خیلی کوتاه تراست .

۲ ـ درکتاب التنبیه والاشراف مسعودی : ۹۸ چنین آمده: اگر به بلایی فرود آینده درسر هزار سال، یقین نداشتیم ، هر آینه گمان میکردیم چیزی میان شما گذاشته‌ام که تا آن پابندی دارید نشانه بقای شماست تا شبانه روز باقی است. اما هنگامی که روز نابودی در رسید ازهوسهایتان اطاعت کنید وخردتان را بدور اندازید وبدانتان را فرمانروا سازید ونیکان راخوار کنید .

۳ـ در رسائل البلغا آمدهٔ : درود برهمدلان ازملت‌ها ،کسانی که این اندرزنامه بدستشان برسد .

۱ـ عیون‌الاخبار ۱ :۷. نص این‌روایت درمروج الذهب ۱ :۲۴۸ باا ندك دیگر گونی درعبارت آمده است . ونیز درغرر السیر : ۴۸۲ این عبارت بر آن افزوده شده است . «برای درماندگان درراهها پناهگاهی باشید تا از آن درروز رستاخیز نیکی بینید»

و نیز العقدالفرید ۱ :۳۱ و شرح‌البسامه : ۳۶ و عین‌الادب والسیاسه ۲۷۷ والشهب اللامعه : ۲۴۰ وزهرالاداب : ۵۰ دیده‌شود .

## سخنهای گونه گون از اردشیر

۱

اردشیر پور بابك نامه‌ای بملت خود نوشته که رونوشت آن چنین است:

از اردشیر، درخشنده[1] موبد، شاه شاهان، جانشین بزرگان: به فقیهان که بار دین را بر دوش دارند، واسواران که نگهداری کشور با ایشان است، ودبیران که آرایه دولت‌اند، وکشاورزان که آبادکننده روستاهایند. درود بر شما باد. خدا راسپاس که ما تندرستایم وازروی نیکخواهی باجی را که بر رعیت بود، برداشتیم اینك اندرزهایی برایتان می نویسم: کینه‌جویی مکنید تا دشمن برشما چیره نشود. انبارداری مکنید تا گرانی بشماروی نیاورد. درخویشان زناشویی کنید که تبار را بهتر نگه‌دارد وخویشاوندی را نزدیکتر سازد. این جهان رابچیزی مگیرید که بر کسی پایدار نیست واز آن پاك دل مکنید که بخوشبختی جهان دیگر جز باین جهان،

---

۱-چنانکه در گفتاری که زیرعنوان- پرتوی ازفرهنگ ایران در روزگار ساسانی- نوشته‌ام (مجله بررسیهای تاریخی شماره اول سال دوم) در بعضی نسخه‌ها «مؤبد ذی البهاء» دیده نمی‌شود ودر برخی دیگر بجای «وارث العظماء» پور بهمن آمده‌است.

نتوان رسیدن.

۲

اردشیر بدست مردی که بالای سرش می ایستاده کاغذی سپرده و باو گفته بود: «هر زمان خشم مرا تفته کرد آنرا بدستم ده». در آن کاغذ چنین نوشته شده بود: «خویشتن را نگهدار. تو خدا نیستی. تنی هستی که هر پاره آن زود پاره دیگر را خواهد خورد و چه زود که کرم و خاک شود».[۱]

۳

«شمارا در بدی نادانی همین بس که هیچکس نادانی را بخود نمی پسندد و اگر او را بآن نسبت دادید، خشمگین شود.»[۲]

۴

«بهترین خویها خرسندی است و بالش خرد از آموختن است.»[۳]

۵

«اگر در خویهای کسی خرد او نیرومندترین خویها

۱ ـ عیون الاخبار ۱: ۲۷۴ الشهب اللامعه: ۲۴۰ دیده شود.
۲ ـ عیون الاخبار ۲: ۳۹
۳ ـ عیون الاخبار ۳: ۱۸۶

نباشد، مرگ او درخویهای نیکوی‌اوست»[۱]

۶

«گوش گاهی ناپذیراست ودل گاهی آزرده . این دوحکمت را از یکدیگر باز شناسید که سبب آسودگی است»[۲].

۷

«برای منش شاه هیچ چیز زیانمندتر ازهمنشینی بی‌خردان وسخن گویی بافرومایگان نیست. زیرا همان گونه که‌منش ازسخن گفتن با دانشمندان بزرگوار نژاده بهتری یابد، ازهم نشینی پستان فرومایه بدتری بیند و وچندان زیان بآن رسدکه‌هر نیکی ازآن زدوده شود. اگر باد بر چیزهای خوشبو گذرد باخود بوی خوش‌آورد که مغز را زنده‌کند واندام‌را نیرو بخشد. همچنین اگر بر گندیده گذرد با خود بوی گندآورد که به مغز و همهٔ ریشه‌ی‌آن زیان بزرگ رساند. همیشه با منش بدتریها

۱ ـ الکامل مبرد :۷۵

۲ ـ الکامل مبرد۲ : ۲۸۶ سرح‌العیون : ۳۷. درزهرالاداب : ۱۵۹ آمده «الاذهان کلالا».

تندتر از بهتریها درآفتد. چنانکه ویرانکاری تیزروتر ازسازندگی هاست. گاهی شده دانشمندی از هم نشینی یکماهه با فرومایگانی پست، تباه خردی را در همهٔ زندگیش برگرفته‌است».[۱]

۸

«چه خونها که فرستادگان بناروا ریخته‌اند. و چه سپاهیان که بکشتن داده و چه لشگرها که دچار شکست کرده وچه ناموسها که بباد داده‌اند. چه‌مالها که از دغلی و دروغزنیهای فرستاده بتاراج رفته وپیمانها که شکسته است»[۲].

۹

«بر شاه است که‌چون فرستاده ای نزد پادشاه دیگر فرستاد، دیگری بدنبال اوفرستد واگردوفرستاده گسیل داشت، دوتن دنبال ایشان گسیل دارد. و اگر بتواندکاری

۱- التاج : ۲۴. همه‌این نص وآنچه درمیان دوکمان یاد شده درمروج الذهب۱ : ۲۴۴ آمده‌است. سرح‌العیون: ۳۷. شرح‌البسامه: ۳۵غررالخصایص ۴۴. عین‌الادب والسیاسه : ۱۶۰ الشهب اللامعه : ۶۵ دیده‌شود.
۲- التاج : ۱۲۲ المحاسن والمساوی : ۱۵۶ . صبح‌الاعشی ۱ :۷۳

کند که دو فرستاده در میان راه باهم فراهم نیایند و یکدیگر را نشناسند تا در سخنی همداستان شوند، باید چنین کند.

بر شاه است زمانی که فرستاده‌ای نامه‌ای از پادشاهی در نیکی یا بدی، آورد هیچ کاری از نیك و بد نکند تا اینکه آنچه در نامه‌است حرف بحرف و معنی بمعنی، بنویسد و با دست فرستاده دیگری نزد شاهی فرستد که نامه را فرستاده است. بساکه بفرستاده نخستین، چون برخی از چیزی را که آرزو داشته است نداده‌اند، از این رو نامه‌ها راساخته و پیغام دهنده را بر پیغام گیرنده خشمگین کرده و یا از زبان او دروغ ساخته‌است تا شاه را بر او بشوراند.[1]

۱۰

سخنرانی اردشیر روزی که شهریار شد و اردوان را کشت و از ملوك طوایف آسوده گشت و تاج بر سر نهاد:[2]

---

۱ـ التاج : ۱۲۲ المحاسن والمساوی : ۱۵۶ صبح‌الاعشی ۱ ۷۴۰. پیش از این رسم بود که شاهان بفرستادگان شاهان دیگر گذشته ازدادن خرج سفر و زندگی مدتی که‌در کشور او بوده‌اند، انعامی بفراخور حال نیز می بخشیدند. اشاره اردشیر در بخش اخیر این سخن باین رسم‌است.

۲ ـ مروج الذهب ۱ : ۲۴۳ در سرح‌العیون : ۳۶ با اندك تفاوتی آمده ودرعین‌الادب والسیاسه : ۳۶ از کتاب عیون‌المعارف مسعودی سخن باز گوشده

«بدانید: ما در راه گستردن داد و روان ساختن نیکیها واستوار داشتن یادگارهای خوب وآبادکردن سر زمینها ومهربانی کردن به بندگان و پیوسته داشتن نیکویی های کشور وباز گردانیدن آنچه از آن در روزگاری جدا شده است، خواهیم کوشید. پس ای مردم دل آسوده باشید که دادگری من توانا و ناتوان و فرودست و زبردست را، هر دو دربر خواهد گرفت. من دادگستری را آیینی ستوده وراهی بسوی ارمان خواهم ساخت ودر رفتار بجایی خواهم رسید که ما را بستایید و کردارمان گفتار ما را براست دارد. درود».

۱۱

«شاه باید بسیار دادگر باشد زیرا همه نیکیها در دادگری فراهم است. داد باروی استواری است که از رفتن شاهی وپارگی کشور جلو میگیرد. نخستین نشانه‌های بدبختی درهر شهریاری زدوده شدن داد از آن شهریاری است. هرزمان بر سرزمین مردمی درفشهای بیداد به جنبش درآید، شهباز داد باآنها به نبرد برخیزد و بیداد

را دور سازد.»[۱] .

۱۲

«هیچیك از کسانی را که با شاهان هم نشین‌اند و با ایشان درمی‌آمیزند، نسزاست که باندازه ندیم‌خویها و نیکو برتری درخیم و شوخیهای نمکین و نکته های شگفتی‌انگیز فراهم داشته باشد.» .

«ندیم نیازمنداست بابزرگواری شاهانه، فروتنی بندگان رادارا باشد وباپرهیزگاری نیایشکاران بی‌پروایی بی‌باکان را وباسنگینی پیران شوخ طبعی‌جوانان را. ندیم بهریك ازاین حالت‌ها دریك زمان نیازمند است که در آن‌حالت رفتار دیگری ازاو نه نیکواست.» .

«ندیم باید چنان‌تیزهوش باشدکه ازروی نگرشها واشاره‌های‌سروری که بااو همنشین‌است،ازروی آزمایش هایی که از خیم وخوی اوکرده، درهرحال دریابد اوچه میخواهد ودررسیدن بخواستش اورا یاری کند» .

«هیچکس ندیم نخواهد بود مگرآنکه آراسته

۱- مروج الذهب ۱:۲۴۴ ۲- مروج الذهب ۱:۲۳۵

وبزرگوار باشد. آراستگی ندیم در پاکیزگی جامه وبوی خوش وشیرین زبانی اواست وبزرگواری اودر بسیاری شرم و نیك‌خواهی و سنگینی در انجمن است، با خوشرویی نیالوده به بیخردی. بزرگواری کسی تمام نباشد، مگر اینکه بتواند ازلذتها در گذرد.»

۱۳

اردشیر به یکی از کارگزاران خود نوشته است:

«بمن گفته‌اند که نرمی‌را بر درشتی بر ترمیگیری و مهربانی‌را بر بیمناکی‌وترس‌را بر یارایی. باید آغاز رفتارت سخت و پایان‌آن نرم باشد. وهیچ دلی را نباید از شکوه خود خالی نگه‌داری واز مهربانی خود نومید سازی. آنچه را گفتم از خود دور مدار. زیرا درشتی و نرمی دو همراه‌اند»[۱].

۱۴

«تکلیفهایی که مردم باید بر آنها گردن نهند وبا آنها پابند باشند چهار تا است: نخست تکلیف در حق خدا

۱ـ مروج الذهب ۱: ۳۴۸

است . باید اورا برابر نعمتهایش سپاس گوییم و براهی که گفته است برویم و ازآنچه نهی کرده در گذریم و باآنچه فرمان داده و خوشنودی او درآن است خرسند باشیم .».

« دوم : تکلیف ما در حق پادشاه است . باید او را فرمان بریم و باو نیکخواه باشیم»

«سوم: تکلیف مادرحق خوداست. باید آنچه‌را برای مان سودمند است بخودرسانیم وآنچه رازیانمند است از خود دورسازیم.».

«چهارم. تکلیف مادرحق مردم‌است. بایدبهمه نیکی نماییم و مهر ورزیم و بهمه یاری کنیم و نیکخواهی نماییم» . [۱]

۱۵

هنگامی که دسته های مردم برای خجسته بادگویی شهریاری، نزد اردشیر آمدند گفت:

«خداوند رحمتش رافرودآورد ومارا همداستان کرد

---

۱ـ السعاده والاسعاد :

ونعمتش راکامل ساخت ومرا جانشین خود بر کشور و بندگانش ساخت تا بکار دین و شهریاری که دو برادار توام اند، بپردازم و آیین داد و نیکوکاری را استوار سازم.»[۲]

۱۶

«نیرو جز باسپاه پدید نیاید وسپاه جز بامال ومال جز باآبادانی وهیچ آبادانی جز بدادگری و نیکو راهبری پدیدار نگردد.»[۳]

۱۷

«بابد بودن عامه خاصان نیک نشوند. در هنگام نیرومندی غوغاییان، آیینی باز نماند. برای رعیت شهریاری که او بترسند به ازشهریاری است که ازرعیت بترسد.»[۱]

۱ ـ غررالسیر : ۴۸۱

۲ـ غررالسیر: ۴۸۲ التمثیل والمحاضره: ۱۳۶ ثمارالقلوب :۱۷۸ غرر الخصائص: ۶۲ الشهب السلامعه: ۲۶. دراین کتاب عبارتی نزدیک باین منسوب بانوشیروان هست. درسراج الملوك: ۸۸ عباراتی نزدیك بآن آمده. امادر کتاب زهرالاداب : ۳۷ عین این سخن بنام عمروعاص یادگردیده است .

۴ـ غررالسیر : ۴۸۲ التمثیل والمحاضره : ۱۳۶ ثمارالقلوب : ۱۷۸

۱۸

«آنجا که پادشاه ستم کند، آبادی پدید نیاید. شهریار دادگر به از پر بارانی است. شیر درنده از شاه ستمگر بهتر است و شاه ستم پیشه از آشوبی که دوام یابد بهتر.»[۱]

۱۹

«بخشندگی بر همه واجب است و بی‌بهانه‌ترین مردم در نبخشیدن، شاهانند که همیشه توانند بخشیدن».[۲]

۲۰

«بدترین پادشاه کسی است که بیگناه از او بترسد».[۳]

۲۱

«شهریاری از دین پاید و دین از شهریاری نیرو گیرد.»[۴]

---

۱ـ غررالسیر: ۴۸۲ این عبارت در محاضرات الراغب ۱:۱۶۹ بنام عمرو عاص ثبت شده.

۲ـ غررالسیر: ۴۸۳

۳ـ غررالسیر: ۴۸۳

۴ـ غررالسیر: ۴۸۳

۲۲

«شاهان بار و بر تافتن ادب یاد دهند و با نومید ساختن کیفر ندهند.»[۱]

۲۳

«بدانید: من و شما مانند یک تن ایم که چون آسایش یا آزاری بیک اندام آن رسید به دیگر اندامها سرایت کند و بهمه جارسد. در شما گروهی مانند سراند که پیوستگیها را نگه می‌دارند. گروهی مانند دستهایند که گزندها رادور کنند وسودها را فراهم آرند. گروهی مانند دل‌اند که بیاندیشد و چاره‌گری کند. گروهی چون اندامهای فرودین‌اند (✡) که تن را در رسیدن به‌برخی نیازمندیهایش یاری می‌دهند. باید بحکم این روال در دلهایتان همدستی و نیکخواهی پدید آید و کشتن کینه‌ها.»[۲]

۲۴

«خراج ستون کشور است که با داد افزایش گیرد و از ستم کاهش».[۳]

۱ـ غرر السیر: ۴۸۳ ۲ـ غرر السیر: ۴۸۴ عین الاداب والسیاسة: ۱۴۷
۳ـ غرر السیر: ۴۸۴

۲۵

«مردم استخر از نیامدن باران شکایتی بـدست اردشیر دادند. زیر آن نوشت: اگر آسمان از باریدن بخل ورزیده ابر ما خواهد بارید. فرمان دادیم شکست شما را جبران و بی‌نوایانتان را با برگ و نوا کنند».[1]

۲۶

هر زمان شاه از دادگری سر پیچید، مردم از فرمانبری او سر پیچند.»[2]

۲۷

«باردشیر گفتند: کیست که‌ازهیچکس نترسد؟ گفت: کسی‌است که در فرمانروایی داد کند و از ستم دست نگه دارد وحق رایاری دهد. مردم او رافرمان برند و بر دلها پادشاه‌باشد واز کشاکشها ایمن. نخستین گام در دادگری آنست که‌آدمی، دادرا از خودآغاز کند و هرخوی نیک و

۱ ـ غرالسیر : ۴۸۴

۲ـ التمثیل والمحاضره : ۱۳۶ الشهب اللامعه : ۲۶ زهرالاداب: ۲۱۲

رفتار پسندیده وروش استوار و نیکخواهی رابخودآموزاند تا دراین جهان ایمن ودرآن جهان رستگار باشد.»[۱]

۲۸

«بر شاه‌است که درکار وزیر و ندیم و دربدودبیربد خود پژوهش کند. زیرا وزیر اوستون شاهی اوست، و ندیم اوزبان دانایی او، ودبیر اونماینده دل آگاهی او ودربد او نشانی ازشیوه فرمانروایی او.»[۲]

۲۹

«هرکه مال را از راههای ستایش آور باز دارد، مالش بدست کسی افتدکه اورا نستاید.»[۳]

۳۰

بیمناکتر از اینکه توده مردم نترسند، آنست که وزیران نترسند.»[۴]

۱ ـ التمثیل والمحاضره : ۱۳۶
۲ـ لباب‌الاداب : ۵۵
۳ ـ التمثیل والمحاضره : ۱۳۶
۴ـ لباب الاداب : ۴۳۹ - ۴۴۰

۳۱

«رشکبر تباه است».[۱]

۳۲

«هوش یکی از یاران خرد است و پیروی از هوس دشمن حزم. نیازمندی راه چاره‌گری را بر می‌بندد.»[۲]

۳۳

«زیاده‌روی در شهوت‌ها از بزرگترین آفتهاست».[۳]

۳۴

«با گذشتن شبانروز، درازی عمر چه ارزشی دارد؟».[۴]

۳۵

آنچه رادوست داری، درنگش را با نیك بکاربردن آن دراز کن.»[۵]

۳۶

«بدکردن از بیچارگی است.»[۶]

۳۷

«دادگر رستگار است وزورگو درراه نابودی.»[۷]

۱ - ازیك تاهفت لباب‌الاداب : ۴۳۹-۴۴۰

۳۸

«هر که در زمین بارور کارد، بار افزون بردارد و آنکه تخم فرزانگی را نزد پذیرندگان افشاند، بار آنها را بسیار کرده است».[۱]

۳۹

«آنکه قدر خود شناسد بزرگ شود»[۲]

۴۰

«از اندازه گذشتن در شوخی، آدمی را بخواری افکند.»[۳]

۴۱

«هر گمشده‌ای عوضی دارد مگر خرد.»[۴]

۴۲

«دسته‌ای از پیرامونیان اردشیر از بدی حال خود شکایتی باو نوشتند. اردشیر در زیر آن نوشت: آنکه شمارا نیازمند کرده تاشکایتی نویسید انصاف نداده است. (یعنی خودش. و مالی میان ایشان پخش کرد)[۵]

۱- ازیك تاچهار لباب الاداب: ۴۳۹-۴۴۰
۲- پنج سرح العیون: ۳۷

۴۳

«پندگو نمایی باو نوشت: گروهی به بدگویی تو پرداخته‌اند. اردشیر زیر نامه او نوشت: اگر ایشان با زبانهای پراکنده بدی گفته‌اند، تو همه آنچه را گفته‌اند در نامه‌خود فراهم آورده‌ای. زخم توشگفتی آورتر و زبانت دروغگوتر است.»

۴۴

«اردشیر بملوك طوایف نامه درازی نوشته که آغازش چنین است: از اردشیر پور بابك، کسی که فرودست پایین تر از خود شده بود و میراث نیاکانش را از دست او گرفته بودند. کسی که بسوی خدا میخواند و از او یاری میجوید. زیرا خداوند ستم دیده را به پیروزی و سرانجام نیك نوید داده است. درود بر شما باد بهمان اندازه که حق را می‌شناسید و ناروا وستم را بد دانید.»[1]

۴۵

«بخشی از یك نامه اردشیر که بوزیرانش نوشته بود:

---

۱- نهایة الارب ۱۶: ۱۶۶ شرح البسامه: ۳۳

اگر بر آن باشید که جز از کسانیکه خویهای نیك و رفتار پسندیده در ایشان کامل شده، یاری نگیرید بدانید که به چیز دشوار نابوده‌ای چشم دوخته‌اید. از دین داری و نیك‌منشی کسی بهمین اندازه بس کنید که از گناهان بزرگ دوری می گزیند واز پافشاری بر ستمگری و زور گویی بیمناك است. در امانت و پرهیزکاری یکی همین بس که اگر کاری سودآور باو روآورد که دست یازیدن بآن برایش کمی وزیان دارد، از آن پرهیز میکند. و از شایستگی و کاربری او همین بس که در کاری که باو سپرده‌اند، آزموده است و از کارهاییکه بگردن شماست، وظیفه‌ای را تباه نمی‌سازد.

«بدانید کارهایی دارید که زیر دستانتان توانندآنها را انجام‌دهند و کارهایی که‌جز خودتان کسی بر انجام‌آنها توانا نیست. مرز این دوگونه کارها را از یکدیگر باز شناسید وخود را به‌آنچه زیردستانتان توانند انجام داد، گرفتارمکنید و کارهایی راکه خود باید درآنها بنگرید، بدیگران وامگذارید.»

«اگر پس از پرداختن به کارهایی که بر گردن خودتان است، زمان بیکاریی برایتان پدید آمد، آنرا بر زمان آسودن و آرمیدن خویش بیافزایید.»[۱]

۴۶

سختی سرمه‌ایست که چیزی را که چشم در روز فراخ دستی نتواند دید با آن بیند».[۲]

۴۷

«در یك زمانی که سختی بزرگی سراسر کشور را فراگرفته بود اردشیر نوشته است: تا همه مردم غمگین اند اگر شاه شادان باشد دوراز دادگری‌است.»[۳]

۴۸

«تکبر جز اضافه حمقی نیست که دارنده‌اش چون نمی‌داند آنرا کجا گذارد در تکبر نهاده‌است.»[۴]

۴۹

«چون اردشیر شهریاریش را استوار کردو دشمنان

۱ - نهایه‌الارب ۱۶ : ۱۶۶ شرح‌البسامه : ۳۳
۲ - الوزراء والکتاب : ۸
۳ - المکافاه : ۱۴۷
۴ - العقدالفرید ۴ : ۲۲۲

خود را بر انداخت گفت: هیچ فرمانروا مانند حرمداران فرمانروایی نکند و هیچ استوار سازنده‌ای مانند آزمون دیدگان. هیچ چیز خرد را مانند بیم و نیاز درجلو دیدگان نیاورد تا با آن هر دو کسی تواند، بحال خویش درنگرد.

۵۰

«چون اردشیر نخستین سخنرانی خود را بر خواند یکی به پاخاست واورا ستود. اردشیر چون سخن او را شنید گفت: خوشا بحال ستوده اگر سزاوار ستایش باشد و خواهنده اگر سزاوار پذیرش.»[۳]

۵۱

«از اردشیر پرسیدند. ای شهریاری که زمانه را پیموده‌وآزموده‌ای. کدام گنج بزرگتراست؟ گفت: دانش که برداشتن آن سبک است و ازدست دادن آن دشوار و بار آن بسیار وجای آن نهان وازدزدیده شدن درامان. دانش درانجمنها آراستگی است ودر تنهایی همنشین. فرومایه

۱ ـ غررالخصایص: ۴۱ الشهب اللامعه: ۱۴۲
۲ ـ سراج الملوك: ۱۰۶
۳ ـ ازیك تادو زهرالاداب: ۲۰۷

بادانش سرور شود ورشکبر نتواند آنرا ازدست تو بگیرد.

«گفتند مال چطور؟ گفت: نه‌چون دانش‌است. بر داشتن آن سنگین است وغم آن بسیار. اگر درانجمن باشی اندیشه آن دلت رامشغول‌دارد واگر درتنهایی، نگهداری آن ترا درمانده سازد.»[۲]

۵۲

«اردشیر چون گل را می‌ستود چنین میگفت. مروارید سفید و یاقوت‌سرخ بر کرسیی از زبرجد سبز است که در میانه آن شوشه‌های زر زرد در نهاده‌انــد. پاکیزگی شراب وبوی‌عطر دارد.»[۳]

۵۳

«هرزمان اردشیر کارگزاری بـه یکسو ازکشور می‌فرستاد به‌اومیگفت. گوهر کسان‌را برای مال ناپایدار مفروش. جز بهبود بخشیدن‌و بسامان کردن کارچیزی بدیده مگیر. ازگمانگه فساد و حرص دوری کن. هیچکس را از فرزندان و خویشانت همراه مبر و کسانی‌که برای

۳ ـ زهرالاداب: ۵۲۴

یاریت بهمراهت میفرستیم ترا بسنده‌اند.»

«در هر ماه برای بی‌نوایان مقرری بگردن گیر و سامان آنرا آشفته‌مساز. نیکیت را از کسی که بر تو رشگ می‌برد، باز گیر.[۱]

۵۴

«باز ایستانیدن بادافره‌ها، انگیزه درنده خویی ستمگران است. روز دادگیری از ستمگر، تلختر از آن روزی است که او ستم میکرده».[۲]

۱ - شاهنامه ۲:۵۴
۲ - المحاسن والمساوی : ۵۰۴

## حاشیه‌ها و سنجشهامیان نسخه‌های اندرزنامه

سنجش دانشمندانه‌ای که پژوهنده ارجمند اندرزنامه میان نسخه های آن کرده وحاشیه هایی که برپاره‌ای ازعبارتها نگاشته‌است،بهمان نظمی که اوسامان‌داده در زیرترجمه میشود. چون برخی ازاین حاشیه‌ها دارای ارج بسیار بـود و بسا کـه پیچیدگی و گاهی‌آشفتگی عبارت متن اندرز نـامه را درکتاب (الغره) روشن میکند ، از این رو اینگونه حاشیه ها راکـه از کتابهای رسائل البلغاء ودیگر سرچشمه‌ها گرفته شده است، در زیربند مربوط به‌خودآوردم.تاخواننده اندرز نامه بآسانی فرق میانه دو عبارت را دریابد و نیازمند نشود در هنگام خواندن، پیاپی کتاب را ورق‌زند واندی جستجو کند تا حاشیه مطلبی را که میخواهد بدست آورد .

درترجمه حاشیه‌ها که درزیرآورده می‌شود، هرکجاچنین کرده‌ایم بجای بازگفتن مطلب حـاشیه، شماره صفحـه کتاب و شماره پاورقی را یادکرده‌ایم .

۱ـ به‌پاورقی شماره یك درصفحه ٦٢نگریسته شود .

۲ - به پاورقی (۱) صفحه (٦۳) نگریسته شود.

۳ ـ در نسخه (ر) و (م) بجای «یخلف» «یخلفه»آمده است .

٤ ـ درنسخه (ر) و (م) «امابعد فان..»

۵ ـ درالتاج : ۸۹ آمده : سخن گفتن باشاهان چنین باید باشد زیرا منش‌شاهان جزمنش توده مـردم است . همچنانکـه اردشیر پور بابك در اندرزنامه اش به‌شاهان گفته‌است .

۶ ـ درنسخه ص ، «الاربعةُ».

۷ ـ درنسخه (م) و (ر) . «العبث والبطر».

۸ ـ ازنسخه (م) : «له»افتاده است

۹ ـ درنسخه (م) :«زاده».

۱۰ ـ درنسخه (ل) : «الاربعه»

۱۱ ـ ازنسخه (م) و (ر) :«ذلك‌منه» افتاده‌است .

۱۲ ـ در نسخه (ر) و (ر) : «الشراب».

۱۳ ـ درنسخه ص‌چنین‌آمده ودر (م) و (ر) .

۱۴ ـآنچه در دوکمان‌آمده ازنسخه‌های (م) و (ر) بی بردن‌نام سرچشمه‌یادگردیده وهرجاسخن ازیکی ازآنهابرداشته شده ازآن نام برده‌ایم.

۱۵ ـ درنسخه (م) آمده: پس دست وزبانش را در گفتن و کردن‌آزادگرداند ، درنسخه (ر) آمده : پس دست‌رادر کردن وزبان رابه گفتن‌آزاد سازد . دررسائل البلغاء آمده : از خوی شاهان خود پسندی ، یارائی ، خودبینی وریشخند کردن‌است و هرچه دریك‌شهریاری‌آسودگی‌به‌دارازاکشد، این‌خوییها در او نیروگیرد تا اینکه مستی فرمانروایی که ازمستی باده سخت تر است براوچیره شود . وچنین پندارد که ازگزندها و بدبختیها ایمن شده است و دست وزبانش رابه بدی‌ها بیالاید وازغروربه ایمنی خویش ، همه‌آنچه را شاهان پیشین ساخته اند تباه کند و کشور را به‌ویرانی کشاند .

۱۶ ـ در نسخه (م) و (ر) «اولئك» افتاده‌است.

۱۷ ـ از نسخه (م) جمله «وقدرته . فکره» افتاده است.
۱۸ ـ به‌پاورقی (۱) صفحه (٦٥) نگریسته شود.
۱۹ ـ در نسخه (م) و (ر) : «لقینی».
۲۰ ـ در نسخه (م) و (ر) : «وهی بعدی».
۲۱ ـ از نسخه (م) جمله : «بمثل،..علی» افتاده‌است
۲۲ ـ در نسخه ص : «وخطیه».
۲۳ ـ درنسخه (م) : «به‌منه» افتاده است.
۲٤ ـ درنسخه (م) : «ومنکم».
۲٥ ـ درنسخه (م) : «المذلین».
۲٦ ـ درنسخه (ر) و (م) : «فلیسه».
۲۷ ـ درنسخه (ر) و (م) : «اللعب والملاهی».
۲۸ ـ درنسخه (ر) : «التوطئه»
۲۹ ـ درنسخه (ر) و (م) : «سراومعلنا».
۳۰ ـ درنسخه ص : «وقدموا قبلی للغدر وخلقت»
۳۱ ـ درنسخه (م) : «تکسربها سکور الفساد ویهاج‌بهما قربات‌البلاء» عبارت در نسخه (ر)نیزچنین است جزآنکه‌واژه «دواهم» بجای «قربات» آمده است.
۳۲ ـ درنسخه (ر) و (م) : «اللطیف» .
۳۳ ـ در نسخه (م) : «ینهتك» .
۳٤ ـ کلمه «للشبهه» ازنسخه (م) افتاده‌است .
۳٥ ـ زیادی‌ازنسخه (ر) گرفته‌شده‌است. منظور پژوهنده حرف «فی» دربند دوم است.
۳٦ ـ درنسخه (م) و (ر) : «به متشبه».
۳۷ ـ در نسخه (م) و (ر) : «بغیر تدبیر یدرك».
۳۸ ـ از نسخه (م) و (ر) جمله : «استفسد» افتاده‌است .

۳۹ ـ در نسخه (م) و (ر) : «من الصلاح، ویخلف».

۴۰ ـ در نسخه (م) و (ر) : الامن بعده «درحاشیه شماره پانزده بعبارت چنانکه در رسائل البلغاء آمده است، نگریسته شود.

۴۱ ـ در نسخه (ر) و (م): «ستبلون».

۴۲ ـ درنسخه (ر) و (م) : «والانصار والاصحاب».

۴۳ ـ درنسخه‌ص: «والمتنصحین».

۴۴ـ درنسخه (م) و (ر) : «والمزینین»،

۴۵ ـ درنسخه (م) و (ر) : «وانما»

۴۶ ـ درنسخه (م) و (ر) : «الملوك»:

۴۷ ـ در نسخه (م) و (ر) :«والعامه»»،

۴۸ ـ در نسخه (م) و (ر) :«شکیه».

۴۹ ـ به پاورقی (۲) درصفحه (۶۶) نگریسته شود.

۵۰ـ پاورقی (۳) درصفحه (۶۶) دیده‌شود.

۵۱ ـ ازنسخه (ر) کلمه :«اخوان»افتاده‌است.

۵۲ ـ درنسخه (م) و (ر) :«فا ، ا ...وان‌ما» آمده‌است.

۵۳ـ این‌عبارت بصورتهای گونا گون دربسیاری از کتاب های عربی‌آمده‌است . مثلا در سائل البلغاء آمده : « دین بنیاد شاهی است وشاهی نگهبان‌دین‌است وهیچکدام بی‌دیگری‌نتواند ایستاد. درعیون الاخبار آمده : «دین و شاهی دو برادرند که هیچکدام ازدیگری بی‌نیاز نیست. دین بنیاداست وشاهی‌نگهبان آنچه بنیادی ندارد ویران است و آنچه نگهبانی ندارد تباه ... تاآخر .»

۵۴ ـ درنسخه (ر) «وتاویله) و «والتفقه» . عبارت «و تلاوته .. السلطان» ازنسخه (م) افتاده است.

۵۵ ـ در نسخه(ر) : «الملك».

۵٦ ـ در نسخه (ر) : «فتحدث».

۵۷ـ در نسخه‌های (م)و(ر):«ولم یجتمع»وعبارت«واعلموا انه» نیامده است.

۵۸ـ به پاورقی شماره(۱) درصفحه(۷۱) نگریسته‌شود.

٦۹ـ درنسخه ص: «یجمع»

٦۰ ـ درنسخه‌ص: «قد».

٦۱ ـ «(ر) : «بالتفتیش» ودرنسخه(م) و (ر) «الجماعات بالتفصیل».

٦۲ ـ (م) و(ر) : «وفصل الدرن والغمر».

٦۳ ـ زیادی از نسخه (ر) است . منظور پژوهنده کلمه «المحمود» است.

٦٤ـ درنسخه(م) و (ر) : «افرح وابهج».

٦۵ ـ «ص». «وصناعات».

٦٦ ـ (ر) و(م) : «الباقی»

٦۷ ـ (ر) و(م): «ویشاوروزنه».

٦۸ ـ درنسخه (ر)و (م) : «اراد».

٦۹ ـ در نسخه [ر)و(م) : «ابتعاثه»

۸۰ ـ » » (م) . «تتقی الغیر».

۷۱ - » » (م) و (ر) : «اعلموا».

۷۲ ـ درنسخه (ر): «علی مافی ایدیهم».

۷۳ ـ پاورقی شماره (۱) در صفحه (۷۳) دیده شود.

۷٤ - ازنسخه (م) و(ر) جمله : «سقطت» افتاده است.

۷۵- درنسخه (م) و (ر) : «بالضعفاء المغلوبین».

۷٦ - ازنسخه(م) کلمه : «جوده» افتاده است.

۷۷ _ از نسخه (م) و (ر) : «مواتا» افتاده است
۷۸ - از نسخه (م) کلمه : المتبتلین» افتاده است.
۷۹ _ درنسخه (ر) : «للملك»
۸۰ _ از نسخه (م) کلمه «ودینهم» افتاده است.
۸۱ - درنسخه(م) کلمه : «اخدانه» ودرنسخه (ر) «اقرانه» است.
۸۲ - درنسخه ص : ابواب در(ر): «لابواب محجوب» و در(م) «لابواب المحجوب».
۸۳ _ درنسخه ص: «ممایوطن».
۸۵ - درنسخه (م) و(ر) : «الجهاله»
۸۵ _ درنسخه (ر) و (م) :«اناخوف»
۸۶ _ پاورقی شماره (۲) درصفحه (۷۲) دیده شود.
۸۷_ درنسخه (ر) و (م) . «اعلموا»
۸۹ _ در نسخه ص . «الولایه».
۹۰_زیادی ازنسخه(ر) است. منظور پژوهنده کلمه «وعقولهم» است.
۹۱ _ در نسخه (م) . «عزنکره» نیامده و در (ر) : «جل وعز» آمده است.
۹۲ - پاورقی شماره (۱) درصفحه (۷۵) دیده‌شود.
۹۳ _ در(م)و(ر) :«بالاصابه في‌السیاسه» آمده.
۹۴ - درنسخه(م) و(ر)، «لمن» آمده.
۹۵ _ ازنسخه (م)جمله: «وتضرع...و موانسه» افتاده‌است وبدل ازنسخه (ر)و «عفو» از نسخه(م) افتاده‌است.
۹۶ - ازنسخه (م) و(ر) : «وجفا» و «عبوس» «وتضییق» افتاده است.

۹۷ - در نسخه (م)و(ر): «لان».
۹۸ - در نسخه(م) . «البشر».
۹۹ - در نسخه(م)و(ر) :«وفی الرعیه».
۱۰۰ - در نسخه(م) و (ر):«وقد یفسدالوالی».
۱۰۱ ــ در نسخه (م) :«ویغلظ»
۱۰۲- در نسخه (م) و(ر): «رقةلها».
۱۰۳ ــ در نسخه(م) «ویقتل»
۱۰٤ پاورقی شماره۲درصفحه (۵) دیده شود.
۱۰۵ - در نسخه (ر) «الطباع».
۱۰٦ ــ از نسخه (م) جمله: «وان الحرب... الموت» افتاده است.
۱۰۷ــ در نسخه (ر) :«فلادفع ولامنع ولاصدولامحاماه».
۱۰۸ ــ در نسخه ص: «جهتین»
۱۰۹ ــ در نسخه ص:«نیه».
۱۱۰ ــ در نسخه ص: «علیها» ودر (م): «مالن یقدر».
۱۱۱ــ از نسخه (م) : «عندالناس» افتاده است .
۱۱۲ ــ در نسخه (ر) «فی اول»
۱۱۳ ــ در نسخه (ر) و (م) : «بدءذهاب الدول». ودر (ر) «یبداء» ودرص «تبدواء».
۱۱٤ــآنچه میان دو کمان آمده از نسخه (ص) افتاده وجز تیکه اخیراز واژه «بطبایع» بازنمانده است.
۱۱۵ ــ در نسخه (م) و (ر) : «یولد» .
۱۱٦ ــ در نسخه (م) : «وتضاغنهم وتطاعنهم»
۱۱۷ - در نسخه (م) و (ر) :«فی»
۱۱۸ ــ در نسخه (م) و (ر) : «مجتمعون».

۱۱۹ ـ درنسخهٔ ص : «ضعیف».

۱۲۰ ـ » » (م)و(ر) : «لایجدون».

۱۲۱ ـ » » (م)و(ر) : ولااشد علی الباءس صبرا».

۱۲۲ ـ » » (م) : «جمعهم»،

۱۲۳ ـ » » (م) و(ر): «ببعضهم».

۱۲۴ ـ ازنسخه(م) : «للملك» افتاده‌است.

۱۲۵ ـ در نسخه(م)و(ر) : «من‌شان».

۱۲۶ ـ « « (م)و(و) : «الاجتماع»،

۱۲۷ ـ « « (م)و(ر) : الملك».

۱۳۸ ـ « « (م)و(ر): «بتملکه وبنفسه».

۱۲۹ ـ « « (م)و(ر): «الدین .. البأس».

۱۳۰ ـ « « (م)و(ر): «وخلت» ودرص: بخلت».

۱۳۱ ـ «الحاسده والمعادیه».

۱۳۲ ـ ازنسخه (م)و(ر) : المنافسه...الحاسده» افتاده‌است

۱۳۳ ـ درنسخه (م)و(ر): «فی‌السلاح»

۱۳۴ ـ درنسخه ص : «المکایده» ودر(م)و(ر) : «المکیده»

۱۳۵ ـ ازنسخه (م) : «واخیرا»افتاده است . ودر(م) و(ر) «واخلقه بالظفر».

۱۳۶ ـ درنسخه (م): استظهار».

۱۳۷ ـ در نسخه (م)و(ر) : «منکم‌الرعیه».

۱۳۸ ـ پاورقی شماره (۳) درصفحه (۶) دیده شود .

۱۳۹ ـ درنسخه (م) و(ر) : «باحیاء»

۱۴۰ ـ « « (ر): «یکونن»

۱۴۱ ـ زیادی از نسخه (ر) است. منظور پژوهنده جمله «عن مراتبهم» است .

۱٤۲ – درنسخه (م)و(ر)« اوحش فیه»
۱٤۳ – درنسخه (م): «اوذنب»
۱٤٤ – پاورقی شماره (۱) درصفحه (۷) دیده شود.
۱٤٥ – درنسخه (ر): «صارضربرا».
۱٤٦ – « « (م) : «اشیاء فوق» ودرنسخه (ر): فوق :
۱٤۷ – « « (م) : «اشیاء ارفع» در(ر) الاشیاء ارفع.
۱٤۸ – « « (م)و(ر) : «من الملوك حالا» .
۱٤۹ – درنسخه ص :«یلون»
۱٥۰ – « « (م)و(ر) : «منکم الرعیه وقد اضیع».
۱٥۱ – « « ص:«فی» .
۱٥۲ – « « ص: «فلیکاثرهم»
۱٥۳ – « « (م)و(ر) : «یبادروا بالاخذ».
۱٥٤ – « « ص:« یقولون».
۱٥٥–یخافه.
۱٥٦ - درنسخه (م) : « یخاف»
۱٥۷ – « « (ر)و(م): «ولکنما»
۱٥۸ – « « (م)و(ر) صلاحاً.
۱٥۹ – « « ص : لنفسه.
۱٦۰ – « « ص: «سترا»
۱٦۱ – « « (م)و(ر) : «واعلموا»
۱٦۲ – « « (م)و(ر): «وتعب»ودرص:« حفظ»
۱٦۳ – « « (م)و(ر) : «ومن شاء منکم».
۱٦٤ – پاورقی شماره یك درصفحه (۸)دیده‌شود .
۱٦٥ – درنسخه (م)و(ر) : شم.

۱۶۶ – « « (م) :«الذکر».

۱۶۷ – « « (م) : «الامر بعده».

۱۶۸ – « « (م) :«الرعیه»

۱۶۹ – ازنسخه (ر) کلمه : «واحد» افتاده است

۱۷۰ – « « (م) و(ر) کلمه : «هذا» افتاده است.

۱۷۱ - زیادی ازنسخه (ر) است . منظور پژوهنده جمله «احباء» .... منهما» است .

۱۷۲ – درنسخه ص: «احب اصحابه»

۱۷۳ – « « (م) و (ر) : «جیل»

۱۷۴ – « « ص : انزالها بعدوهم لوولو بعدهم» .

۱۷۵ – « « ص: «اضیع».

۱۷۶ – « « (م): «لیختر الوالی... ثم‌لنفسه ولیا». درنسخه (م) و(ر) : «ثم‌للرعیه».

۱۷۷ – درنسخه (م) و(ر): «یکتب»

۱۷۸ – « « (م)و(ر) : «من ... اهل‌المملکه» درنسخه (ر) «عباد اهل» .

۱۷۹ – درنسخه (م)و(ر) : «لایکون»:

۱۸۰ – « « (م‌و(ر) : «التی‌عندالرهط الاربعه‌الی‌النسخه اللتی عندالملك ففضضن جمیعاً».

۱۸۱ – درنسخه (م)و(ر) : «ثم نوه‌بالذی».

۱۸۲ – « « (م)و(ر) : «فلیس».

۱۸۳ – « « (م)و (ر) : «سیناله ».

۱۸۴ – « « (م)و(ر) : «فیصم‌ویعمی»

۱۸۵ – « « ص: و«بین قومه».

۱۸۶ - جمله‌ای که از بخل حکایت دارد در نسخه(م) و(ر) نیامده لیکن در نص رسائل البغاء آمده‌است.

۱۸۷- در نسخه ص «بغیر قدره» آمده و از نسخه(م) درست‌شد. و از نسخه (ر) جمله : ولیس له ان یغضب.... والندامه: افتاده است.

۱۸۸ - در نسخه (ر) :«لان الحسد لایحب ان یکون الاعلی الملوك ... تا آخر .

۱۸۹ - در نسخه ص: الثغور و کلمه «امر» از نسخه(م) و(ر) افتاده است .

۱۹۰ - در نسخه ص : یبسط» ودر(م) «اذهو معور».

۱۹۱ - پاورقی شماره (۱) درصفحه(۹) دیده شود .

۱۹۲ - درنسخه (م)و(ر) : «والنزهه» .

۱۹۳ - پاورقی شماره (۲) درصفحه (۹)دیده شود

۱۹۴ - در نسخه(م)و(ر) : اعلموا انکم لن تقدر واعلی ... من الطعن والازراء علیکم»

۱۹۵ - درنسخه ص: «اعلموا».

۱۹۶ - « « (م)و(ر) : ولیس فضل الملك ... الا بقدرته» .

۱۹۷ - « « (م)و(ر) : «واستفادة المکارم».

۱۹۸ - « « (م)و(ر)«لیس السوقه کذلك».

۱۹۹ - پاورقی شماره (۳)درصفحه (۹)دیده شود

۲۰۰ _ درنسخه ص : «وان لایکون»

۲۰۱ _ فزونی ازنسهٔ (ر) است.منظور پژوهنده جملـه : «حذره للمباعدین وان یتقی بطانه السوء اشدمن» .

۲۰۲ _ در نسخه (م)و ر : «اذالم یبداء بتقویم الخاصه» .

۲۰۳ _ « » (م)و(ر) : «امریء» .

۲۰۴ ـ از نسخه (ر) جمله : «حتی یجتمع... بطانته» افتاده است. ودر نسخه(م): حتی یجتمع فی ذلك اهل المملکه» .

۲۰۵ ـ پاورقی شماره (۱) درصفحه ۱۰ دیده‌شود .

۲۰۶ ـ درنسخه (م) : «تهون».

۲۰۷ ـ « « (م)و(ر) : «حتی یری».

۲۰۸ ـ « « ص:«یتکاتموها».

۲۰۹ ـ « « (م)و(ر): « کمکاتمتهم»

۲۱۰ ـ « « (م) و(ر) : «داعیه».

۲۱۱ ـ « « ص : «لا یصغر».

۲۱۲ ـ در نسخه ص:»لا یصغر».

۲۱۳ ـ فزونی از نسخه (ر) است . منظور پژوهنده کلمهٔ حتی است.

۲۱۴ ـ در نسخه ص : «حتی یضیعه».

۲۱۵ ـ در نسخه ص و(ر) چنین است ودر نسخه (م) آمده: «غشاء».

۲۱۶ ـ در نسخه ص پس از واژه «ذلك» عبارت : حیث تکرهون» آمده‌است .

۲۱۷ ـ درنسخهٔ ص: «وحبالکم».

۲۱۸ ـ پاورقی شماره ۲ درصفحه (۱۰) دیده‌شود .

۲۱۹ ـ درنسخه(م)و(ر) : «شر»

۲۲۰ ـ « « (ر) :منه.

۲۲۱ ـ در نسخه (م)و(ر) : «بهما».

۲۲۲ ـ « « (ر) : به».

۲۲۳ ـ « « (م)و(ر) : ساعه» .

۲۲۴ – در نسخه (م)،(ر): «فلاتکونوا له فی شیء من ساعات الدهر».

۲۲۵ – « « (م) و(ر) : «اتق»

۲۲۶ – « « (م) : «القادر»

۲۲۷ – « « «اسعدوا» در (ر) : «بالرأی».

۲۲۸ – « « ص : «عرفتان»

۲۲۹ - در نسخه ص : ماتزیدوفی نفسه».

۲۳۰ – « « « : «واذا»

۲۳۱ – « « « : «ولقوه».

۲۳۲ – « « (ر) :«الهوی منه» ودر ص«فی الهوی».

۲۳۳ – « « (م)و(ر): «صنفاوهی کذلك حیث وقعت».

۲۳۴ – « « (م) و (ر) : «اشتهر».

۲۳۵ – در نسخه (ر) : «الناس طرا» .

۲۳۶ – « « (ر) : «مناصح».

۲۳۷ – « « ص: «لن».

۲۳۸ – « « (م)و(ر) : «اتیان».

۲۳۹ – « « (م) «بنصیحته».

۲۴۰ – « « (ر) : «وزراء»

۲۴۱ – در نسخه (ر) : «نافقا».

۲۴۲ – « « (م) و (ر) : «اجزاء فی العمل».

۲۴۳ – « « (ر) . «یعتدونلك تقریبا الیهم و یجد ... تا آخر» .

۲۴۴ – « « (م) و (ر) : «ویسمی هوذلك و کثیر ممن معه فحریا .

۲۴۵ ـ درنسخه (م) و (ر) : فان «ارادالملک» .

۲۴۶ ـ « « (م) و (ر): «اراد» .

۲۴۷ ـ « « (م) و (ر) : «قالوا انما نفسد ولانصلح» .

۲۴۸ ـ پاورقی شمارهٔ (۱) درصفحهٔ یازده دیده شود .

۲۴۹ ـ درنسخه (م) و (ر) : «للملوک» .

۲۵۰ ـ « « (م) و (ر) : «من» .

۲۵۱ ـ درنسخه (م) و (ر) : «وفی‌ها عملوا و لهـا سعوا و ایاها ارادوا» .

۲۵۲ ـ درنسخه (م) : «والافان» . درنسخه (ر) «وان امتنعوا معا فی ایدی الملوک فان فیما»

۲۵۳ ـ پاورقی شمارهٔ (۲) درصفحهٔ (۱۲) دیده شود.

۲۵۴ ـ درنسخه (م) و (ر) : «من قبل» .

۲۵۵ ـ « « (م) و (ر) «صلاح»

۲۵۶ ـ « « (ر) : «وجمیع الناس والرعیه» .

۲۵۷ ـ « « (م) و (ر) : «حتی یقرب» .

۲۵۸ ـ « « (م) و (ر) : «حتی یصیر الی» .

۲۵۹ ـ « « (م) و (ر) : «عما وراء ها» .

۲۶۰ ـ « « (م) و (ر) : «الملک» .

۲۶۱ ـ « « (م) و (ر) : «وساعة المشرب» .

۲۶۲ ـ « « (م) و (ر) : «وساعة اللهو» .

۲۶۳ ـ « « (م) و (ر) : «الاستخدام...الاستئخار» .

۲۶۴ ـ « « (م) و (ر) : «السخف وهواشد الامرین» .

۲۶۵ ـ « « ص : «اقرانه» .

۲۶۶ ـ « « (ر) : «من کان» .

۲٦۷ ـ درنسخهٔ (م) و(ر) : «عنه» .

۲٦۸ ـ « « (م) و (ر) : «سوعد» .

۲٦۹ ـ « « (ر) ، «انما وضعوا» .

۲۷۰ ـ « «(ر):المتتابعين له».

۲۷۱ ـ « « (ر) : «فيض» .

۲۷۲ ـ درنسخه (م)و(ر) : علی ما يحزنه»

۲۷۳ ـ « « (م)و(ر) : «واخاه وعمه وابن عمه».

۲۷٤ ـ این عبارت در کتاب الکامل مبرد ۲ : ۳۱۰ گفته شده است .

۲۷۵ ـ درنسخه(ر):«کلم ذلك».

۲۷٦ـ « « ص: «ستجدوا» ودر نسخه(ر) و(م):«وستجد»

۲۷۷ ـ درنسخه (م)و(ر) : والمحتملين والمتمنين».

۲۷۸ ـ ازنسخه(ر) و (م): من ذلك «افتاده است».

۲۷۹ ـ درنسخه (ر)و(م) :لم يرج».

۲۸۰ ـ درنسخه (ر)و(م) :«واهل».

۲۸۱ ـ « « (ر) و(م) : «منه الابه» .

۲۸۲ ـ « « (م) . «جعلوا اولادالملك من بنات عمومتهم

۲۸۳ ـ « « (م) و (ر) : «الكامل غير سخيف العقل ولا عازب الرأی وناقص الجوارح ولامعيوب عليه فی الدين» .

۲۸٤ ـ درنسخهٔ (ر) :«استراح کل امریء الی مايليه ونزع الی جديلته وعـرف حاله درنسخهٔ (م) « استراح کل امریء علی جديلته وعرف حاله» .

۲۸۵ ـ درنسخهٔ (م) و(ر) : «خطلا» .

۲۸٦ ـ درنسخهٔ (ر) : « این بند درپشت سر بند پس از آن

یادداشت شده است .

۲۸۷ - درنسخهٔ (م) : «وجده» .

۲۸۸ - « « ص : «تبلغ» .

۲۸۹ _ « « : «رضی» .

۲۹۰ _ « « (ر) (م) : «علی بعض اعوانکم المعروفین بالنصیحة لکم» .

۲۹۱ - درنسخهٔ ص سفید است.

۲۹۲ - پاورقی‌شمارهٔ (۱) درصفحهٔ (۱۳) دیده شود.

۲۹۳ - در نسخهٔ (م) : «باصلاح» .

۲۹۴ - پاورقی‌شمارهٔ (۱) درصفحهٔ (۱٤) دیده شود .

۲۹۵ _ درنسخهٔ (م) و(ر) : «وفیه صلاح جمیع ملوککم و عامتکم وخاصتکم» .

۲۹۶ - درنسخهٔ (م) و(ر) افزوده شده: مالم تضعوا غیره».

۲۹۷ - « « (م) : «الالف من‌السنین» .

۲۹۸ _ پاورقی‌شمارهٔ (۲و۳) درصفحهٔ (۱۳) دیده شود .

۲۹۹ _ درنسخهٔ (م) و(ر) : «تخصئون».

۳۰۰ _ ازنسخهٔ (م) و(ر) جمله : «توهوا ما وثقنا » افتاده است .

۳۰۱ - درنسخهٔ (م) و (ر) : «بوحدتهٔ» .

۳۰۲ - درنسخهٔ (م) و(ر) : «لایفنیها ... فناء ودرنسخه (ر) لایمیتها موت داعیها» .

۳۰۳ _ نسخهٔ (ر) : عجل بنا واخرکم وقدمنا و خلفکم .

۳۰۴ - ازنسخه (م) و(ر) جمله : « وان یرفعکم... عاداکم» افتاده است .

۳۰۵ ـ در نسخهٔ (م) و(ر) : زیاله .

۳۰۶ ـ « « (م) و(ر) :«وعداوته» .

۳۰۷ ـ پاورقی شمارهٔ (۳) در صفحهٔ (۱٤) دیده شود .

۳۰۸ ـ از نسخهٔ (ر) (م) جملهٔ : « التی ... القیامه » افتاده است .

## سرچشمه‌های دیباچهٔ پژوهنده


۱ـ الاخبار الطوال از ابی حنیفهٔ دینوری پژوهیده عبدالمنعم عامر (قاهره ـ ۱۹۶۰) .

۲ ـ البدء والتاریخ . از مطهر بن طاهر مقدیسی ( پاریس ـ ۱۹۱۹) .

۳ ـ التاج فی اخلاق الملوك. از عمرو بن بحر جاحظ پژوهیده احمد زکی (چ - دار الکتب قاهره ۱۹۱٤) .

٤ ـ تاریخ الرسل والملوك . از محمد بن جریر طبری ـ پژوهیده محمد ابوالفضل ابراهیم دارالمعارف مصر .

٥ ـ تاریخ سنی الملوك الارض والانبیاء . از حمزه بن حسن اصفهانی ( چ ـ دارالحیاة بیروت ۱۹٦۱) .

٦ ـ تاریخ یعقوبی. از ابن واضح یعقوبی (چ ـ صادر بیروت ـ ۱۹٦۰) .

۷ ـ تجارب الامم (مجلد اول) از ابوعلی مسکویه (عکسی بازنکوگراف) .

۸ ـ التمثیل والمحاضره . از ابی منصور ثعالبی پژوهیده عبدالفتاح محمد الحلو (قاهره ۱۹٦۱) .

۹ ـ التنبیه والاشراف. از ابوالحسن علی بن حسین مسعودی (چاپ اروپا بازاکسی ـ کتابفروشی خیاط ۱۹٦٥ ) .

۱۰ ـ ثمار القلوب فی المضاف والمنسوب . از ابی منصور ثعالبی پژوهیده محمد ابوالفضل ابراهیم (قاهره ۱۹٦٥) .

۱۱- رسائل البلغاء · ازمحمد کردعلی (چاپ. لجنه التألیف ۱۹٤۸) .

۱۲ - رساله درذم دبیران . ازجاحظ ( ضمن رسایل جاحظ چاپ شده) پژوهیده عبدالسلام هرون (قاهره ۱۹٦٥) .

۱۳ ـ زهرالاداب از حصری - پژوهیده بجاوی ( چ ـ قاهره ) .

۱٤ - سراج الملوك ازطرطوشی (چ ـ قاهره) .

۱٥ - شرح العیون فی شرح رسالة ابن زیدون پژوهیده استادمحمد ابوالفضل ابراهیم (قاهره ۱۹٦٥).

۱٦ ـ السعادة والاسعاد ، از ابوالحسن عامری ( ویسبادن ۱۹٥۷ ـ ۱۹٥۸ ) .

۱۷ ـ شاهنامهٔ فردوسی ۲،۱ . ترجمهٔ بنداری پژوهیده عبدالوهاب عزام (چ - دارالکتب قاهره - ۱۹۳۲) .

۱۸ - شرح القصیده البسامه ازابن زیدون (چ - قاهره) .

۱۹ـ الشهب اللامعه فی السیاسه النافعه . ازابن رضوان دست نوشت درکتابخانهٔ استاد خیرالدین زرکلی) .

۲۰ـ صبح الاعشی ازقلقشندی (بازعکسی ازچاپ پیشین) .

۲۱ - العقد الفرید از ابن عبدربه ( چ . انجمن تألیف و ترجمه ونشر) .

۲۲ـ عین الادب والسیاسه . ازابن هذیل ( درحاشیه غرر ـ الخصایص چ · قاهره) .

۲۳- عیون الاخبار ازعبدالله بن مسلم بن قتیبه (چاپ عکس ازروی چاپ پیشین در دارالکتب قاهره ۱۹٦۳) .

۲٤ ـ غررالخصایص · ازوطواط (چ . قاهره) .

۲۵ ـ غرر السیر. از ابی منصور ثعالبی (چ. پاریس باز عکسی درتهران) .
۲٦ ـ الفاضل . از ابی العباس المبرد . پژوهیده استاد عبدالعزیز میمنی (چ . دارالکتب ۱۹٦٥) .
۲۷ ـ الفهرست . از محمدبن اسحاق ابن الندیم پژوهیده فلوگل (بازچاپ عکسی در بیروت کتابفروشی خیاط ۱۹٦٤) .
۲۸ـ الکامل. از ابی العباس المبرد پژوهیده محمدابوالفضل ابراهیم (قاهره - ۱۹٦٥)
۲۹ـ کتاب الاداب . ازجعفر بن شمس الخلافه (کتابفروشی خانجی قاهره) .
۳۰ ـ کتاب الغره . از نویسنده ای گمنام بساو کیع قاضی محمدبن خلف بن حیان باشد دست نوشت در کتابخانه زرکلی .
۳۱ ـ لباب الاداب . ازاسامة بن منقذ پژوهیده احمد مجمد شاکر (چ . قاهره گ) .
۳۲ ـ المحاسن والمساوی . از بیهقی (چ . دارصادر بیروت ۱۹٦۰) .
۳۳ـ محاضرات الادباء از راغب اصفهانی (چ . دارالحیاة بیروت) .
۳٤ ـ مروج الذهب . از ابی الحسن علی بن الحسین مسعودی پژوهیده شیخ محی الدین عبدالحمید (چ. قاهره) .
۳٥ ـ المکافاة وحسن العقبی . ازاحمدبن یوسف پژوهیده استاد محمود ـ محمد شاکر.
۳٦ ـ المصنف . ازابن وکیع تونسی (عکسی ازدست نوشت برلین) .

۳۷ – نثر الدرر . از آبی ( نسخه عکسی دارالکتب قاهره شمارهٔ ٤٤٢٨) .

۳۸ – نهایة‌الادب . از نویری (چاپ عکسی از چاپ نخستین دارالکتب المصریه) .

۳۹ – الوافی بالوفیات . ازصفدی (جلدهای چاپ شده در زنجیرهٔ نشریه‌های اسلامیه) .

٤۰ – الوزراء والکتاب . از ابن عبدوس جهشیاری پژوهیده استاد مصطفی سقا و دیگران (قاهره - ۱۹۳۷) .

# فهرست نام کسان

**آبی :**

ابوسعید[1]، منصور پور حسین آبی از مردم آبه ساوه است و او شاعر و کتاب نویس بوده . چندی وزیری رستم ملقب به مجدالدوله پسر فخرالدوله پسرر کن‌الدوله دیلمی را می‌داشته است. یاقوت حموی کتاب نثرالدر و تاریخ ری‌رااز تألیفهای اوقلمداد کرده است. معجم‌الادبا ج ۵ : ۵۵ (چ قاهره)

صفحه‌ها :

۵۳، ۵۸، ۵۹

**ابان لاحقی :**

یکی از شاعران ایرانی عرب زبان است که وابسته به‌فضل برمکی بوده . او کتاب کلیله و دمنه را از فارسی به شعر عربی برای یحیی برمکی ترجمه کرده‌بود. ابن‌ندیم ترجمه کتابهای کارنامه اردشیروکارنامه انوشروان و کتاب « بلوهر و بردانیه » و کتاب‌نامه‌ها «رسائل» و کتاب خواب‌نامه هندی‌را از ترجمه‌های او یاد کرده است : درمیانه ابان‌لاحقی و ابونواس که هردو متهم بزندیقی بوده‌اند نکوهشگریهای بسیار رفته است . الفهرست : ۱۷۸ (چ قاهره)

صفحه‌ها :

۲۴

---

۱ ـ در کتاب یاقوت کنیت او «ابوسعد» چاپ شده .

**ابن‌اثیر:**

ابوالحسن علی‌بن ابوالکرم معروف به «ابن‌الاثیر» درجزیره‌ابن عمرموصل که دردجله است بدنیا آمده وپس ازسفر شام باز بموصل بازگشته به پژوهش در«حدیث» وتاریخ پرداخته است.

ارجدارترین اثراو کتاب ـ الکامل فی‌التاریخ ـ است که ازهبوط آدم آغاز شده وبه‌سال ۶۲۸ هجری پایان پذیرفته. زادروز او چهارم جمادی الاول ۵۵۵ هجری برابر ۱۱۹۵ میلادی ومرگش درماه ۶۳۰ هجری برابر ۱۲۷۰ میلادی درموصل رخ داده است. وفیات‌الاعیان ۱: ۳۴۸ (چ قاهره)

صفحه‌ها:

۲۳، ۲۸

**ابن‌الندیم:**

محمد پور اسحاق معروف به «ابن‌الندیم الوراق» از ناشران دانشمند ودرست نویس سده چهارم هجری است. کار او نسخه برداری ازکتابها وصحافی‌وفروش آنها بوده ازاینرو به«وراق» مشهور گردیده. از ابن‌ندیم کتابی مانده بنام «الفهرست» که شامل نام کتابهای بسیاری است وآن بمعنی«کاتالوگ» فرنگی است که امروز بیجا آن را رواج داده‌اند. ابن‌ندیم درسال ۳۷۸ هجری برابر ۱۱۰۲ میلادی درگذشته است.

صفحه‌ها:

۱۱، ۴۸، ۵۱

**ابن دیصان:**

این دانشمند درآخرهای روزگار اشکانیان کیشی پدیدآورده بود

ومانی درفلسفه خود ازاندیشه‌های او بهره‌برداری کرده است.

فلسفه ابن دیصان برپایه دوگانگکی ، روشنی و تاری ، استوار بوده و چنانکه نوشته‌اند باور داشته که نور زنده ، دریابنده ودانا است و بوارونه آن، تاری نادان نادریاب ونــاآگاه است . پیروان او درباستان زمان درجنوب عراق وبطایح ، بوده‌اند و درچین و خراسان دسته‌هــای پراکنده‌ای ازایشان نیز بوده است. الفهرست : ۴۸۸ (چ قاهره)

صفحه‌ها :

۱۱

**ابن‌قتیبه دینوری :**

ابومحمد عبــدالله پورمسلم پورقتیبه دینوری یکی از دانشمندان بزرگ ایرانی درسده چهارم است که درزبان و ادبیات عرب وگونه‌های حدیث وقران ودشواریهای آن بسیار دانــا بوده واز کسانی است که به درست نویسی وراستگویی مشهور است .

پدرش ازمردم مرو بوده وخودش بنوشته ابن‌ندیم وابــن‌بنداری وابن‌اثیر در کوفه وبنوشته سمعانی دربغــداد بسال ۲۱۳ هجــری برابر ۸۴۱ میلادی دیده به‌جهان گشوده است وچون زمانی‌درشهر دینور (ماه الکوفه) دادور بوده به‌دینوری شناخته شده‌است .

ابن‌قتیبه دربغداد بالیده وفرهیخت یافته واز کسانی مانند ابراهیم ابن‌سفیان زیاد نحوی و ابن راهویه و ابوحــاتم سجستانی و ابوالفضل ریاشی دانش‌گرفته است. ازشاگردان او پسرش‌احمد پورقتیبه‌ودرستویه فسایی وعبدالله سکری را نام برده‌اند . ابن قتیبه از وابستگــان عبیدالله پوریحیی پورخاقان بوده و کتاب ـ ادب‌الکاتب ـ را بنام او نوشته‌است.

ابن قتیبه از فارسی‌دانان است ودر کتاب ارزنده او بنام «عیون

الاخبار»، مطالب بسیاری از کتابهای فارسی بعربی برگردانیده ومن آنها را بفارسی برگردانیده‌ام ودرمجله بررسیهای تاریخی زیرعنوان- پرتوی ازفرهنگ ایران در روزگار ساسانی - چاپ شده است.

عبدالله‌بن مسلم‌بن قتیبه در شب اول ماه رجب سال ۲۷۶ هجری برابر ۹۰۵ میلادی درگذشته است.

صفحه‌ها:

۴، ۵۰، ۷۱

**ابن مقفع:**

روزبه پسر دادبه که پس از مسلمان شدن نـام «عبدالله» و کنیت «ابومحمد» را برگزیده بود، دراصل ازمردم گور (جور) فیروزآباد کنونی درفارس، شارستان اردشیرخـور بوده است. اونخست دبیر داود پسر عمربن هبیره بوده. سپس که امویان برافتادند دبیرعیسی پورعلی عباسی ونماینده اودرکرمان شد. روزبه درزبانهای فارسی و عربی بسیار توانا بوده واز مترجمان زبردست فارسی بعربی است. کتابهائی که ازفارسی بعربی ترجمه کرده یکی خدای نامگ است ودیگری آئین نامگ ودیگری کلیله‌ودمنه‌ودیگری مزدك نامگ ودیگری تاج نامگ دررفتارانوشروان وکتاب ادب الکبیر وادب الصغیر است.

روزبه با اشاره منصورعباسی بدست سفیان پورمعاویه والی بصره درسال ۱۴۴ هجـری کشته و در تنور سوزانیده شده است. روزبـه از پیشگامان پیشرفت دهندگان زبان عربی درعصرعباسی است‌وحق‌بزرگی بگردن عرب زبانان دارد.

صفحه‌ها:

۴۸، ۴۹، ۵۹

**ابن وکیع تنیسی :**

ابومحمد حسن پورعلی پوراحمد پورمحمد بن خلف قاضی مشهور به‌ابن‌وکیع، شاعری بوده که شهرتی بهم‌زده بود وثعالبی در کتاب یتیمة‌الدهر از او ستایش کرده است .

زادگاهش شهرتنیس درمصرومرگش نیزهمان‌جا در روزسه‌شنبه هفت روزمانده از جمادی‌الاولی سال ۳۹۳ هجری برابر ۱۰۲۶ میلادی رخ داده است . وفیات‌الاعیان ج ۱: ۱۳۷ (چ قاهره).

صفحه‌ها:

۵۶

**ابونواس :**

حسن پورهانی اهوازی معروف به‌ابونواس ازشاعران نوسازدر زبان عربی است که درزمینه‌های غزلی بویژه ستایش شراب شعرهای بسیار سروده است . ابونواس نخست شاگرد و البة بن حباب اسدی شاعربوده سپس از اوبریده‌است . ابونواس ازشاعرانی است که متهم به مانیگری است. هرچند خود اوابان‌لاحقی شاعررا باین اتهام‌نکوهیده است. مرگ ابونواس را در دهه بازپسین سده دوم هجری نوشته‌اند .

صفحه‌ها:

۲۵

**احسان عباس**

استاد احسان عباس پژوهنده دانشمند «عهد اردشیر» درماه دسامبر ۱۹۲۰ میلادی درفلسطین دیده به‌جهان‌گشوده وپس از بالیدن در آنجا بسال ۱۹۴۱ ازدبیرستان بیت‌المقدس ودانشسرای عالی آنجادیپلم گرفته است .

وی ازسال ۱۹۴۱ تا۱۹۴۶ در دبیرستان صفد دبیری کرده وچون دنباله دانش اندوزی‌را رها نمی کرده درسال ۱۹۴۹ از دانشگاه قـاهره موفق بگرفتن لیسانس درادبیات، پس بگرفتن‌پایه فوق لیسانس (M. S) سپس پایه دکترا ازهمان دانشگاه کامیاب می گردد.

استاد احسان عباس از سال ۱۹۶۱ تـاکنون استادکرسی ادبیات عرب دردانشگاه بیروت است ونزدیك به۲۸ کتاب تألیف وترجمه‌کرده یا پژوهیده که ازجمله‌آنها همین کتاب - عهد اردشیر - است.

صفحه‌ها:

۹، ۶۱

**احمد تیمور پاشا:**

از اشراف دانشمند مصربوده که‌آثار تحقیقی بسیاری ازاو بـاقی مانده ونیز مقداری از دارائی خودرا وقف کارهای فرهنگی کرده‌که هم اکنون بادست انجمنی بنام - لجنة نشرمؤ لفـات تیموریه - درکارهـای فرهنگی بویژه نشر آثار احمد تیمورپاشا بکار برده می‌شود. شادروان تیمورپاشا پژوهشگری دانشمند وازتعصب پاکیزه بوده‌است.

صفحه‌ها:

۶۰

**اردشیر بابکان:**

اردشیر پوربابك پورساسان ازسوی مادر بخاندان بـازرنگی که در روزگار اشکانیان شاهان فارس بوده‌اند می‌پیوسته‌است.

ساسان نیای اردشیر سرور پرستشگاه‌آناهید درشهر استخربوده. اردشیر درزمان پدرش بابك بسال ۲۱۲ میلادی درشهر دارابگرد پایگاه «ارگبدی» داشته و از آن زمان آغازکرده است با امیران محلی پـارس

ستیزه کردن و خاك ایشان را بقلمرو خود برافزودن[1].

چون شاپور برادر مهتر اردشیر در سال ۲۰۸ میلادی بناگاه درگذشت، از آن زمان اردشیر فرمانروای سراسر فارس میشود.

اردشیر به کرمان و کناره خلیج فارس لشکر کشیده و آنجارا بگرفته است سپس ازراه اصفهان بخوزستان رو آورده و در کنار کانال مشرگان (مسرقان) که حمزه کندن آنرا باردشیر کیانی نسبت داده وچهره فارسی نام‌را «اردشیرگان» یاد کرده، نزدیك پل اربك «قنطرة اربق» ، با اردوان نام، شاه اشکانی خوزستان می‌جنگد واورا می کشد وبرخوزستان‌ومیشان درجنوب عراق چیره میشود .

پس از آن بلشکرگاه اشك بیست وهشتم ، اروودان پنجم رومی‌ـ آورد ودرجنگی که دردشت هرمزدگان رو داده‌در روز آخر مهرماه با اردوان پیکار میکند واورا می کشد وبیدرنگ بکاخ اردوان که درشهر نهاوند بوده درمیاید[2].

ارتور کریستن‌سن، تاریخ‌این جنگ را ۲۸ آپریل ۲۲۴ میلادی یادداشت کرده است[3]. پس ازاین نبرد که تکلیف شهریاری ایران در آن روشن میگردد، باز اردشیر چندی می کوشد تاکشور را ایمن‌می‌سازد و امیران محلی را یکی پس ازدیگری فرمانبرخویش میکند . آنگاه در سال ۲۲۶ میلادی تاج شاهنشاهی را بسرمی‌گذارد .

اردشیردرپایان‌عمرخودازشاهنشاهی کناره‌گرفته ورشته‌فرمانروابی ایرانشهر را به پسرش شاپور یکم داده است. تاریخ این کناره‌گیری را درسال ۲۴۰ میلادی نوشته‌اند .

---

۱ـ ایران درزمان ساسانیان : ۱۰۶ (چ، تهران) . الاخبارالطوال:۴۵ (چ، تهران)

۲ـ الاخبارالطوال : ۴۴ (چ، قاهره)

۳ـ ایران درزمان ساسانیان : ۱۰۶ (چ، قاهره)

صفحه‌ها :

۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶
۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰،
۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵
۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۸۵، ۵۹، ۶۰
۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵
۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰

**اردوان :**

اردوان پنجم اشك بیست و هشتم آخرین شاهنشاه اشکانی است. او با اینکه توانسته بود امپراطوری روم را درمیدان نبرد شکست دهد و باجی راکه رومیان بنام نگهداری دربندهای کوهستان قفقاز بایران می‌پرداختند وچندین سال به پس افتاده بود از آن دولت بگیرد، درجنگ از اردشیر بابکان شکسته شد و کشته گردید و با کشته‌شدن او دودمان اشکانی شهریاری ایرانشهر را بخاندان ساسانی سپرد. اردوان بسال ۲۱۶ میلادی بشهریاری رسیده و در سال ۲۲۶ میلادی کشته شده است.

صفحه‌ها :

۱۸، ۱۹

**ارسطو :**

دانشمند یونانی و شاگرد افلاطون بوده و میگویند نخستین کسی است که قاعده‌های منطق قدیم را بشکل علمی نوشته است. از اینرو بر منطق قدیم گاهی نام «منطق ارسطو» می‌نهند.

صفحه‌ها :

۴۹

**اسکندر :**

اسکندر (۳۳۶-۳۲۳ پ - م) پسر فیلپوس پادشاه مکدونیا است که در روایات شرقی مقدونیه را جایی در واحه‌های غربی مصر نوشته‌اند وبرابر روایات یونانی سرزمینی درشمال یونان کنونی بوده‌است.

اسکندر پادشاهی بسیار جاه‌طلب بوده ولشکر کشیهای او تاهرجا رفته باشد، انگیزه برافتادن دانش وفرهنگ یونانی وتمدن و فرهنگ ایرانی روزگار هخامنشی شده است وبی جهت نیست که ایرانیان اورا (گسجستگ) می‌خوانده‌اند . اردشیر نیز دراندرز نامه‌اش او را بدخواه ایران می‌شمارد.

صفحه‌ها :

۲۰، ۲۸، ۴۹، ۶۹

**براون :**

سرادوارد[1] براون خاورشناس انگلیسی است که بیشتر عمرخودرا درراه پژوهش درتاریخ وادب‌ایران بکاربرده وازکارهای اومهمتر ازهمه تاریخ ادبیات ایران است که درچهارجلد نوشته شده وبفارسی‌نیز ترجمه گردیده است .

براون درکارهای سیاسی نیز هوادار استقلال ایران و از مخالفان قرارداد ۱۹۰۷ بوده که دولت متبوع او با روسیه تزاری برای تقسیم ایران بسته بود و درکمیته لنج که گروهی از آزادیخواهان انگلیس آن را برای هواخواهی از ایران برپاکرده بودند ، نیز فعالیت داشته است .

براون که دردانشگاه کمبریج استاد کرسی زبان فارسی‌بوده بسال

1- Sir Edward brown

۱۸۶۲م دیده به جهان گشوده و بسال ۱۹۲۶ م رخت از جهان بربسته است .

صفحه‌ها :

۳۰

بلاذری :

احمدبن یحیی معروف به بلاذری بغدادی از نویسندگان سده‌سوم هجری واز ترجمانان فارسی بعربی بوده ونزد متوکل عباسی جایگاهی داشته است .

احمدبن‌یحیی باخوردن مقداری‌بیش‌ازاندازه ازدانه بلاذر درآخر عمرگرفتار حمله‌های جنون شد چنانکه اورا درتیمارستان بندکردند و درآنجا بسال ۳۲۹ هجری برابر ۹۰۸ میلادی درگذشته‌است .

کتاب فتوح‌البلدان بلاذری که از آثار اوبدست ما رسیده، چندین بار چاپ شده است .

صفحه‌ها :

۵۳

بنداری :

فتح‌بن علی بن فتح اصفهانی که در سده ششم هجری می‌زیسته نخستین کسی‌است که شاهنامه استاد فرزانه طوس‌را به نثر عربی ترجمه کرده است . ترجمه بنداری بکوشش روانشاد دکترعبدالوهاب عزام مصری چاپ شده .

صفحه‌ها :

۵۳

**بوذرجمهر:**

چهره فارسی این واژه (بزرگ مهر) است و در کتابهای عربی و فارسی اورا حکیمی بسیارفرزانه همزمان خسرو انوشروان شناسانیده‌اند وسخنان بسیار بنام او در آن کتابها یاد گردیده . چون وجود چنین کسی درعصر خسرو شك‌بردار است، کریستن‌سن خاورشناس دانمارکی گمان کرده که واژه‌چهره شکسته‌ای ازواژه «بزرگ‌فرمذر» است که درروزگار ساسانی نخست وزیران را باین نام می‌خوانده‌اند .

صفحه‌ها:

۵۰

**تنسر:**

هیربد بزرگی بوده که درترویج اندیشه‌های اردشیر بابکان و پیش‌رفت کار او کوشش بسیاری بکاربرده و از او نامه‌ای باقی است خطاب بپادشاه محلی مازندران که درباره اردشیر وکارهای او شرحی در آن مندرج است. هرچند ارتور کریستن‌سن کوشیده است نامه‌راساختگی و منسوب به‌زمان خسرو اول انوشروان قلمداد کند ، با این حال وجود تاریخی تنسررا نمی‌تواند انکار کند. مسعودی در کتاب التنبیه‌والاشراف تنسررا فیلسوفی اشراقی مسلك می‌خواند و این سخن باید درست باشد زیرا جای تردید نیست که زادگاه فلسفه‌اشراقی و پرورشگاه‌آن ازباستان زمان سرزمین ایران بوده است .

صفحه‌ها :

۲۸، ۲۹

**ثعالبی :**

ابومنصور عبدالملك پورمحمد پوراسماعیل ثعالبی نیشابوری از

شاعران وادیبان وتاریخ نویسان ایران به‌زبان عربی است. ازتألیفهای او کتابهای: یتیمةالدهر، وفقه‌اللغه وثمارالقلوب وغررالسیر بسیارمعروف است. زادروز ثعالبی در ۳۵۰ ومرگ او در ۴۲۹ هجری بوده است.

صفحه‌ها:

۵۳

**جاحظ :**

ابوعثمان عمرو پوربحر بصری معروف به جاحظ از نویسندگان بسیار توانای سده سوم هجری است که کتابهای بسیاری نوشته . جاحظ ازگروه معتزلیان است ودسته‌ای ازمعتزلیان که بنام «الجاحظیه» معروفند هواه خواه عقاید اوبوده‌اند .

ازکتابهای مشهور جاحظ که بدست مارسیده کتاب البیان والتبین و ـ الحیوان ـ والتاج یا اخلاق‌الملوك ، شهرتی دارد.

جاحظ درسال ۲۵۵ هجری به بیماری فلج درگذشته است .

صفحه‌ها:

۵۰، ۷۸

**جورجیس :**

معروف به جرجیس پیغمبر یکی از روحانیان ایرانی در عصر اشکانی‌است که‌به‌آئین‌نصارا‌گرویده وارمنیان‌راازدین‌زردشتی‌برگردانیده وبمسیحیگری درآورده است .

صفحه‌ها:

۱۱

**حمزه اصفهانی :**

ابوعبدالله ، حمزه پور حسن اصفهانی را ابن‌الندیم الوراق در

جرگه دبیران ادب‌دان یاد کرده . حمزه ازدانشمندان ایرانی سده چهارم هجری است که کتابهای بسیار تـألیف کرده بوده . چنانکه کتاب ـ سنی ملوك‌الارض و الانبیا ـ اوگواهی می‌دهد ، حمزه دراخترشناسی و سال‌ـ شماری (کرونولوژی) دانشی داشته است . مـرگ حمزه را سال ۳۶۰ هجری برابر ۹۹۱ میلادی برآورده کرده‌اند.

صفحه‌ها :

۱۰

**خسرو انوشروان :**

خسرو اول ملقب بانوشروان دادگر پورقباد اول است که از سال ۵۳۱تا۵۷۹ میلادی رشته شاهنشاهی ایران‌را بدست داشته است. خسرو آشوب مزدکیان را که آخرهای شاهنشاهی قباد بسیار بـالا گرفته‌بود، برانداخته و در دربندهای کوهستان قفقاز دزهـایی برای جلوگیری از هجوم خزران پدید آورده که درآنها پادگانهایی برای نگهداری دربندها نشیمن داده بود. خسرو درسه جنگ کـه بـا دولت روم داشته پیروزمند بوده است. درزمان او نیروی دریایی ایران درخلیج فارس وسراسردریا پارس و هند بسیار نیرومند شد وکشتیهای ایرانی تاکشور چین رفت وآمد می کردند. درزمان این شهریار و بفرمان او هشتصد سوار ایرانی ازراه دریای پارس به‌کشور یمن رهسپار شدندوآن‌کشوررا‌پس ازهفتاد و اندسال زیردستی‌بیگانه، ازیوغ اسارت حبشیان آزاد کردند.

صفحه‌ها :

۴۹

**داراپوردارا :**

دارای سوم (داریوش) آخرین پادشاه دودمان هخامنشی یا برابر

تاریخ داستانی ما آخرین شاهنشاه دودمان کیانی است که در آشوب اسکندر مکدونی بادست برخی ازهمراهان خود کشته شده است. مرگ داریوش سوم یا دارای دارایان را بسال ۳۳۰ پیش ازمیلاد نوشته‌اند.

صفحه‌ها :

۶۹

**داریوش بزرگ :**

پسر گشتاسب هخامنشی است که پس از کبوجیه بر تخت شاهنشاهی ایران نشسته است. داریوش ۳۶ سال پادشاهی کرده و از دید-گاه جهانگیری وجهانداری درمیان شاهنشاهان ایران کمتر کسی‌هم‌تراز او تواند شد. آغاز شاهنشاهی او را سال ۵۲۲ و پایان آنرا ۴۸۶ پیش از میلاد نوشته‌اند.

صفحه‌ها :

۱۷

**راولین‌سن :**

سرهنری راولین‌سن[1] (۱۸۱۰-۱۸۹۵م.) خاورشناسی است که از راه رونوشت برداری از کتیبه بیستون و کشف الفبای میخی و خواندن این کتیبه که بزرگترین سنگ نوشته از روزگار هخامنشیان است خدمت بزرگی به روشن کردن تاریخ ایران باستان کرده است.

او درجرگه هیأتی از افسران انگلیسی بوده که در روزگار پادشاهی فتحعلی‌شاه قاجار برای تربیت ارتش ایران بشیوه‌ارتش‌های نوین اروپایی باین کشور گسیل شده‌بود. راولین‌سن هنگامی که درغرب ایران بود درسال ۱۸۳۵ میلادی با تحمل رنج فراوان و خرج بسیار

1— Sir Henry Rawlinson

توانست ازسنگ‌نوشته بیستون رونوشت بردارد وسرانجام پس ازسالها کوشش آنرا بخواند. نشانه‌های الفبایی کتیبه در سال ۱۸۵۵ میلادی نیک‌معلوم وشناخته‌شده وهمین کشف کلید خواندن خطهای میخی آسیای غربی شده است.

صفحه‌ها:

۹۲

**زردشت :**

وخشور بزرگ ایرانی بزرگترین وباستانی‌ترین پیشوای عرفانی است که آدمیان را به‌یگانه پرستی خوانده وازبار اندیشه‌های بت‌پرستی آزاد کرده است. زادروز زردشت برابر حساب سالشماری استاد ذبیح بهروز بسال ۱۷۶۷ پیش از میلاد همزمان به تخت نشستن شاه گشتاسب کیانی بوده است.

صفحه‌ها:

۲، ۳، ۱۷، ۲۰، ۲۱، ۲۸، ۳۱، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹

**سالم :**

ابوالعلا سالم دبیرهشام پور عبدالملك خلیفه اموی بوده و داماد عبدالحمید دبیر معروف مروان پورمحمد آخرین خلیفه اموی است. سالم ازنویسندگان توانا درزبان عربی بوده ونامه‌های منسوب به‌ارسطو را به اسکندر از فارسی بعربی ترجمه‌کرده و این نامه‌ها نزدیك بیکصد برگ است.

سالم وعبدالحمید هردو ایرانی وازمردم عراق بوده‌اند و هردو ازنخستین ترجمانان فارسی به‌عربی‌اند هرچند نگفته‌اند که دانش‌خودرا ازچه زبانی برمیدارند.

صفحه‌ها:

۴۹

سعدی :

شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی از بزرگان شاعران ایران است که کتابهای گلستان به‌نثر و بوستان به‌شعر و غزلهای شیوای بسیاری از او مانده است . سخن سعدی در گلستان ادب فارسی گلهایی بویا و نا- پژمردنی است:

صفحه‌ها:

۱۳

شاپور اول :

پور اردشیر بابکان از پادشاهان بزرگ ایران است ودر کشورداری چندان دانا و توانا بوده که در کتابهای شرقی اورا فرزانه خوانده‌اند . شاپور بفرمان پدر درسال ۲۴۰ میلادی رشته شهریاری ایران را بدست گرفته ودرسال ۲۷۲ میلادی درگذشته است. بنیان‌گذاری دانشگاه‌بزرگ و معروف شاپورگرد (جندی شاپور) ازکارهای ارجدار اوست. مانی دانشمند فرزانه ایرانی درزمان او برخاسته وآیین نوی پدیدآورده‌بود.

صفحه‌ها:

۲۹، ۴۱، ۶۵

طبری :

ابوجعفر محمد پورجریر طبری به سال ۲۳۴ هجری درشهر آمل مازندران دیده بجهان‌گشوده است وبرای فراگرفتن واندوختن‌دانشهای زمان خود به بیشتر شهرهای بزرگ جهان اسلام درآن روزگار سفر کرده است. طبری فقیهی بزرگ است و دراین زمینه مذهبی ویژه دارد

که در بسیاری از شاخه‌هـای فقهی به مذهب ابی داود ظاهری اصفهانـی مانندگی دارد. تفسیر قرآن طبری از تفسیرهای معتبراست و نیز تاریخ‌او که بسیار دقیق و با ژرف بینی نگاشته شده نخستین کتابی است‌درعربی، که رویدادها بر روال سالنامه‌های ایرانی درروزگار ساسانی سال به‌سال در آن یادداشت شده . مرگ طبری در۲۶ شوال ۳۱۰ هجـری دربغداد روی داده است. وفیات الاعیان ج۱ : ۵۵۶ (چ قاهره)

صفحه‌ها:

۱۸، ۲۹، ۵۱

## عزام :

دکتر عبدالوهاب عزام از دانشمندان مصری است کـه به‌زبان و ادبیات فارسی آشنائی کامل داشته وترجمه بنداری شاهنامه را تصحیح وچاپ کرده . دکتر عزام درهزارهٔ فـردوسی درجرگه مهمانان به ایران آمده بود.

صفحه‌ها:

۳۰

## عیسی :

پیغمبر بزرگ ازمـردم شهر نـاصره درفلسطین بوده و از اینرو پیروان اورا «نصرانی»هم میگویند. امروز دین او پس‌از دین‌بودا بیش ازدیگر دینها درجهان پیرو دارد.

صفحه‌ها:

۲۵

## فردوسی :

استاد ابوالقاسم فردوسی بنابه نوشته عروضی سمرقندی درچهار

مقاله ازدهقانان طوس بود ازدیه «باژ» وبخش طابران

فردوسی که بگفته خودش سی‌سال ازعمر خودرا در راه سرودن شاهنامه بکار برده است، شاهکاری پدید آورده که هنوز درجهان بی‌مانند است. فردوسی زنده‌کننده زبان فارسی است و افزون براین، بیدار کننده وبرانگیزنده روح ملی ایرانی است. ازاینرو تاجهان وایران برپا است، نام گرامی فردوسی درنزد دارندگان هوش وخرد ودین ارجدار و گرامی خواهد ماند وبروان او آفرین خواهند خواند.

فردوسی درزمانی بسرودن شاهنامه که بزرگترین سند ملیت ایرانی است، پرداخت که هرکس نامی از ایران باستان می‌برد، به تیر تهمت باطنی وقرمطی واباحی کشته میشد. شاهنامه فردوسی به بیشتر زبانهای زنده جهان ترجمه‌گردیده ونام ایران و ایرانی ازپرتو اثر استاد فرزانه طوس با ارج واحترام درهمه جا شناسانیده شده است. مرگ فردوسی را درآغازهای سده پنجم هجری نوشته‌اند هرچند فردوسی تا جهان پایداراست، زنده است.

صفحه‌ها:

۱۴، ۱۵، ۳۰، 53

**فلوگل:**

فلوگل[1] خاورشناس آلمانی، کسی است که نخست بار کتاب الفهرست محمد بن اسحاق معروف به ابن‌الندیم الوراق را پژوهیده وچاپ کرده است بویژه فصلی ازکتاب الفهرست‌راکه در بارهٔ، مانی پیغمبر ایرانی و آیین اوست، بآلمانی‌ترجمه کرده و پایه سخنان خود در رسالهٔ ـ ومانی وتعلیمات و آثارش ـ قرار داده است.

---

1- G. Flugll.

صفحه‌ها:

۵۷

قباد ساسانی :

قباداول ازپادشاهان بزرگ ونیک‌خواه ایران است‌که ازسال۴۸۸ تا ۵۳۱ میلادی رشته شهریاری ایران را بدست داشته است . قباد برای اصلاح شیوه مالیاتی‌ایران کمر بست ولی اصلاح او بدست پسروجانشین وی خسرو اول بانجـام رسید و مالیات زمینهـای کشاورزی را ازشکل شرکت دولت درفر آورده‌های زمین، پس‌ازممیزی کردن همه کشتزارها، بشکل مالیات برمساحت برگردانیدند تاکشاورز بتواند آزادانـه و بـه دلخواه به‌حاصل خود هرگونه‌که دوست دارد، دست یازد.

صفحه‌ها:

۴۷

کورش :

کورش بزرگ بنیانگذار شاهنشاهی هخامنشی‌ونخستین پایه‌گذار حقوق بشر است. اعلامیه‌ای‌که پس ازگشادن شهر بابل برای آزادی‌قوم یهود صادر کرده در رده آثار پیغمبران بشمار می‌آید و از اسناد بزرگ تاریخ انسانیت شمرده میشود . مرگ‌کورش را بسال ۵۲۹ پیش‌ازمیلاد نوشته‌اند .

صفحه‌ها:

۱۷

مأمون عباسی:

عبدالله ملقب به‌مامون پسر رشیدعباسی به‌تدبیر جعفر برمکی‌ولی‌عهد مسلمانان شد که پس ازمحمد امین پسر زبیده خلیفه شود . چون پس از

مرگ هارون امین اورا ازولی‌عهدی خلع کرد، وی باتدبیر فضل‌بن‌سهل وکمك ایرانیان خراسانی که خالوهای اوبودند، به‌بغداد لشکرفرستاد و امین‌راکشتند و اوخلیفه شد. فرمانده لشکریان مأمون درجنگ با امین وفاتح بغداد، طاهر پورحسین است که از بزرگان شهر پوشنگ هرات بوده . مأمون در محرم سال ۱۹۸ هجری برابر ۸۲۲ میلادی خلیفه شده ودرسال ۲۱۸ هجری برابر ۸۴۳ میلادی درشهر «بند دون» از آسیای کوچك مرده است.

صفحه‌ها:

۴۹

**مانی :**

مانی پورفاتك ازمردم شهرستان کشکر در جنوب عراق است که درسال ۲۱۵ یا ۲۱۶ میلادی دیده بجهان گشوده سپس در۲۴۲ میلادی آیین‌تازه‌ای آورده وخودرا پیغمبری نامیده که برای تکمیل دینهای‌پیشین برانگیخته شده وخاتم پیغمبران‌است. مانی را سرانجام درزمان‌شهریاری بهرام اول ساسانی به‌بازپرسی کشیدندوزندانی کردند وپس‌از۲۶ روزدر زندان مرده یاکشته شده وتن او را درشهر شاپورگرد (جندا شاپور) نزدیك دروازه‌آن شهر بدارآویخته‌اند . آیین مانی با شتاب شگفت‌انگیزی درسراسر جهان باستان پیش رفته است.

صفحه‌ها:

۱۱

**مبرد :**

ابوالعباس، محمد پوریزید بصری ازپیشوایان لغت ونحو عربی است که دربغداد نشیمن‌گرفته بوده ونزد ابوعثمان مازنی و ابوحاتم

سجستانی (سیستانی) نحو ولغت آموخته بوده وبا ابوالعباس معروف به ثعلب هم چشمی داشته است.

از تألیفهای مبرد یکی کتاب «الاوائل» است ودیگری «الروضه» ودیگری «المقتضب» . مبرد درزبان‌آوری هنری داشته، از آن رو در انجمنها بررقیبش ثعلب پیروز می‌شده . زاد روز مبرد را دوشنبه نهم ذی‌الحجه سال ۲۱۷ و مرگ او را سال ۲۸۵ هجری‌نوشته‌اند. وفیات الاعیان ج۱ : ۴۹۶ (چ، قاهره)

صفحه‌ها:

۴۹، ۵۰

محمدکردعلی :

این‌مرد ازنویسندگان معاصر شام است که چندی پیش درگذشته وآثار بسیاری درزمینه تاریخ وادبیات عرب ازاو بازمانده است.

صفحه‌ها:

۵۰

مرقیون :

اندیشمندی است که پیش از ابن دیصان برخاسته و اندیشه‌های صوفیانه ودوگانه پرستی را باآیینهای نصارا درآمیخته ومذهب تازه‌ای پدیدآورده بوده، ازاینرو عیسویان با پیروان این مذهب دشمن بودند و وهرجا دستشان می‌رسید ایشان را می آزردند . چنانکه ابن ندیم وراق نوشته‌است ، مرقیونیان دارای خط ویژه‌ای بوده‌اند که نوشته‌های دینی خودرا باآن می‌نوشته‌اند ونیزمرقیون دارای‌انجیلی جز انجیلهای‌مشهور بوده است. ابن‌ندیم‌افزوده که درزمان‌اومرقیونیان‌درخراسان‌فراوان‌بوده که زیرنام نصرانی آیین خودرا نهان میداشته‌اند . الفهرست : ۴۸۹(چ

قاهره) ایران در زمان ساسانیان (چ تهران)

صفحه‌ها :

۵۷ ، ۲۰۷ ، ۲۱۵ ، ۲۹۱، ۳۳۷

**مزدك :**

تاریخ نویسان ایران و عرب مزدك پسر بامداد را موبدی از مردم پارس نوشته‌اند. چنانکه مسعودی گفته : مزدك پیشوای باطنیان روزگارساسانی است. او اندیشمندی دلسوز بوده که برای آسایش توده انبوه مردم می کوشیده است، هرچند در کتابهای زردشتی و به پیروی آنها در کتابهای عربی کوشیده‌اند سیمای مزدك را بچهره یك اباحی (کمونیست) بی‌دین خدانشناس بنگارند، باز درلابلای همان نوشته‌های کینه توزانه نیکخواهی ونو اندیشی مزدك هویداست.

اندیشه‌ها وجنبش مزدکی‌ازجستارهای بسیار ارجدارتاریخ ایران وجهان است که هنوز درباره آن جستجوهای ژرفی انجام نگرفته.

صفحه‌ها:

۴۷

**مسعودی :**

ابوالحسن علی بن حسین مسعودی که‌خودرا از بازماندگان عبدالله بن مسعود صحابی وفقیه مشهور می‌شمرده است در دانشها و اخبار مایه فراوانی اندوخته بود وچون سفرهای دراز رفته بویژه زمان بسیاری در مصر نشیمن گزیده بوده، او را گاهی از مردم مغرب (شمال افریقا) خوانده‌اند.

مسعودی کتابهای چندی درزمینه تاریخ وملل ونحل نوشته که بیشتر ازمیان رفته است. آنچه ازنوشته های او به دست ما رسیده یکی کتاب

- مروج‌الذهب - است که درسال ۳۳۲ هجری آنرا تمام کرده و دیگری - التنبیه‌والاشراف‌است که با ژرف نگری بیشتری نوشته شده و به سال ۳۴۵ هجری برابر ۹۷۶ میلادی به‌پایان رسیده است .

صفحهٔ‌ها:

۱۸، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۴۸، ۵۱، ۵۲

مسکویه :

ابوعلی احمد پورمحمدیعقوب رازی که اورا «ابن مسکویه» هم نامیده‌اند ، نخست زردشتی بوده سپس مسلمان شده و خزانه‌دار عضد-الدوله دیلمی گردیده ازاینرو اورا «خازن»هم گفته‌اند .

کتاب«تجارب‌الامم وتعاقب‌الهمم» او ازکتابهای ارجدارتاریخ ایران است ودرباره روزگارساسانیان دارای آگاهیهای گرانبهایی‌است. ابوعلی درکتاب تجارب‌الامم رویدادها را تا سال ۳۶۸ هجری نوشته است .

صفحه‌ها:

۵۳، ۵۸، ۵۹

موسی :

پورعمران پیغمبریهود ، کسی‌است که این قوم را ازمصربه کنعان آورده و درفلسطین نشیمن داده است .

صفحه‌ها:

۲۵

نظام‌الملک :

ابوعلی حسن پورعلی پوراسحاق از دیهگان زادگان طوس بوده

است از مردم دیه «راد». وی نخست در شهر بلخ پیشکار علی پور شادان بوده سپس به خدمت داود پور میکائیل سلجوقی پدر الب ارسلان در آمده و مدت بیست سال وزیری دودمان سلجوقی را داشته است. نظـام‌الملك بخلیفگان عباسی، به وارونه روش بویهیان، ارادت می‌ورزیده.

نظام‌الملك مردی دانشمند بوده و کتاب سیاست نامه او نشان می‌دهد که او در نوشتن آن از کتابهای عربی برگردانیده شده از زبان فارسی بهره‌برداری فراوان کرده بی‌آنکه بگوید مطالب را از کجا برداشته‌است. خوی فرصت طلبی در این وزیر از رفتارهای او نیك آشکار است.

زادروز نظام‌الملك را روز آدینه یازدهم ذوالقعده سال ۵۰۸ هجری برابر ۱۰۴۱ میلادی در توقان طوس و مرگ اورا روز یکشنبه دهم رمضان سال ۴۸۵ هجری برابر ۱۲۱۰ میلادی نوشته‌اند. او بازخم کارد جوانی ازمردم دیلمان که از گروه فدائیان حسن پورصباح بود کشته شده‌است. وفیات الاعیان ج۱: ۱۴۳ (چ، قاهره)

صفحه‌ها:

۱۳

**نولدکه:**

تئودور نولدکه[1] ازخاورشناسان آلمـانی است که بخش نخستین تاریخ طبری را که مربوط به‌روزگار ساسانی است بآلمانی ترجمه کرده وبر آن حاشیه‌هایی درباره‌شاهان مادی وهخامنشی‌وساسانی افزوده‌است. هم‌چنین کارنامه اردشیر بابکان را ازپهلوی به‌آلمانی ترجمه کرده. زادروز نولدکه ۱۸۳۶ ومرگ او در ۱۹۳۰م رخ داده.

صفحه‌ها:

۳۰

1- Theodor Noeldcke.

واثق عباسی :

هارون پور محمد ملقب به معتصم است که پس از مرگ پدرش بالقب واثـق در ربیع‌الاول ۲۲۷ هجـری برابر ۸۵۰ میلادی خلیفه شد و در ذی‌الحجه ۲۳۲ هجری برابر ۸۵۵ میلادی در سامره مرده است .

صفحه‌ها:

۴۹

وکیع قاضی :

محمدبن خلف بن حیـان ، چنانکه ابن‌ندیم نوشته وکیع درهمه شاخه‌های دانشهای زمان خود متفنن بوده و در برخی شهرستانها بکـار داوری می‌پرداخته. وکیع نخست نزد قاضی محمدبن یوسف‌بن یعقوب دبیری می کرده‌است . از تألیفهای او این کتابها را نـام برده‌اند : کتاب الشریف که برروال کتاب المعارف ابن قتیبه نوشته شده . کتاب‌الانوا . کتاب جنگها واخبار آنها . کتاب مسافر. کتاب راههـا که بنام «ناحیه‌ها» نیز معروف است وشامل گزارش شهرستانها وگذرگاهها است. کتاب‌نقد وسکه. الفهرست: ۱۸۲ (چ، قاهره)

صفحه‌ها:

۵۷، ۵۸

هشام‌اموی :

ابوالولید، هشام‌بن عبدالملک‌بن مروان ، درماه شعبان سال ۱۰۵ هجری روزی که یزیدبن عبدالملک مرده بخلیفگی نشسته است و درماه ربیع‌الآخر سال ۱۲۵ هجری درسن پنجاه وسه‌سالگی مرده است .

صفحه‌ها:

۴۸، ۴۹

**یعقوب لیث :**

بزرگترین سردار ایرانی است که برای برانداختن خلافت عباسی و آزاد کردن ایران سالها کوشیده است وهرچند مرگ نابهنگام او بسال ۲۶۵ هجری برابر ۸۹۵ میلادی مانع انجام آرزوی او گردید، ولی او توانست نخستین دودمان شاهی ایران پس از اسلام را بنیاد نهد. یعقوب نخستین کسی است که دبیران را بنوشتن زبان فارسی وشاعران را بسرودن شعر فارسی تشویق کرده است.

صفحه‌ها:

# پایه‌های پیشگفتار و پژوهش


| | | |
|---|---|---|
| اخبارالطوال | از ابوحنیفه دینوری | چاپ قاهره ۱۹۶۰م |
| البدء والتاریخ | ازمطهربن‌طاهر مقدسی | » پاریس ۱۹۱۹م |
| التاج در رفتارشاهان | ازعمروبن بحرجاحظ | » قاهره ۱۹۱۴م |
| تاریخ‌الرسل والملوك | ازابی جعفرمحمدبن‌جریرطبری | » لیدن |
| » سنی‌ملوك‌الارض | ازحمزه بورحسن اصفهانی | » بیروت ۱۹۶۱م |
| » تاریخ‌الیعقوبی | ازابن واضح یعقوبی | » بیروت ۱۹۶۰م |
| تجارب‌الامم جلد یکم | ازابوعلی مسکویه | عکسی |
| التمثیل والمحاضره | ازابومنصور ثعالبی نیشابوری | چاپ قاهره ۱۹۶۱م |
| التنبیه والاشراف | ازابوالحسن علی‌بن‌حسین مسعودی | » » ۱۹۶۵م |
| ثمارالقلوب | ازابومنصور ثعالبی نیشابوری | » » ۱۹۶۵م |
| رسائل‌البلغاء | ازمحمدکردعلی | » دمشق ۱۹۴۸م |
| رساله درذم دبیران | ازعمروبن بحرجاحظ | » قاهره ۱۹۶۵م |
| زهرالاداب | از حصری | » » |
| سراج‌الملوك | از طرطوشی | » » |
| سرح‌العیون فی‌شرح رسالة ابن زیدون | | » » ۱۹۶۵م |
| السعادة والاسعاد | از ابوالحسن عامری | » ویسبادن ۱۹۳۲م |
| شاهنامه | از فردوسی طوسی ترجمه بنداری | » قاهره |
| شرح قصیده البسامه | ازابن زیدون | دست‌نوشت کتابخانهٔ زرکلی |
| الشهب‌الامعه | از ابن رضوان | چاپ قاهره |
| صبح‌الاعشی | ازقلقشندی | » » |
| العقد الفرند | ازابن عبدربه | » » |
| عین‌الادب والسیاسه | ازابن هذیل | » » |
| عیون‌الاخبار | از ابن قتیبه دینوری | » قاهره ۱۹۶۳م |
| غررالخصایص | از وطواط | » » |
| غررالسیر | ازابومنصورثعالبی نیشابوری | چاپ‌افست تهران ۱۹۶۴م |

| | | |
|---|---|---|
| الفاضل | ازابی‌العباس مبرد | چاپ قاهره ۱۹۵۶م |
| الفهرست | ازابن‌ندیم وراق | » بیروت ۱۹۶۴م |
| الکامل | ازابی‌العباس مبرد | » قاهره ۱۹۵۶م |
| کتاب الاداب | از جعفربن شمس‌الخلافه | » » |
| کتاب‌الغره | بسا ازمحمدبن خلف باشد | دست‌نوشت کتابخانهٔ زرکلی |
| کتاب‌الاداب | از اسامه‌بن منقذ | چاپ قاهره |
| المحاسن والمساوی | ازبیهقی | » بیروت ۱۹۶۰م |
| محاضرات الادبا | از راغب اصفهانی | » » |
| مروج‌الذهب | از ابوالحسن علی‌بن حسین مسعودی | » قاهره |
| المسکافاۀ و حسن‌القعبی | از احمدبن یوسف | پژوهیدهٔ استاد محمود محمد شاکر |
| المنصف | از ابن وکیع قاضی | عکس ازنسخه دست‌نوشت برلین |
| نثرالدرر | ابوسعیدآبی | نسخه عکسی‌ازدست‌نوشت کتابخانه‌قاهره |
| نهایةالادب | از نویری | چاپ قاهره |
| الوافی بالوفیات | از صفدی | » » |
| الوزرا والکتاب | از ابن عبدوس جهشیاری | » » ۱۹۳۷م |

۴۱- Citerory History of Persia (Vol. 1) By 'Edward G. Browne Lambridge 1956.

۴۲- The seventh Great Oriental Monarchy By Gorge Rawlinson, 2 Vols, New York.

| شماره | فهرست انتشارات انجمن آثار ملی | تاریخ انتشار |
|---|---|---|
| ۱ | فهرست مختصری از آثار وابنیهٔ تاریخی ایران | شهریورماه ۱۳۰۴ |
| ۲ | آثار ملی‌ایران (کنفرانس پرفسور هرتسفلد) | مهرماه ۱۳۰۴ |
| ۳ | شاهنامه وتاریخ (کنفرانس پرفسور هرتسفلد) | شهریورماه ۱۳۰۵ |
| ٤ | کشف دو لوح تاریخی در همدان (تحقیق پرفسورهرتسفلد ـ ترجمهٔ آقای مجتبی مینوی) ........ | اسفند ماه ۱۳۰۵ |
| ۵ | سه‌خطابه در بارهٔ آثار ملی و تاریخی ایران (از محمد علی فروغی و هرتسفلدوهانی‌بال) ........ | مهرماه ۱۳۰۶ |
| ٦ | کشف الواح تاریخی تخت جمشید (پرفسور هرتسفلد) | بهمن ماه ۱۳۱۲ |
| ۷ | کنفرانس محمدعلی فروغی راجع بفردوسی | بهمن ماه ۱۳۱۳ |
| ۸ | تحقیق مختصر در احوال و زندگانی فردوسی (بقلم فاطمه سیاح) | ۱۳۱۳ |
| ۹ | تجلیل ابوعلی سینا در پنجمین دورهٔ اجلاسیه یونسکو در فلورانس | اسفند ماه ۱۳۲۹ |
| ۱۰ | رسالهٔ جودیه ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر محمود نجم آبادی) | اسفند ماه ۱۳۳۰ |
| ۱۱ | رسالهٔ نبض ابن‌سینا (بتصحیح آقای سید محمد مشکوة استاد دانشگاه) | اسفند ماه ۱۳۳۰ |
| ۱۲ | منطق دانشنامهٔ علائی ابن سینا (بتصحیح آقایان دکتر محمد معین و سید محمد مشکوة استادان دانشگاه) ........ | ۱۳۳۱ |
| ۱۳ | طبیعیات دانشنامهٔ علائی ابن سینا (بتصحیح آقای سید محمد مشکوة استاد دانشگاه) ........ | ۱۳۳۱ |
| ۱٤ | ریاضیات دانشنامهٔ علائی ابن سینا (بتصحیح آقای مجتبی مینوی استاد دانشگاه) ........ | ۱۳۳۱ |
| ۱۵ | الهیات دانشنامهٔ علائی ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر محمد معین استاد دانشگاه) ........ | ۱۳۳۱ |
| ۱٦ | رسالهٔ نفس ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر موسی عمید استاد دانشگاه) | ۱۳۳۱ |
| ۱۷ | رسالهٔ در حقیقت و کیفیت سلسله موجودات (بتصحیح آقای دکتر موسی عمید استاد دانشگاه) ........ | ۱۳۳۱ |
| ۱۸ | ترجمهٔ رسالهٔ سرگذشت ابن سینا (از آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه) ........ | ـ |
| ۱۹ | معراج نامهٔ ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه) ........ | ـ |

| شماره | فهرست انتشارات انجمن آثار ملی | تاریخ انتشار |
|---|---|---|
| ۲۰ | رسالهٔ تشریح اعضاء ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه) ........ | – |
| ۲۱ | رسالهٔ قراضهٔ طبیعیات منسوب به ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه) ........ | – |
| ۲۲ | ظفرنامه منسوب به ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه) ........ | ۱۳۳۱ |
| ۲۳ | رسالهٔ کنوزالمعزمین ابن‌سینا (بتصحیح آقای جلال الدین همایی استاد دانشگاه) ........ | ۱۳۳۱ |
| ۲۴ | رسالهٔ معیارالعقول، جرثقیل از ابن سینا (بتصحیح آقای جلال الدین همایی استاد دانشگاه) ........ | ۱۳۳۱ |
| ۲۵ | رسالهٔ حی بن یقظان ابن سینا با ترجمه و شرح فارسی آن از یکی از معاصران ابن‌سینا (بتصحیح آقای هانری کربن) ........ | ۱۳۳۱ |
| ۲۶ | جشن نامهٔ ابن سینا (مجلد اول ـ سرگذشت و تألیفات و اشعار و آراء ابن سینا) تألیف آقای دکتر ذبیح الله صفا استاد دانشگاه ........ | ۱۳۳۱ |
| ۲۷ | ترجمهٔ مجلد اول جشن نامه بفرانسه (بوسیلهٔ آقای سعید نفیسی استاد دانشگاه) ........ | ۱۳۳۱ |
| ۲۸ | ترجمهٔ اشارات وتنبیهات (بتصحیح آقای دکتر احسان یارشاطر استاد دانشگاه) ........ | ۱۳۳۲ |
| ۲۹ | پنج رسالهٔ فارسی و عربی از ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر احسان یارشاطر استاد دانشگاه) ........ | ۱۳۳۲ |
| ۳۰ | آثار تاریخی کلات و سرخس (تألیف آقای مهدی با مداد) | بهمن‌ماه ۱۳۳۳ |
| ۳۱ | جشن نامهٔ ابن‌سینا مجلد دوم (حاوی نطقهای فارسی اعضاء کنگره ابن سینا) ........ | ۱۳۳۴ |
| ۳۲ | جشن نامهٔ ابن سینا مجلد سوم (کتاب المهرجان لابن سینا) حاوی نطقهای عربی اعضای کنگره ابن‌سینا | ۱۳۳۵ |
| ۳۳ | جشن‌نامهٔ ابن‌سینا مجلد چهارم (شامل خطابه‌های اعضای کنگره ابن‌سینا بزبانهای آلمانی وانگلیسی و فرانسوی) ........ | ۱۳۳٤ |
| ۳٤ | نبردهای بزرگ نادرشاه (بقلم سرلشکر غلامحسین مقتدر) ........ | ۱۳۳۹ |
| ۳۵ | جبرومقابله خیام (بتصحیح وتحشیهٔ آقای دکتر جلال مصطفوی) ........ | ۱۳۳۹ |

| شماره | فهرست انتشارات انجمن آثار ملی | تاریخ انتشار |
|---|---|---|
| ۳۶ | شاهنامهٔ نادری تألیف مولانا محمد علی فردوسی ثانی (بتصحیح وتحشیهٔ آقای احمد سهیلی خوانساری .) | ۱۳۳۹ |
| ۳۷ | اشترنامهٔ شیخ فریدالدین عطار ( بتصحیح و تحشیهٔ آقای دکتر مهدی محقق ) | ۱۳۳۹ |
| ۳۸ | حکیم عمر خیام بعنوان عالم جبر تألیف آقای دکتر غلامحسین مصاحب | ۱۳۳۹ |
| ۳۹ | نادرشاه تالیف آقای دکتر رضازاده شفق استاد دانشگاه | ۱۳۳۹ |
| ۴۰ | درهٔ نادره تألیف میرزا مهدی‌خان ( باتصحیح وتحشیهٔ آقای دکتر سید جعفر شهیدی) | ۱۳۴۰ |
| ۴۱ | شرح احوال ونقل وتحلیل آثارشیخ فریدالدین عطار تألیف آقای فروزانفر استاد دانشگاه | ۱۳۴۰ |
| ۴۲ | خسرونامه تألیف شیخ فریدالدین عطار (به تصحیح و اهتمام آقای احمد سهیلی خوانساری ) | ۱۳۴۰ |
| ۴۳ | نامه‌های طبیب نادرشاه ترجمهٔ آقای دکتر علی اصغرحریری ( باهتمام آقای حبیب یغمائی ) | ۱۳۴۰ |
| ۴۴ | دیوان غزلیات و قصائد عطار ( باهتمام و تصحیح آقای دکتر تقی تفضلی رئیس کتابخانهٔ مجلس شورای‌ملی ) | ۱۳۴۱ |
| ۴۵ | جهانگشای نادری تالیف میرزا مهدی خان ( با تصحیح و تعلیقهٔ آقای سید عبدالله انوار ) | ۱۳۴۱ |
| ۴۶ | طربخانه ( رباعیات حکیم عمر خیام نیشابوری ) تالیف یار احمد بن حسین رشیدی تبریزی ( بامقدمه و تصحیح وتحشیهٔ آ قای جلال الدین همایی استاد دانشگاه) | ۱۳۴۲ |
| ۴۷ | نادرهٔ ایام ، حکیم عمرخیام و رباعیات او بقلم آقای اسمعیل یکانی | ۱۳۴۲ |
| ۴۸ | اقلیم پارس (آثار باستانی وابنیهٔ تاریخی فارس) ـ تألیف سید محمد تقی مصطفوی | ۱۳۴۳ |
| ۴۹ | سفارش نامهٔ انجمن آثارملی | اردی‌بهشت ۱۳۴۴ |
| ۵۰ | یادنامهٔ شادروان حسین علاء | ۱۳۴۴ |
| ۵۱ | ذخیرهٔ خوارزمشاهی، تألیف زین‌الدین ابو ابراهیم اسمعیل جرجانی ـ سنهٔ ۵۰۴ هجری ـ (باهتمام وتصحیح وتفسیر دکتر محمدحسین اعتمادی دکترمحمد شهراد ـ دکتر جلال مصطفوی) ( جلداول) | ۲۵ شهریور ۱۳۴۴ |

| شماره | فهرست انتشارات انجمن آثار ملی | تاریخ انتشار |
|---|---|---|
| ٥٢ | دیوان صائب ، با حواشی و تصحیح بخط خود استاد ـ مقدمه و شرح حال بخط وخامهٔ استاد امیری فیروز کوهی | ١٣٤٥ |
| ٥٣ | عرائس الجواهر ونفایس الاطایب تألیف ابوالقاسم عبدالله کاشانی بسال ٧٠٠هجری بامقدمه و کوشش آقای ایرج افشار | ١٣٤٥ |
| ٥٤ | ری باستان ـ مجلد اول مباحث جغرافیائی شهرری بعهد آبادی تألیف آقای دکترحسین کریمان | ١٣٤٥ |
| ٥٥ | خیامی نامه جلد اول تألیف استاد جلال الدین همائی | آبان ١٣٤٦ |
| ٥٦ | فردوسی وشعراو تألیف آقای مجتبی مینوی استاد دانشگاه | آبان ١٣٤٦ |
| ٥٧ | خرد نامه تألیف ونگارش ابوالفضل یوسف بن‌علی مستوفی بکوشش آقای عبدالعلی ادیب برومند | فروردین ١٣٤٧ |
| ٥٨ | فرهنگ واژه های فارسی در زبان عربی تألیف آقای سید محمد علی امام شوشتری | تیرماه ١٣٤٧ |
| ٥٩ | کتاب شناسی فردوسی فهرست آثار و تحقیقات دربارهٔ فردوسی وشاهنامه تدوین آقای ایرج افشار | مردادماه ١٣٤٧ |
| ٦٠ | روز بهان نامه بکوشش آقای محمد تقی دانش پژوه | اسفندماه ١٣٤٧ |
| ٦١ | کشف الابیات فردوسی جلد اول بکوشش دکتر محمد دبیر سیاقی | اردیبهشت ١٣٤٨ |
| ٦٢ | زندگی ومرگ پهلوانان درشاهنامه نگارش دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن | خردادماه ١٣٤٨ |
| ٦٣ | آثار باستانی کاشان و نطنز تألیف آقای حسن نراقی | مهر ماه ١٣٤٨ |
| ٦٤ | بزرگان شیراز تألیف آقای رحمت الله مهراز | آبان ماه ١٣٤٨ |
| ٦٥ | آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایرخلیج فارس ودریای عمان تألیف احمد اقتداری | آذرماه ١٣٤٨ |
| ٦٦ | تاریخ بناکتی بکوشش دکتر جعفر شعار | دیماه ١٣٤٨ |